

بیسوی خدا می رو بیم



لایت الکٹریک سینماز میوزیکل ٹیکنالوژیز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بسوی خدایم رویم با حج

نویسنده:

محمود طالقانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	بسی خدا می رویم با حج
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه
۲۰	حج در قرآن
۲۴	کعبه نخستین خانه
۲۷	کعبه خود سنگ نشانی است که ره گم نشود
۲۷	مقام ابراهیم
۲۷	کعبه خانه «امن»
۲۷	بر مستطیع است حج این خانه
۷۶	سفر حج و مقتررات حکومت ها
۷۸	بهانه جویی و کارشکنی دولت ها
۸۲	اخترشناسی و سفر
۸۴	دستورات سفر
۸۶	آداب سفر حج از زبان غزالی
۸۸	آداب و سنن مناسک عمره و حج
۹۰	تذکرات مفید آقای دکتر کوثری
۹۰	اشاره
۹۲	آمادگی های لازم
۹۴	غذاهای مناسب
۹۵	دارو و درمان
۹۶	نکاتی چند درباره بهداشت:
۹۸	حرکت آغاز می شود
۱۰۲	اوپاع نابسامان سرحد ایران و عراق

- ۱۰۳ اختران در خشان؛ کاظمین (ع)
- ۱۰۴ سرگردانی و تحیر در میان زائران
- ۱۰۷ مؤسسه های علمی و تربیتی در کاظمین
- ۱۰۸ به سوی بارگاه امام حسین (ع)
- ۱۰۹ تجسم صحنه نبرد حق و باطل
- ۱۱۲ راهی شام می شویم
- ۱۱۴ شام و فلسطین گهواره پرورش پیامبران
- ۱۱۴ به سوی بیروت
- ۱۱۷ قرنطینه بیروت
- ۱۱۹ ساحل مدیترانه
- ۱۲۰ اختلاف طبقات و نفوذ استعمار در بیروت
- ۱۲۱ دیدار با آقای دکتر مصطفی خالدی
- ۱۲۲ وضع ایرانیان در بیروت و گله از سفارت ایران
- ۱۲۴ حرکت از بیروت
- ۱۲۵ بر موج ره نشستیم
- ۱۲۷ مطوف ها یا باجگیران حج!
- ۱۲۸ رفتار خش مأموران
- ۱۲۰ این سنگر هم با همت دوستان فتح شد
- ۱۳۱ در ساحل دریای سرخ
- ۱۳۴ باز هم سرگردانی و حیرت!
- ۱۳۵ سرزمین حجاز احترام به مسجد محسوس است
- ۱۳۸ مشکل میقات و احرام
- ۱۴۳ غسل و احرام
- ۱۴۴ تلبیه
- ۱۴۷ حده
- ۱۴۹ به سوی خانه خدا

۱۵۰	طوف
۱۵۰	سعی بین صفا و مروه
۱۵۱	گوشه بام، بهتر از بارگاه سلطانی!
۱۵۲	اعمال عمره
۱۵۴	خروج از احرام ایجاد خوشی کرده، از هر دری سخنی است
۱۵۵	نگاهی به مسجدالحرام و شهر مکه با دوربین
۱۵۹	غار حرا، معبد بزرگ
۱۶۶	هر نقطه‌ای از این سرزمین خاطره‌ای برمی‌انگیزد
۱۶۶	باز هم از مسجدالحرام
۱۷۲	حجرالأسود، دست راست خدا برای بیعت
۱۷۵	سعی و هروله
۱۷۸	آثار مناسک حج به حسب استعداد افراد است
۱۸۱	خاطرات دو مسجد؛ جن و رایه
۱۸۲	طائف
۱۸۹	اختلاف بر سر اقل ماه و ورود آیت الله کاشانی به مکه
۱۹۲	کوچ بزرگ!
۱۹۳	عرفات
۱۹۶	اختلاف ماه، بحث نوظهور
۲۰۶	تقدیم و تأخیر رؤیت هلال
۲۰۹	هنوز در عرفاتیم
۲۱۲	فرازی از دعای عرفه
۲۱۵	معشرالحرام
۲۲۰	به سوی منا
۲۲۱	رمی جمرات
۲۲۲	قربانی
۲۲۸	واجب «قربانی و مصرف» است یا فقط «ریختن خون»؟!

- ۲۳۱ وضع منا در غروب عید
- ۲۳۲ گفتگوی علمی
- ۲۳۵ راهی مکه ایم برای تکمیل اعمال
- ۲۳۸ نزول باران رحمت
- ۲۳۹ عجله و شتاب برای بازگشت به زندگی یکنواخت گذشته
- ۲۴۰ در انتظار لحظه حرکت
- ۲۴۲ زمان وداع با مکه
- ۲۴۴ رابع
- ۲۴۶ راهی که خاطره مجاهدان صدر اسلام را زنده می کند
- ۲۴۷ واقعه منزل قُدَید
- ۲۴۹ خاطرات شیرین سختی راه را آسان می کند
- ۲۵۳ همچنان در راه مدینه ...
- ۲۵۵ محله نخاوله
- ۲۵۶ در حرم مطهر نبوی
- ۲۵۸ بقیع مدفن اولیای خدا
- ۲۶۲ به سوی حرم پیامبر -ص-
- ۲۶۴ مسجد نخستین
- ۲۶۷ کاخ نشینان، مروجان زیور و زینت
- ۲۷۰ مسجد قبا
- ۲۷۲ سلمان نماینده ایران در هسته مرکزی اسلام
- ۲۷۶ پانزده روز توقف در قبا به انتظار علی -ع-
- ۲۷۷ چرا مدینه به چنین روزی افتاده است؟!
- ۲۷۹ کوه احد، یادآور جنگ احد
- ۲۸۵ بر سر قبر حمزه، یاور اسلام
- ۲۸۶ مسجد قبلتین
- ۲۸۷ مسجد فتح و جنگ خندق

۲۹۲	وضعیت شیعیان مدینه
۲۹۵	زیارت وداع
۲۹۶	دعای وداع
۲۹۸	به سوی فرودگاه جده
۳۰۶	حرکت به لبنان و شام
۳۰۷	ایام عاشورا در کربلا
۳۰۸	بازگشت به ایران پس از دو ماه
۳۰۹	نتایج و تصمیمات انجم شعوب المسلمين در کراچی
۳۱۴	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : طالقانی سید محمود، ۱۲۸۹ - ۱۳۵۸.

عنوان و نام پدیدآور : بسوی خدا می رویم با حج [سید محمود طالقانی].

مشخصات نشر : [نشر ۱۳].

مشخصات ظاهري : ۱۸۶ ص

شابک : ۸۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتاب در سالهای مختلف با ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : حج

موضوع : حج -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP188/8 ط ۱۶ ب ۵ ۱۳۰۰ ای

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۶۸۴۱۰

ص: ۱

مقدمه

سپاس خداوندی را که خانه خود را رمز هدایت به حق و وسیله طهارت از آلایش و مرکز ظهور وحدت ایمان و نمونه صلح و امنیت مردم جهان قرار داد.

درود بی پایان بر نخستین پایه گذار مدرسه عالی توحید؛ ابراهیم خلیل و آخرین مدرس و مکمل آن، محمد مصطفی و اهل بیت و اصحاب طاهرین او باد!

همسفران عزیز! ما به سوی خدا می رویم، برای پیمودن این راه و رسیدن به قرب حق، هر اختلافی را کنار گذارده با هم هم آهنگ شده ایم. همه علاقه های زندگی را بریده و رنج سفر را همواره نموده و خطرهای آن را نادیده گرفته ایم.

نخستین محرك ما ادای تکلیف و انجام واجب است ولی از آغاز حرکت هر چه پیش می رویم، در ضمیر و باطن خود انقلاب و تحول بیشتری احساس می نماییم، به طور یقین چون به آستانه مقصود نزدیک شدیم و عظمت قرب را یافتیم، در میان

ص:٧

ص:أ

کشمکش جاذبه های گوناگون و در خلال مشقت ها و انجام مناسک برق هایی از ایمان و توحید خواهیم دید و چیزهایی می فهمیم و ادراک می کنیم که اندکی گفتنی است و بسیاری از آن را قدرت و زبان تعبیر نداریم.

پیش از حرکت هر چه به اساس این ساختمان و مقصود بانی آن بیشتر آشنا شویم رنج سفر آسان تر و نتایج آن بیشتر خواهد بود. اینک چند آیه از زبان مؤسس و صاحب حکیم آن، آنگاه چند جمله از زبان وارثین و متولیان آن بشنوید:

حج در قرآن

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لِلنِّدِي بِيَكَهُ مُبَارَكًا وَهُدِيَ لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ يَسِّرَتْ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْيَمِّ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِّيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) (۱)

نخستین خانه‌ای که برای عموم مردم پایه گذاری شده، همان خانه‌ای است که در مکه قرار دارد، سرچشمه برکت و چراغ هدایت جهانیان است.

در آن نشانه‌های درخشان و مقام ابراهیم است و هر کس در حریم آن وارد شود در امنیت است.

برای خداست بر مردم، حج آن خانه، این وظیفه واجب است بر

کسی که استطاعت پیمودن راه و رساندن خود به آن داشته باشد.

و کسانی که روگردانند و کفر بورزنند، بدانند که خداوند از جهانیان بی نیاز است.

این سیاره زمین که امروز ما فرزندان آدم در آغوش گرم و پرمخت آن قرار گرفته ایم و از سرچشمehای نعمت و ثروت بی پایان آن که در کوه و دشت و اعماق دریا و خالل هوا موجود است، بهره مندیم، روزگارها بر وی گذشت و حوادثی بر سرش آمد و مراحلی را پیمود و دوران های طوفانی را طی کرد تا بساط زندگی در آن گستردۀ شد و آماده پذیرایی انسان گردید. پیش از آن که انسان بر بساط زمین قدم نهاد، سال های دراز، زمین فقط به سبزه و گل آراسته بود، آنگاه حیوانات با اندام ها و شکل های مختلف، در آن پدید آمدند، پس از آن آدمی با قدی راست و فکری جوّال و آرزوهای نامحدود در زمین ظاهر شد، سالها بر آدمی گذشت که هر فرد و دسته ای به تصرف زمین و توسعه قدرت خود و محدود نمودن دیگران سرگرم شدند و از آغاز و انجام خود و زمینی که در آن مسکن گزیده و جهانی که بر وی احاطه نموده غافل بودند، از افراد اجتماعات کوچک و از آن، اجتماعات بزرگ تشکیل شد. در میان ملل، صاحبان فکر و نظر ظاهر شدند. در هر موضوعی، از مسائل زندگی، آرایی گرفتند و آرایی باطل نمودند. آخرین رأی برگزیده درباره آسمان و زمین این شد که افلاک با ستارگان ثابت و سیار خود به دور زمین می گردند و زمین مرکز ساکن و هسته هالم است، چون چنین است همیشه بوده و خواهد بود، نه تحولاتی بر اصل او وارد شده و نه تغییری در وضع کلی آن روی خواهد داد. مخلوقی است ابداعی و

موجودی است ازلی و ابدی.

آیات وحی که در بیابان حجاز بر روح پاک پیامبر عربی تأیید و از زبان او به صورت آیات قرآن بر مردم تلاوت شد، از هر جهت اندیشه مردمی را از محدودیت نجات داد و عقل هایی را به حرکت درآورد و چشم انداز انسان را باز نمود، از جمله با بیانات رسا و اشارات لطیف از آغاز و انجام زمین و آسمان و تحولات آن یادآوری نموده، در سوره نازعات پس از اشاره به دوران های گذشته زمین، می گوید:

(وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا)؛ «بعد از این مراحل، زمین را گسترد و آماده زیست نمود.»

در سوره شمس می فرماید: (وَالْأَرْضَ وَمَا طَحَاهَا)؛ «سوگند بر زمین و آن قدرت و نیرویی که آن را پرتاب کرد و دور گرداند و منبسط نمود.» (در المنجد آمده «طحا الشَّيْء؛ بسط مده، دفعه، بالکره رمی به»).

کلمه «ذَحِيْرُ الْأَرْض» از زبان ائمه، بسیار شنیده می شد، چنین روزی را یکی از حوادث بزرگ زمین و الطاف الهی می شمردند. بنام این روز که یک دوره طولانی زمین است، روزی را به یاد لطف پروردگار عالم و برای شکرگزاری این نعمت، مسلمانان جشنی بپا سازند و به عبادت و نماز پردازنند (البته این سخنان در زمانی بود که پدران کانت، لاپاس، کوپرینک و گالیله یا سرگرم پرستش بتها بودند یا کشیش ها سر آنها را به بخشش گناه گرم کرده بودند و محیط آنها از نور علم خاموش بود و جز برق شمشیر و نیزده دیده نمی شد).

در اینجا مقصود، دقت و بحث در این مطالب علمی و توجه به آن از نظر قرآن و حدیث نیست، فقط می خواهیم شاید از این راه به مطلب آ耶 برسیم.

تا حال قدری با کلمه «دحو الأرض» آشنا شدیم، باز توضیح بیشتری از زبان اخبار درباره دحو الأرض می شنویم:

دحو الأرض، از زیر کعبه و از سرزمین مکه شروع شده، سرزمین مکه قطعه درخشان بود که پیش از قطعه های دیگر، از آب ظاهر شده می درخشید. زمین مکه دو هزار سال پیش از قسمت های دیگر، از آب ظاهر شده می درخشید. زمین مکه دو هزار سال پیش از قسمت های دیگر آفریده شده.

فهم این قطعه ها نیز برای مسلمانان مشکل می نمود و در سابق قبول آن جز از راه تعبد راه دیگری نداشت، تا بنگریم قوانین طبیعت چه اندازه در فهم سخنان بزرگان به ما مساعدت می نماید، اگر در گذشته فهمیدن تحولات زمین و دحو الأرض که در قرآن به آن تصریح نموده، برای مانند ابن سینا و دیگر فلاسفه بزرگ اسلام مشکل بود و باید برای ظاهر آیات تأویلات قائل شوند، امروز پس از پیدایش نظریه ها، دیگر فهم این مطالب برای عموم درس خوانده ها آسان است.

زمین گسترده شد. آیا یک مرتبه تمام قطعات گسترده (دحو) گردید یا به تدریج پیش آمد؟

چون عموم سیر و تحول اصلی خلقت، تدریجی است و قطعات زمین با هم متفاوتند، باید به تدریج پیش آمده باشد.

کدام قسمت از قسمت های مختلف را زودتر از قسمت های دیگر

می توان قابل زیست و آماده بسط دانست؟

تأثیر آفتاب از جهت جاذبه و حرارت، جاذبه و دافعه زمین در حال حرکت وضعی و انتقالی، تکوین و تحولات قشره زمین و فشردگی و ظهور آن به صورت کوه، علل استعدادی است که زمین را به صورت فعلی درآورده. تأثیر آفتاب در قطعات استوایی زمین، شدید می باشد و در اثر حرکت وضعی، برآمدگی آن قسمت بیشتر است، فشردگی پوسته زمین و ظهور کوه ها در آن نواحی زودتر بوده، پس سرزمین کوهستانی مکه در حدود خط استوا است، از سرزمین هایی است که شرایط انساب و ظهور حیات در آن زودتر فراهم شده است.

کعبه نخستین خانه

برای نزدیک شدن به مقصود آیه اول، پرسش دیگری باقیست؛ چرا نخستین خانه و ساختمان روی زمین کعبه باشد؟

مقصود آیه این نیست که خانه و ساختمانی پیش از بنیان کعبه نبوده، مقصود این است که نخستین ساختمان برای عموم و به سود عموم، همان است که در مکه پایه گذاری شده، هر ساختمانی که به دست آدمی پایه گذاری شده، به سود فرد یا جمع یا ملتی و به زیان دیگران است. هر سازنده ای می خواهد خود در محیط معین آزاد و دیگران محدود باشند. کشمکش ها و جنگ ها، از همین جا شروع شده، هر دسته ای می خواهد خود غیر محدود و دیگران محدود باشند. اساس کاخ های ارباب قدرت، این است که کاخ نشینان دستشان از هر

جهت باز و دست دیگران بسته باشد. و مدار آن بر منافع و سود مردم معین می گردد. کاخ های ساخته عموم بشر می گوید: ملت ها قربانی ملتی و ملتی قربانی جمعی و جمعی قربانی فردی شود که در کاخ قرار دارد. خانه ای که به نام خدا و برای همه پایه گذاری شده، می گوید: همه باید تسلیم حق باشند و حق برای عموم است. خداوند جا و مکان ندارد و محتاج به خانه و قطعه زمینی نیست. فرق خانه ای که به نام خدادست با دیگر خانه ها این است که آنجاها اراده شخص حاکم و منافع فرد محور است، اینجا اراده حق حاکم و سود عموم محور است. در اینجا مرکزیت اراده و حرکات از خودپرستی به خداپرستی باید برگردد. خانه خدا آنجاست که نام غیر خدا روی آن نباشد و از نفوذ و اراده و تصرف مالکیت خلق بیرون رفته باشد تا آنجا را همگی خانه خود بدانند و از چشم خدا که نسبت به همه یکسان است، یکدیگر را بنگرنند و با رشته رحمت حق، با هم پیوندند و بنام بندگی خدا که سر ذات و حقیقت انسان است، یکدیگر را بشناسند.

خانه کعبه نخستین خانه است که بنام خدا و به سود عموم تأسیس گردیده و از روی آن هزاران خانه بنام دیر و کلیسا و مسجد، در شعاع ها دور و نزدیک شناخته شده که همه بنام خدادست در نخستین قطعه آماده شده و آباد زمین، برپا گشته تا مالکیت خداوند و بهره برداری و آزادی عموم خلق در تمام قطعاتی که متدرجآباد و گسترده شده، فراموش نشود، به ابراهیم خلیل و یا قبل از او دستور داده شد، نخستین قطعه گسترده زمین بنام خدا بنا شود تا بشری که در اطراف

زمین سبز می شود و خود را بالای این سفره پر از نعمت می نگرد، حرص او را برندارد و صاحبان خانه و حق مهمانان دیگر را فراموش نکند و اشتباهًا خود را مالک و صاحب گمان نمایند. متوجه اولین ساختمان نمونه و جای مهر خدا باشد و همه قطعات زمین را با همان چشم بنگرد و اگر زمان ها گذشت و آدمیان غافل خودپرست، زمین را ملک خود دانستند و هر دسته برای قطعات آن خود یکدیگر را ریختند و دست یکدیگر را از استفاده بازداشت و موقعیت خود و صاحب خانه را فراموش نمودند، باشد که از روی این ساختمان و نخستین نمونه، روزی به موقعیت خود و زمین آشنا شوند و زمین مانند مسجد برای همه و بنام خدا گردد.

پیامبر اکرم ۹ فرمود: «سراسر زمین برای من مسجد و طهور قرار داده شد» در روز فتح مکه، پس از آن که خانه خدا را از نام و اثر غیر خدا پاک نمود. و هر عنوان افتخاری را زیر پای خود قرار داد و از میان برد، فرمود: «براستی روزگار و زمانه دور زد و ب رگشت به هیأت نخستین روز که خداوند، آسمان ها و زمین را آفرید». شاید بهترین تفسیر برای این سخن همین باشد که روز آفرینش، جز نام خدا نامی در میان نبود و خانه فقط بنام خدا برپا شد ولی دوره های جاهلیت و اووهان و خودپرستی خلق، پرده ای بر روی مقصود اولی آفرینش، زمین و ساختمان این خانه کشید و خانه خدا خانه افتخار عرب و قریش و وسیله مال و جاه و مرکز بسته شد. رسول اکرم ۹ این پرده ها را برچید و افتخار عرب بر عجم و قریش بر عرب را از میان برد و بت ها را

سرنگون گردانید، آنگاه جمله فوق را فرمود.

از مقصود دور نشویم، تا اینجا به حسب اشاره آیه اول، در جستجوی نخستین ساختمان و مقصود از آن بودیم.

صفت دیگر این خانه «مبارک» است؛ یعنی مرکز خیر و برکات، خانه‌ای است که نام خدا و حق و عدالت از آن به سراسر جهان رسیده و برپا شده. این مسلم است که هر نوع خیر و برکت در سایه حق و عدالت است.

کعبه خود سنگ نشانی است که ره گم نشود

صفت دیگر آن «هدی للعالمین» است؛ یعنی مردم گمراه جهان و کاروان بشر را به هدف کمال خود که شناختن حق و فدایکاری برای نجات خلق است و به محیط امنیت و عدالت و مدینه فاضله که مطلوب فطری و گم شده انسان است راهنمایی می‌نماید. پرچمی است بر نخستین بام کره زمین تا کراوان بشر راه را گم نکند و خود را بر سایه عدالت و امنیت خدا برسانند؛ «غرض از کعبه، نشانی است که ره گم نشود»، «فِيهِ آیاتُ بَيْنَاتُ»، چشم خدا بین در آن سرزمین و خانه باز می‌شود، آیات حق و صفات و اراده خدا در آن آشکار و روشن دیده می‌شود.

در ساختمان و کوه و دشت آن، آثار پیامبران و سران اصلاح باقی است. در مناسک و آداب، در تاریخ پر حوادث آن، صفات و مقصود پروردگار هویدا است.

مقام ابراهیم

فکر ابراهیم در میان توده مغورو و گمراه و عقاید و تقالید پیچیده و درهم و عقول خفته برای شناسایی پدیدآوردنده آن‌ها و زمین و حیات جاویدان قیام نمود و برای درهم شکستن بت‌ها و ایستادن در برابر سیل بنیان کن اوهام عمومی و نجات خلق در آغاز جوانی یک تنہ قیام نمود. روح فدایکاری او تا به آتش رفت و قربانی نمودن فرزند ایستاد. تمام این قیام‌های ابراهیم در قیام برای ساختن خانه کعبه که نقش و انعکاس روح اوست ظاهر شد، پس کعبه و آداب آن، کسره مقام ابراهیم است، (محلی که به نام مقام ابراهیم است، گویا رمزی از آن است).

کعبه خانه «امن»

(وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا) محیط امنیت، آن محیطی است که فاصله‌های قومی و نژادی و رنگ و لباس را از میان می‌برد. خیال متتجاوز را محدود و دست متعددی را می‌بندد. جنبش‌های اختلاف انگیز را آرام می‌سازد و همه را به یک حقیقت متوجه می‌نماید و به یک رنگ درمی‌آورد. از آغاز پایه گذاری و در قرون گذشته و دوره‌های جاهلیت و زمان‌های پر حوادث و خونین گذشته، این ساختمان و محیط امنیت بوده است.

بر مستطیع است حج این خانه

«وَلِلّٰهِ عَلٰى النّاسِ ...» چون در محیط این خانه فقط نام خدا ظاهر و

اراده او حاکم است، برای خدا و بیدار شدن روح حق پرستی و زنده شدن و جدان عدالتخواهی و حکومت این روح بر سایر غرایز و هواهای انسان بر هر مستطیعی حاج این خانه واجب است، تا برای یک بار هم شده در تمام عمر هر کس خود را از محیط غوغای شهوات و خودپرستی و نفع جویی و اختلافات که صدای پیامبران و ندای وجدان و دعوت خدا را دور و کم اثر نموده بیرون آید و تغییر محیط دهد و هر کس کفر ورزید و این دعوت را نپذیرفت، بداند که خداوند بی نیاز است و این بشر است که در تقویت و حفظ بنیه مادی و معنوی خود و در هر چیز سراسر احتیاج است.

(وَ إِذْ بَوَأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْيُبْيَتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتَى لِلطَّائِفَيْنَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكُعُ السُّجُودِ

وَ أَذْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجَّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٌّ عَمِيقٌ

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ أَهْمَمُ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ ...) (۱۱)

و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم: چیزی را با من شریک مگردان و خانه ام را برای طوف کندگان و قیام کندگان و رکوع کندگان [و] سجده کندگان پاکیزه دار.» و در میان مردم برای [ادای حج بانگ برآور تا [زایران پیاده و [سوار] بر هر شتر لا-غری - که از هر راه دوری می آیند - به سوی تو روی آورند، تا شاهد منافع خویش باشند، و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته ای که روزی آنان کرده است ببرند.

از مضمون آیه چنین برمی آید که ابراهیم خلیل برای انتخاب نمودن و یافتن مکان ساختن خانه خدا، چندی در تکاپو بوده، کلمه «بَوَّأ» تحریر و تکاپو و جستجو و در نتیجه انتخاب را می رساند. باید محیط و سرزمینی که چنین مؤسسه ای در آن قرار می گیرد، از همه خیالات و اوهام و سیاست ها و شهوات بشر دور و پاک باشد.

ابراهیم خلیل در شهر بابل و سواحل خرم و آباد فرات و دجله پا به دنیا گذارد، این شهر از مراکز ریشه دار تمدن دنیا بوده، در آن سدها معابد و هیاکل و مدارس کهانات و ستاره شناسی برپا بود، در این شهر کاهنان افسون گر و بتان جواهر پیکر و پادشاهها خود سر، هر یک به نحوی با خیالات مردم بازی می کردند و برای هر یک از این دستگاه ها قوانین و دستورات و مقرراتی بوده است.

نمروд یکی از پادشاهان بابل است که در زمان ظهور ابراهیم بر مردم پادشاهی یا خدایی می کرد و به وسیله همان مقررات و قوانین مردم را به زنجیر عبودیت خود کشیده و کوچکترین رابطه خلق را با خدا بریده بود.

در این محیط تاریک و همزا که ستاره ای از هدایت و حق پرستی نمی درخشید، ابراهیم چشم گشود و ماوراء پرده اوهام و شرک عمومی، پدید آرنده زمین و آسمان و گرداننده اختیان را شناخت. روی فکر خود را از مردم و جهان به سوی وی گردانید. خود و اراده خود را یکسره تسلیم او کرد و مانند جمله موجودات، مدار حرکت خود را مشیت ازلی گردانید. برخلاف اوهام متراکم عمومی قیام نمود و بت های

منصوب در هیاکل را با تبر خرد کرد و با بت‌های ریشه داری که در معبد افکار جای گرفته بودند، با منطق روشن فطری جهاد نمود و برای نجات خلق تا حد سوختن فداکاری کرد و برای اجرای امر حق تا حد قربانی نمودن فرزند به دست خود، آماده شد.

ابراهیم پس از گذراندن مراحل امتحانات فکری و عملی به منصب امامت و پیشروی نائل شد.

باید سرّ امامت و پیشرو ابراهیم و مراحل فکری و نقشه عمل وی در زمین برای همیشه مستقر گردد. و حقیقت وجود او که میزان کمال آدمیت است، باقی بماند. ابراهیم مأمور شد که آنچه با فکر نورانی خود دریافته و در عمل به طور کامل ظاهر شده در قطعه‌ای از زمین مستقر گرداند. باید محیط مناسبی بجوید، مراکز تمدن ریشه دار بابل و مصر و آشور و شام، محیط مناسبی نبود که فکر ابراهیم برای همیشه در آن مستقر شود.

تمدن‌هایی که محصول خیالات بشر است، مجموعه‌ای است از قوانین و رسوم که به نفع فرد یا جمعیتی وضع و رایج شده و نتیجه‌ای است از معلومات ناقص که حجاب آزادی فکر گشته و تجسس‌می است از شهوات و گمراهی‌ها. ریشه درخت کهنه تمدن در اعماق ظلمت اوهام محکم شده، شاخ و برگ آن، با صورت‌های مختلف زمان، بر توده‌ها سایه افکند و مردم را از مشاهده نور آسمان و اختران درخشان و ماوراء جهان بازداشت، شکوفه این درخت کهن پیوسته به ظلم و گناه و میوه آن تیره بختی بشر است. کاخ‌های حکم فرمایی در سایه این تمدن‌ها برپا

گردید برای عبودیت و شکستن قوای بشر. کل ساختمان‌های باشکوه آن، از خون تیره بختان خمیر شده و هندسه زیبا و دقیقش بر جمجمه محرومان قرار گرفته، فضای آن را دود گناه و شهوات و ظلم تیره نموده و سرزمین‌های سبز و خرم و دامنه کوه و دشت آن را آثار عیش و نوش و جنایات هوسبازان و فرمانروایان و اشراف زادگان آولده ساخته است. مردمی که در سایه این تمدن‌ها به سر می‌برند، تیره بختانی هستند که به غلهای عادات مراثی و زنجیر قوانین بشری گرفتار و به آن دلخوش و سرمستند، چنان در تاریکی اوهام گرفتارند که دوست و دشمن را نمی‌شناسند، دست کسانی که زنجیرهای اوهام و بندگی را به صورت قوانین و آداب به گردشان افکنده‌اند، می‌بوسند، و دست غل شکننده و زنجیر پاره کنندگان را قطع می‌کنند، بر سر نمود و فرعون که آتش به فکر و جان و هستی آن‌ها زده، تاج خدایی می‌گذارند، ابراهیم آزاد کننده را به آتش می‌کشند، بیماران رنجوری اند که در بستر هزاران آلدگی دست و پا می‌زنند و به روی طبیب و مصلح خود را خفه کردند بالای قبرش بنایی می‌سازند، و می‌گویند مصلح عظیم الشأن و طبیب حاذقی بوده و به تدریج او را به مرتبه خدایی می‌رسانند و در برابر قبرش سجده می‌کنند.

در غوغای چنین اجتماعات، گوش‌ها کور و چشم‌ها دل‌ها در قفس سینه‌ها مرده است، چشمی نیست تا حقی را بنگرد، گوشی نیست تا ندای مصلحین را بشنود، دلی نیست تا خیر و مصلحت را بفهمد و

پذیرد، مردان اصلاح از رنج و فداکاری خود جز میوه یأس، بهره‌ای ندارند و جز روحی خسته و دلی آزرده با خود به گور نمی‌برند.

ابراهیم بزرگ باید برای تأسیس مدرسه حق پرستی و آزادی، به امر خداوند محلی را بجوید که از همه این آلودگی‌ها پاک باشد، از دسترس تمدن‌ها و افکار و اوهام و کشمکش‌ها و سیاست‌ها و حکومت‌ها و تهییج شهوات دور باشد. دست تقدیر خداوند او را از شهرها و مراکز تمدن ریشه دار عبور داد و از بابل و شام و مصر و از بیابان‌های وسیع و دشت‌های سبز و خرم گذراند و با چشم حق بینی، این سرزمین‌ها و شهرها را مطالعه کرد. هیچ یک را لایق تأسیس خانه خدا ندید.

در میان بیابان شترار حجاز و در وسط بیابان ریگ و سنگلاخ دور از هر تمدن و کاخ و در عمق دره‌ای که سلسله حصار کوه‌ها آن را احاطه نموده، مکان مناسب را یافت.

قطعه‌ای را یافت که پیش از پیدایش قطعات دیگر و وجود انسان، مانند لؤلؤ می‌درخشید، پیش از آن که مردم یکدیگر را به عبودیت خود آرند و در راه ظلم و ستم غوغای زمین راه اندازند، اوّلین تابش نور حیات بر آنجا بود، سال‌های دراز، نور بر آن می‌تابفت و نسیم بر دریاهای می‌وزید فرشتگان بر اطراف زمین بال می‌زدند و روح حق و اراده خدا بر زمین حکومت داشت. در حقیقت نخستین نقطه استقرار، عرش پروردگار بود.

در روایات وارد است که آدم و حوا، پس از آن که موقعیت نخستین خود را از دست دادند و در زمین هبوط نمودند، وسیله رسیدن

به بهشت و برگشت به طرف حق و پذیرش توبه را در آن سرزمین یافتند، و در آن سرزمین، به طوفان و سعی مشغول شدند و پایه آن را آن پدر و مادر بزرگوار نهادند، در طوفان نوح از میان رفت و ابراهیم مأمور یافتن همان مکان شد. خلاصه مکانی را یافت که بشر را از آلودگی ها و هوس ها و تاریکی های اجتماعات بالا می آورد و به اسرار نخستین خلقت و عرش خداوند نزدیک می گرداند.

چند جمله ای هم از امیرالمؤمنین علی ۷ درباره انتخاب مکان خانه خدا و اسرار آن بشنوید؛ آن حضرت در قسمتی از خطبه مفصل «فاصعه» بدین مضمون می گوید:

«آیا نمی نگرید: چگونه خداوند سبحان از آغاز جهان و زمان آدم ۷ آخرین مردم را در معرض آزمایش آورده، به وسیله سنگ های روی هم چیده ای که سود و زیانی از آن برنمی آید و گوش و چشمی که بشنود و بنگردندارد، آن را بیت حرام خود و وسیله قیام خلق قرار داده، در سرزمین سخت سنجستانی و کمرین تپه های حاصلخیز خاکی، و تنگترین دره ها و دامنه های کوهستانی، در دل سلسله کوه های ناهموار، و ریگستان نرم و بی قرار، در بیابان هایی که جز چشمه ها و چاه های خشک و کم آب و دهکده های پراکنده کم حاصل که بهره ای از آن به دست نمی آید و حیوان نافعی پرورش نمی یابد برپا ساخته، آنگاه آدم و فرزندانش را وادار کرد که روی خود را به سوی آن گرداند و در برابر آن خصوع نمایند. این خانه مرکز رفت و آمد رهروان خداجو و سرمنزل کوچ های لیک گو گردید، دل هایی که ثمرات ایمان و معرفت بار

می آورند و به هوای آن می پرند، از بیابان های دور و دراز و صحراهای خشک و باز و از دل دره ها و پیچاپیچ عمق جاده ها و سواحل منقطع دریاهای به سوی آن کوی می روند، تا چون به آستانه آن نزدیک شدنده، کتف های خود را برای اظهار فروتنی در برابر آن، به حرکت آرنده، و بانگ تهیله و تلبیه را بلند سازند، ژولیده و غبارآلود بر پاهای بی قرار شتابان و حیران به این سو و آن سو روند، در حالی که جامه های گوناگون را پشت سر انداخته و موی سر و روی خود را رها کرده و چهره نیکوی خود را دگرگون ساخته. شگفتا! ابتلایی است بس بزرگ، امتحانی است بس دشوار، آزمایشی است آشکار، آخرین وسیله تصفیه نفس و انقلاب درون است، خداوند این خانه و اعمال آن را سبب رسیدن به رحمت و راه یافتن به سوی جنت خود گردانید. خداوند سبحان می توانست بیت الحرام و مشاعر عظامش را در سرزمین خرم و در میان باستان ها و نهرهای جاری قرار دهد. می توانست آن را در قطعه ای از زمین برپا سازد که درخت های سبز و شاخه های رنگارنگش سربهم کرده و میوه های گوناگونش به زمین نزدیک شده و کاخ های باشکوهش در آغوش هم قرار گرفته، و ساختمان های آن بهم پیوسته باشد، در دشت هایی که مزارع گندم و حبوباتش چشم رباید و مرغزارهای سرسبزش نشاط انگیزد، در دامنه های باطرافت و چشمه سارهای جوشان و جاده های آباد، اگر خداوند خانه خود را در اینگونه سرزمین ها تأسیس می نمود، ارزش عمل و نتیجه کوشش به حسب سبکی امتحان ناچیز و کم می گردید و مقصود نهایی به دست

نمی آمد. اگر سنگ های بنا و دیوار و نمای آن از زمرد سبز و یاقوت سرخ و بلورهای نورافشان شاخته و پرداخته شده بود، به آسانی شکوک در قلوب ره می یافتد و به سرعت در درون دل رخنه می نمودند و پایداری در برابر وسوسه های شیطان ضعیف می گردید، و قدرت مجاهده و ارزش آن کاسته می شد و مقاومت حق و زد و خورد آن با باطل از میان می رفت (حکومت قلوب به دست شکوک و شباهات می گردید).

خداؤند حکیم است که بندگان را به وسیله ابتلایی به شداید در معرض آزمایش می آورد و به انواع مجاهده، آنان را به بندگی و امی دارد و با سختی های گوناگون امتحان می نماید، باشد که طغیان و خودسری از دل ها برود، فروتنی و تسلیم در برابر حق در نفوس جاگیرد. خداوند این امتحانات و شداید را درهای گشوده به فضل خود و راه های آسان به عفو و مغفرت خود می گرداند.»

از آنچه درباره انتخاب مکان بیت بیان شد، مطالب جمله های بعد آیه و ربط آن ها با جمله اول «بوانا» معلوم می شود، گویا این جمله ها شرح و تفسیری است برای «بوانا» نه آن که مطلب و دستور جدایی باشد. به این جهت با «واو» عطف بیان نشده و با «ان» تفسیری آغاز گردید؛ یعنی انتخاب مکان از این جهت است که: «لاتشرک بی شینا». واضح است که ابراهیم با آن همه فدایکاری برای توحید و مبارزه با شرک، حال که می خواهد خانه توحید بسازد، ممکن نیست هیچ گونه شرک آورد، این سفارش شرح همان انتخاب مکان است که باید از

محیطها و شهرهایی که مردم را آلوده می‌سازد، برکنار باشد و ابراهیم بانی در تأسیس این بنا نتواند گوش نظری به غیر خدا داشته باشد و برای خود و ذریّه اش سود مادی بخواهد، و نیز باید از محیط تجارت و عمران عمومی هم برکنار باشد، طَهْرِ بَيْتَیِ
لِلطَّائِفَینَ وَ الْقَائِمِينَ این قسمت از آیه کریمه نیز شرح انتخاب مکان و تکمیل آن است؛ یعنی خانه در سرزمین و محیطی باشد که در آن کشش و جاذبه‌های متصاد نباشد، یا ضعیف باشد تا شخص بتواند سبک و آسان در اطراف خانه یا محور اراده خدا طواف کند و محیطی باشد که احتیاجات و عادات عقل و همت را برای قیام به شعور عمومی و انجام وظیفه از پا درنیاورد و شخص آزادانه برای حق قیام نماید. در آن بارگاه اقامت راست انسانی جز در برابر فرمان حق خم نشود (الرُّكْع) و پیشانی باز آدمی جز در آستانه او ساییده نگردد (السجود).

(وَ أَذْنُ فِي النَّاسِ) چنین مکانی و سرزمینی باید مرکز پخش صدای پیامبران باشد تا در پیچ و خم قرون و بیابان‌های نشیب و فراز تاریخ و گوش و کنار معموره زمین این صدا پیچد و پیوسته در دل دره‌ها و در سینه کوه‌ها منعکس شود. در این میان گوش‌های شنوا بشنو و مغزهای گیرنده و متناسب با آن امواج، آن را بگیرد و در پی صوت و دعوت صاحب آن مشتاقانه سواره و پیاده، نفس زنان، لبیک گویان برود تا از نزدیک صدای او را بشنو و به رموز دعوت پی برد، و شیخ نورانی صاحبان ندا را بنگرد و با چشم باز سرمایه‌ها و سودهای حقیقی را مشاهده کند و راه صرف را تشخیص دهد. در محیط‌هایی که غوغای آز

و طمع و خودپرستی و نعره شهوات، فضای آن را پر کرده و پیوسته جمجمه ها پراست از صدای گوناگون و اعصاب و مغز اندیشه و ضبط را از دست داده، نه صدای حقی شنیده می شود، نه سرمایه های معنوی و مادی درست مشخص می گردد و نه سود و زیان زندگی به حساب می آید: (لِيُشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ)

تفسیر بلندپایه قرآن، ابوذر زمان حضرت آیه الله طالقانی به سال ۱۳۳۲ توفیق زیارت حرمین شریفین را می یابند و نتایج تأمل ها، تدبیرها و نگاه های هوشمندانه خود را به چگونگی سفر در مجموعه ای زیبا با عنوان «به سوی خدا می رویم» تدوین و نشر می کنند.

در آغاز این مجموعه آیات مرتبط با حج را تفسیر گویا، و آموزنده ای نگاشته اند، که تفسیری است سودمند و کارآمد. «میقات» نشر دوباره این بخش را که اکنون مجموعه آن در اختیار نیست و سال ها از نشر آن می گذرد شایسته دانست. لازم به گفتن است که بخش اول آن شماره پیشین (۱۲) آمد.

رضوان الهی را برای آن بزرگوار و توفیق بهره وری از این مجموعه را برای خوانندگان آرزومندیم.

(وَإِذْ يَرْقَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرَّيْتَنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ

*رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَنِيْزُ

الْحَكِيمُ (۱)

و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه را بالا می بردند، [می گفتند:]

ای پروردگار ما، از ما بپذیر که در حقیقت، تو شنوای دانایی.

پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان خود قرار ده؛ و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر و آداب دینی ما را به ما نشان ده؛ و بر ما ببخشای، که تو بی تو به پذیر مهربان.

پروردگارا، در میان آنان، فرستاده ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند، زیرا که تو خود، شکست ناپذیر حکیمی.»

با اشاره و هدایت آیات گذشته، اوّل قطعه درخشان زمین و مکان بنای خانه نخستین را یافتیم، آن گاه ابراهیم را برای یافتن مکان خانه، در بیابان های وسیع و شهرهای کوچک و بزرگ در جستجو دیدیم، حال در این آیات می نگریم که ابراهیم پس از طوف و سعی در بیابان ها، به مقصد خود رسیده و نقطه مرکزی را یافته و خود در آن متمرکر شده، اینک ابراهیم با چهره نورانی و موی سفید دامن به کمر زده و دست از آستین بیرون آورده، پایه های خانه را بالا-می آورد و سنگ های نخستین بنای توحید را روی هم می نهد. فرزندش اسماعیل که در همین سرزمین پرورش یافته و بی پرده آیات حق را مشاهده نموده و در برابر

فرمان خدا سر تسلیم پیش آورده و در زیر کارد تیز گردن نهاده، با پدر برای برقا ساختن خانه کمک می نماید. این دو، در دل وادی خاموش مکه و در میان سلسله خانه کمک می نماید. این دو، در دل وادی خاموش مکه و در میان سلسله کوه ها و در زیر آفتاب سوزان سروصدایی راه انداختند که از خلال پرده های زمان و دیوار کوه ها و فضای بیابان ها به جهات مختلف جهان پخش می شود و پیوسته صدای آن ها به گوش می رسد. ابراهیم بالای دیوار ایستاده، اسماعیل سنگ های سیاه برقا را که خطوط ادوار گذشته زمین بر آن نقش بسته و اسرار تکوین زمین از آن خوانده می شود، به پایه بنا نزدیک می نماید. این پسر مولود فکر و روح آن پدر است، مثل همان پدر چشم جهان بینی دارد. گذشته و آینده جهان را می نگرد، این پدر و فرزند در هنگام ساختن خانه یک نظر به جهان بزرگ و عالم بالا دارند، که سراسر در برابر اراده و مشیت توانای حق تسلیمند و گرد مرکز وجود و حکمت ازلی او طوف می نمایند. نظری به دنیای انسان دارند، می نگرند که ذلت بندگی و عبودیت بر سر همه خیمه زده، بندگی شهوت، بندگی گذشتگان، بندگی اوهام، بندگی اصنام؛ می نگرند که انواع شهوت و اوهام عقل و فکر انسان را استخدام نموده و بر پای فکر و دست همت غل و زنجیر زده، اوهام گذشتگان سرها را در مقابل خود خم نموده و جمله خلق کورکرانه یکدیگر را به رشته عبودیت می کشند. زارع و کارگر بنده استثمارگر است. استثمارگر بنده سپاهی است، سپاهی بنده قوانین و رسوم بشری است. قوانین و رسوم، رشته های بندگی حکام و درباریان است و آن ها بنده اصنام و اوهمند. با نظر دیگر می نگرند که جهان و

جهانیان از خرد و بزرگ، از ذرّه تا کرات عظیم، از موجودات زنده کوچک تا بزرگ، همه تسليم یک اراده و مشیتند که در بعضی به صورت طبیعت و در بعضی به صورت غریزه و در بعضی به صورت فطرت ظهور نموده، فقط در این میان عالم انسان است که از حکومت این عوامل بیرون آمده و به پای اختیار به راه افتاده و عقل را محکوم و هم و حس ساخته به این جهت از عبودیت حق و تسليم به خواست وی سرپیچی کرده و سرگرم عبودیت خلق و وهم شده.

ابراهیم و اسماعیل، به هر سو نظر می نمودند، از بابل تا ایران و هند و آخرین نقاط شرق، و از شام و مصر تا دورترین نقاط غرب، مردم را در زنجیر عبودیت وهم می نگریستند، گردن هاست که در زیر بار سنگین این عبودیت ها کج شده، دست ها و بازو هاست که با زنجیرهای گران بسته شده و زانوهاست که در برابر بت ها خم شده، نظری هم به آینده جهان داشتند.

دست و پای این پدر و پسر در کار بنا مشغول است ولی نظر و توجهشان گاهی به خدا، گاهی به خلق، گاهی به آینده است، همان طور که طفل شیرخوار با تمام جوارح و حواس و حرکت دست و پا و گرداندن چشم و ناله عاجزانه دل مادر را از جا می کند و کوران عواطف در اعصاب و قلب او ایجاد می نماید. در اثر این اظهار عجز و استرحام حواس، مادر یکسره به او جلب می شود و غده های پستان برای تهیه شیر و ترشح به کار می افتد. ابراهیم و اسماعیل برای نجات خلق و بقای مؤسسه توحید و کمال و تمام آن و برگرداندن محور زندگی مردم بر مرکز توحید، سراسر امیدشان به خدادست و با کلمه «ربنا» عنایات و

توجه خدا را به خود جلب می نمایند. اول درخواستشان این است که این ساختمان را پروردگار بزرگ مشمول صفات ربویت خوتد گرداند و آن را پذیرد؛ یعنی ساختمان سنگ و گل که در معرض حوادث جهان است و عوامل طبیعی و غیر طبیعی در فنای آن می کوشد مورد پذیرش نام ربویت پروردگار گردد و برای تربیت خلق صورت بقا گیرد و جزو دستگاه ربویت و ثابتان عالم شود، و دو صفت «عزیز» و «حکیم» خداوند که به آن، سراسر جهان مقهور اراده اوست و به وضع ثابت و محکمی برپا است. در این بنا ظهور نماید؛ (انَّكَ أَنْتَ الْغَفِيرُ الْحَكِيمُ).

خداؤند هم این خانه اخلاق را پذیرفت و از دست حوادث نگاهش داشت، نه عصیت شدید قحطان بر عدنان بنیان آن را متزلزل نمود و نه سپاه ابراه توانست در حريم آن رخنه نماید، و نه جاهلیت تاریک عرب اساس آن را دگرگون ساخت، و آن را سایه و شعبه بیت المعمور عالم بزرگ قرار داد و از آن شعبه هایی به نام «مسجد» در تمام نقاط جهان با دست های مخلصی تأسیس نمود که پیوسته از آن ها بانگ تکیه و دعای ابراهیم منعکس است ولی کاخ هایی که برای استعباد خلق با مواد محکم و هزاران پاسبان تأسیس شده، یکی پس از دیگری تسليم عوامل فنا گردید و این روش همیشه در جهان جریان داشته و دارد.

دعای دوم ابراهیم که مقصود او را از بنای این ساختمان می رساند در جمله دوم آیه باید خواند: (رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ ...) این نیت و درخواست نیز آمیخته با گل و سنگ و ساختمان خانه است و مقصود

و روح بانیان را به این صورت مجسم گردانده؛ یعنی در تکمیل این ساختمان و آداب و مناسک آن، دو فرد کامل و شاخص اسلام قرار گیرند، دو فرد کاملی که سراپا تسلیم اراده خدا و اجرا کننده اوامر او باشند و پیوسته از ذریه او مردمی همفکر و هم آهنگ و مسلم تربیت شوند، ابراهیم می نگریست که عموم مردم جهان خدایی را که فطرت بشری جویای اوست و شناسایی و قرب او را می خواهد یا فراموش نموده یا او را به حسب آثار محیط و تصریف و هم به صورت های مشخصی درآورده و تسلیم هواها و اراده خود نموده اند، خدایی را می پرسند که به صورت هایی مطابق میل و هوش های آنان باشد و از اراده و منافع و آمال آن ها تعیت کند، فقط در موقع بروز حوادث و ناکامی ها به او رجوع کنند تا سنت عمومی عالم را به میل آن ها برگرداند و باران را به نفع آن ها بفرستد یا باز دارد. جنگ را به زیان دشمن بکشاند و برای آن ها پایان دهد، ولی در امور عادی زندگی و روابط افراد و نظم اجتماع و تنظیم قوا و غرائز درونی و روش اعمال و حرکات، نامی از خدا در میان نیست، چنان که امروز هم با همه پیشرفت فکری و عقلی که مدعاویند بیشتر مردم جهان در این حقیقت قدمی فراتر نگذاشته اند؛ مانند قرون اولیه، یا خدا را فراموش کرده و به او ملحد شده اند، یا خدایی را معتقدند که با خیال و وهم خود ساخته اند تا در موارد اضطرار به او رجوع کنند و او مطابق خواسته و منافع هر دسته ای رفتار نماید و جهان را وفق اراده محدود آن ها بگرداند، چنان که در جنگ ها هر دسته ای در معابد جمع می شوند و به وسیله دعا و عبادت، از خدا می خواهند که

دشمن نابود شود و خود پیروز گردند، گویا خدا فقط برای آن هاست و دیگران خدایی ندارند ولی در نظم زندگی و تربیت عمومی هر دو دسته در کفر و الحاد اتفاق دارند. خلاصه مردم یا در عقیده و عمل به خدا کافرنده یا عقیده دارند و در عمل کافرنده و به عبادت عصری به خدیا «متافیزیکی» معتقدند و حقیقت و روح تربیت پیامبران و پیام آن ها که همان اراده خداست، یکسره فراموش گشته، و زبان کافر کیشان باز شده که «دین» اثر خود را از دست داده و در برابر صنعت شکست خورده، اما کدام دین؟!

در اواني که عقل ابراهیم خلیل مانند شکوفه می شکفت، خود را از محیط شرک بیرون آورد تا دست آلودگان پژمرده اش نکند و گرد و غبار محیط عقل پاکش را نیالاید، در میان غاری منزل گزید و چشم فطرت را به روی آسمان باز و پر از مهر و ماه و اختزان گشود.

در این رصدخانه، حساب کوه های آسمان و ستارگان درخشان را می رسید، آیا چنان که اکثر مردم می پندارند این ها موجوداتی مستقل به ذات و پدیدآرنده و نگاه دارنده مخلوقاتند؟ این ها که از مسیر خود بیرون نمی روند و از خود اختیاری ندارند، در طلوع و غروب آن ها تغییری در جهان رخ نمی دهد و خود پیوسته در معرض تغییرند، این ها مسخر اراده توانا و تسلیم تدبیر او می باشند. سراسر مطیع و مقهور و مافوق و کمک کار مادونند. با شعور طبیعی خود چشم به فرمان مبدأ قدرت و با رابطه های نامرئی بدو پیوسته اند و با شعاع های مرئی و غیر مرئی، موجودات زیرین را از خفتگی بیدار می نمایند و از

افتدگی برپا می سازند و به وسیله قدرتی که از تسليم و اطاعت به آن ها می رسد، جسم های بزرگ و کوچک و دور و نزدیک را که در دسترس شعاع آن هاست از سقوط نگاه می دارند و با حرارت، زندگی خانواده های منظومه خود را از کرات بزرگ تا ذرات کوچک گرم می سازند و جمله را برای کسب حیات، مسعد می گردانند.

ابراهیم پس از این مشاهدات، خود را جزئی از جهان دید و با نوای عمومی هم آهنگ شد و گفت: (وَجَهْتُ وَجْهِي ...؟)؛ «من هم روی خودم را به سوی او گرداندم و یکسره تسليم وی شدم.» از این پس خود را جزئی از عالم دید و باید هر چه بیشتر تسليم اراده خدا شود و در مدار حکم او بگردد و مانند تمام اجزای بزرگ و کوچک جهان، از زیر دست و کوچکتر و امانده دستگیری نمایند.

ابن طفیل در کتاب حی بن یقطان (۱) می گوید: حی بن یقطان چون در خود تفکر نمود خود را از سه جهت شبیه به سه موجود دید؛ از

۱- ابن طفیل از فلاسفه بزرگ اسلامی آندلس است که در فلسفه الهی و علوم طب و ریاضی معروف است و هم عصر فیلسوف معروف ابن رشد است. هر دو در قرن ششم هجری بسر می بردن،

جهتی شبیه به مبدأ واجب الوجود، از جهتی شبیه به افلاک و ستارگان یا علوایت، از جهتی شبیه به حیوانات، کمال خوتد را در آن دانست تا

بتواند شباهت خود را به افلا-ک و ستارگان درخشنان بیشتر نماید، آن گاه به واجب الوجود خود را شبیه سازد، از جهت شباهت به موجودات علوی مطالعه و دقت کرد، دانست آن ها دارای سه جهت

و صفت می باشند:

اول آن که در آن ها یک نوع شعور، به حق و مبدأ کمال است که پیوسته به او اتصال دارند و مشهور نور جلال و اراده حکیمانه او می باشند.

دوم آن که همه زیبا و درخشانند و گرد مدارات خود پیوسته می چرخند.

سوم آن که موجودات مادون را به حرارت و نور نگاهداری می نمایند و همه از فیض آن ها بهره مندند.

از جهت شباهت اول گوش خود را می گرفت و چشم خود را می بست و خیال و وهم خود را ضبط می نمود تا فکر و عقلش یا یکسر در ذات و صفات خداوند متوجه سازند، از جهت شباهت دوم خود را همیشه پاک و پاکیزه نگاه می داشت. لباس و بدن خود را می شست. زیر ناخن ها را پاک می کرد و گیاه های خوشبو همراه می داشت، چنان که از جمال و پاکی می درخشید و از جهت شباهت به حرکات اختزان، گاه پاشنه یک پا را بر زمین محور می نمود و به دور خود می چرخید و گاه اطراف خانه ای که از سنگ و گل و چوب برپا ساخته بود، طواف می نمود و گاه در اطراف جزیره با شتاب دور می زد، از جهت شباهت سوم بر خود واجب نمود که حیوانات افتداده را دستگیری نماید، اگر پر و بال مرغی به خاری بسته شده، باز گرداند و اگر در جایی حبس شده، آزادش کنند و اگر حیوانی چنگال به او بند کرده نجاتش دهد، هر گیاهی که بوته دیگر، او را از نور آفتاب محروم داشته و یا گیاه دیگر به او آویخته و از حرکت و نموش بازداشت، به نورش نزدیک نماید و مانع را

بردارد و اگر خشک و تشنه است به او آب رساند و آبی که برای سیراب نمودن سبزه روان است، چنان که مانعی او از مجرای طبیعی باز دارد، مانع را بطرف نماید.

ابراهیم بیدار و هوشیار (حی بن یقظان) پس از آن که ستارگان و سراسر جهان را مسخر اراده حق و درخشناد و در مدارات خود چرخان دید که همه تسلیم حق و کمک کار خلقند، می کوشید که هر چه بیشتر مانند آنان تسلیم او شود و در مداری طواف نماید، سر تا پا نظیف و پاک باشد، چنان که نظافت عمومی بدن، سنت ابراهیم است و مانع های فکری و عقلی را از سر راه کمال خلق بردارد، بت ها را از میان ببرد، از غریب و درمانده دستگیری کند و مهمان نوازی و مهربانی را سنت جاری قرار دهد.

ابراهیم خانه ای برپا می سازد که هنگام ساختن و پس از تکمیل و طواف بر آن و انجام مناسک آن، مدارج کمال تسلیم و اسلام به آخر رساند؛ زیرا نمایاندن خداوند مناسک را و تعبد ابراهیم برای انجام آن، تکمیل همان حقیقت اسلام است که هر دو پس از کلمه «رَبَّنَا» در یک دعا واقع شده و از این آیه معلوم می شود: جمله مناسک با خصوصیات آن، برای ابراهیم هم تعیین شده و خود حق تعیین و تشخیص آن را نداشته تا درباره او هم مثل دیگران تعبد و تسلیم محض باشد و از خداوند اشاره باشد و از ابراهیم فرمانبری و بسر دویدن. بالاترین علت و آخرین نتیجه اعمال تعبدی همین است که مکلف آن را برای فرمانبری محض عمل نماید تا یکسره مطیع و تسلیم شود و روح

فرمانبری در او محکم شود و اسلام سراپای او را فرآگیرد. به همین جهت عموم عبادات، برای عواید تعبد محض است؛ یعنی از اسرار و نتایج آن بی خبرند و خواص هم اند کی از بسیار می دانند و در عین حال فلسفه و نتیجه ای که تشخیص می دهند، هنگام عمل نباید مورد توجه باشد و باید نیت و عمل و روح و جسم یکسره تسليم فرمان و مسخر او باشد و اگر در عبادت گوشه ای از نظر و توجه به غیر فرمانبری باشد و از آن سود و نفعی جوید، تعیید نخواهد بود و عمل حقیقت خود را از دست می دهد و باطل است، به این جهت، همه اسرار عبادات بر همه مجھول است، جز اند کی برای دسته ای آن هم خارج از توجه و نظر، این فقط برای آن است که مکلف از راه تعبد به کمال اسلام برسد و اسلام بسیط فکری و عقلی (متافیزیکی) در مجرای عمل وارد شود و عقل و خیال وهم و اعصاب و عضلات، در نتیجه، جمله اعمال را مسخر اراده فوق گرداند و مانند عموم نیروهایی در باطن موجودات است، در مجرای عمل و حرکت وارد شود و به صورت «فیزیک» درآید، چون اراده و فرمان حق مانند سپاهیان مقدمه، بر همه قوا تسلط یافتد پس از آن رحمت و لطف حق می آید و بار تکلیف و مشقت تعبد آسان می شود و از تحت تأثیر جاذبه های شهوات و کشش طبیعت بیرون می رود و از تحت تأثیر جاذبه های شهوات و کشش طبیعت بیرون می رود و جاذبه حق یکسره او را می گیرد، این همان توبه از جانب خداست که از جانب او متعددی به «علی» می باشد؛ یعنی فراگرفتن و تسلط یافتن، و توبه از طرف بنده به «الی» متعددی می شود و مقصود برگشتن و رو به سوی او نمودن و قرب او را طلبیدن است.

هرچه فرمانبری و تعبد بیشتر شود، درجات قرب افزون می‌گردد و به حسب درجات قرب، قدرت کشش و جاذبه از طرف حق «به حسب قانون جاذبه عمومی» افزایش می‌یابد و چون تائب از محیط جاذبه مخالف، یکسره خارج شد، لطف و عنایت پروردگار سراپای او را فرا می‌گیرد و به سوی خودش می‌رباید و غرق انوار وجودش می‌نماید. (وَ تُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْتَّوَابُ الرَّحِيمُ)

به تماشای رخش ذره صفات رقص کنان

تا به سرچشم خورشید درخشان بروم

آخرین نظر ابراهیم هنگام بنای بیت، به آینده و دوره تکمیلی مؤسسه است، از این نظر چشمی به لطف و توجه خدا دارد، چشمی به نتیجه و آینده بنا، با زبان تصرع و دعا و دلی پر از امید می‌گوید:

(رَبَّنَا وَ أَبَعَثْ فِيهِمْ ...)

پروردگار! از میان ذریه مسلم و محیط و مستعد بذر اسلام، پیامبری برانگیز که معلم نهایی و تکمیل کننده این اساس باشد تا بذر افشارنده ما را به ثمر رساند و پایه های معنوی همین بنا بنیان گذارد و آن را به هر سو بگستراند و از اینجا پایه تربیت عمومی را شروع نماید:

(يَئُلُوا عَلَيْهِمْ آیَاتِكَ ...)

آیات تو را که همان آیات کون و شعاع های وجود تو است بر افکار و عقول تلاوت نماید تا نخست مردمی که مورد نظرند، از محدودیت و جمود و محکومیت آثار محیط و تقلید گذشتگان خارج

گرداند و به محیط باز و غیر محدود آیات خدا و جهان بینی وارد گرداند و مستعد دریافت کتاب و حکمت‌شان سازد.

(وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ)

آن گاه به آنان «کتاب»؛ یعنی اسرار و رموز قوانین با احساس مسؤولیت و «حکمت»؛ عقاید و آرای محکم بیاموزد. و «یز کیهم»؛ تزکیه به معنای تطهیر و تنمیه (هر دو) استعمال شده؛ یعنی نفوس را از رذایل که موجب رکود و بی‌رشدی است پاک گرداند، تا رو به رشد و کمال روند، و در افراد و اجتماعات آن‌ها صفات عزّت و حکمت ظاهر شود، تا این دو نام و صفت پروردگار، حکومت نماید و حکومت اوهام و شهوت‌های از میان برود، (إِنَّكَ أَنْتَ الْغَرِيزُ الْحَكِيمُ).

درخواست‌های مخلصانه ابراهیم خلیل در حال ساختمان خانه که هر قسمت آن با کلمه «رَبَّنَا» شروع شده و از سوز دل و رحمت به خلق بود، مورد اجابت خدای رحمان واقع شد و آن‌ها را از جهت خلوص ابراهیم و به مقتضای حکمت و رحمت به خلق پذیرفت؛ نخست آن که این خانه را با احترام و شرافت مخصوص حفظ نمود و به آن صورت بقا بخشید با آن که عوامل انهدام و فنا که برای عموم بنها و تأسیسات جهان است، برای این خانه شدیدتر و بیشتر فراهم بود، از داخل عصیت اکثریت عرب و یهود با بقای آن موافق نبود، افتخارداران و پاسداران این خانه، فقط قبیله عدنان که اولاد اسماعیل و واردين جزیره اند بودند، این خانه وسیله تمرکز و افتخار و سیادت معنوی و حکومت ظاهری آن‌ها بر دیگران گردید و عصیت شدید عرب هم

درباره افتخارات و امتیازات امر پوشیده نیست. پس اگر نفوذ معنوی و قدرت روحی این خانه نبود در همان اوائل تأسیس آن را نابود می ساختند.

یهود که صاحبان نفوذ مادی در جزیره بودند، چون از اولاد اسحاق اند و خود را وارث پیامبران بنی اسرائیل و مرکزیت خود را در بیت المقدس می دانند نیز، با بقای این بنای ابراهیم و فرزندش اسماعیل موافق نودند.

از خارج جزیره دولت های بزرگ روم و ایران با تمرکز عرب که فاصل میان این دو دولت بودند، موافق نبودند، و هر یک می خواستند عرب را تحت سیطره و نفوذ خود درآورند. دول مسیحی مجاور که تحت الحمایه روم بودند عرب را از جنبه سیاسی و مذهبی به سوی خود می کشانند و می خواستند آن ها را تابع کنائس خود نمایند، چنان که شام را مسخر خود نمودند و اعراب آنجا را بدین مسیح درآوردند، پادشان حبشه و یمن برای خراب نمودن کعبه، با فیل های جنگی لشکرکشی نمود و با یک پیش آمد اعجازآمیز سپاهش از میان رفت و صدای شکست و نابودی سپاهش به همه جا پیچید و این داستان روز و مبدأ تاریخی عرب شد و سوره فیل درباره همین واقعه نازل گردید و عرب مشرک و مبارز با قرآن، آن را تکذیب ننمود.

دولت شاهنشاهی ایران هم برای از میان بردن مرکزیت عرب می کوشید و برای مقابله با روم می خواست که جزیره تحت نفوذ او باشد. از یک طرف دولت های کوچک عربی عراقی و سواحل خلیج

(فارس) را تقویت می نمود تا عرب را در برابر آین و رسوم ایران خاضع گرداند. از طرف دیگر، چون حکومت های مسیحی عرب طرفدار روم بودند، یهودیان یمن و جزیره را پشتیبانی می نمود، در نتیجه هیچ یک از دولت های بزرگ با مرکزیت و استقلال داخلی عرب که بیشتر به وسیله خانه کعبه بود، موافق نبودند ولی در میان این عوامل و حوادث، ساختمان آن باقی ماند و پس از گذشتن قریب چهار هزار سال از تأسیس آن، مقام و موقعیتش رو به افزایش است و از قسمت های مختلف جهان چندین میلیون مردم گوناگون شبانه روز به سوی آن روی می آورند و هیچگاه اطراف آن را از زائر و طوف کننده خالی نمانده تا آنجا که آداب و مناسک آن، که جزء دعای ابراهیم است؛ مانند طوف و احترام و امنیت بیت، در این مدت باقی ماند و اعراب خونخوار و جنگجو همیشه در حریم آن و در ماه های حرام خود را محدود می نمودند و دست تعدی به دشمنان سخت یکدیگر نمی گشودند، گرچه خانه را با بت های میراثی ملل دیگر آلوده ساختند و در مناسک و آداب آن آثار عصیت و قبیلگی را راه دادند ولی همیشه خانه را از هر چه محترم تر می دانستند و بت ها را وسیله تقریب به صاحب خانه می پنداشتند و اصول مناسک را همیشه عمل می نمودند و بر پیکر بعضی از بت ها لباس احرام پوشانده بودند. می گویند: بت عظیم الجھه ای که «وَدّ» نام داشته، لباس احرام در برش بوده. چنان که همین لباس احرام در پیکر مجسمه های خدایان مصر و چین و هند؛ مانند «کنفیسیوس ولاوتر» دیده شده، بعضی از تاریخ شناسان حدث

می زنند که از آداب احرام و مناسک ابراهیم خلیل گرفته شده، چنان که درباره طواف صائبین و یونانیان همین حدث را می زنند. از طرف دیگر، تاریخ بیت المقدس را که می نگریم، با آن که که مرکزیت سیاسی و دینی یهود را داشت چندین بار به دست خودی و بیگانه ویران و هتك حرمت گردید، چنان که به دست بنی عثیلا یکی از اسپاط یهود ویران شد و «احاز» پادشاه یهودا آن را ملوث و هتك نمود و به دست بخت ابنصر بابلی و طیطوس رومی بنیان آن ویران گردید و سال‌ها به همین حال بود. از آنچه گفته شد اجابت دومین دعای ابراهیم هم معلوم گردید که گفت: «ما را دو مسلم و شاخص اسلام قرار ده و از ذریه ما پیوسته، مردم مسلمی باشند که مانند اختران درخشنان، در دنیای تاریک محور اراده حق بگردند و تسليم او باشند و مناسک ما را به نشان ده.»

آخرین دعای ابراهیم درباره نتیجه نهایی تأسیس خانه، در بعثت پیامبر گرامی اسلام و نهضت مقدس او ظاهر و محقق گردید، خود می فرمود: «انا دعوه أبی ابراهیم و بشاره عیسیٰ» معلم دوره نهایی و تابنده آیات، حق پایه گذار کتاب و حکمت و تزکیه کننده نفوس، از کنار خانه توحید و در میان ذریه ابراهیم برانگیخته شد، به هر جا دعوت او رسید، از روی همان سازمان نخست، بنایی به نام مسجد بربا شد که در فاصله های شبانه روز و هنگام طلوع و زوال و غروب آفتاب باید مردمان مستعدی با نظم و حدود مخصوص، در آن به صف، رو به مؤسسه نخستین بایستند، به وسیله تلاوت آیات وحی، ارواح و نفوس از کدورت ها و تقالید محدود کننده و رذائل پاک می شد و به حسب

استعدادهای مختلف حکمت عالی جهان و حقایق ثابت وجود در آن منعکس می‌گردید و عقاید محکم و ایمان راسخ در نفوس جای می‌گرفت، و درهای فهم حقایق و قوانین و اجتهاد به روی عموم گشوده می‌شد، چنان که از مسجد ساده مدینه که نمونه اوّل خانه ابراهیم بود، در مدت هشت سال رشیدترین مردم برخاستند. گفته‌ها و اعمال و رفتارشان شاهد است که در فهم اسرار جهان و آنچه مربوط به سعادت انسان است و در تشخیص حدود و ریشه قوانین و مسؤولیت در برابر آن و رموز سیاست و روح نظامی گری از مکتب‌های هزار ساله فلسفی و تربیتی دنیا گذراندند. سخنانی از آنان مانده که اهل فکر و تحقیق آن‌ها را مورد شرح و تفسیر قرار می‌دهند، با روح نظامی گری، سپاهیان ورزیده روم و ایران را درهم شکستند و با روح عدالت و سیاست الهی و فکر قانون فهمی، بر سیاست‌ها و اجتماعات دنیا فاتح شدند. جهانی را فتح کردندو با عالی ترین صورتی نگاه داشتند. روی خرابه‌های تمدن قدیم ایران و روم تمدن نوین برپا ساختند. کاخ‌های سودپرستی و استعباد و استثمار خلق را ویران نمودند و به جای آن، مساجد بندگی خدا و آزادمنشی برپا ساختند، در هر مسجدی پس از نماز و تقویت بنیه تقویت حوزه‌ها و حلقه‌های درس و بحث تشکیل می‌شد و پهلوی هر مسجد، مدرسه ساختند و هزاران طالب علم و محصل در فنون مختلف رفت و آمد می‌نمودند. علوم دنیا را گرفتند و آن را در لایراتوار اذهان پاک خود تجزیه و تحلیل نمودند و با صورت کامل‌تر و محکم‌تری به دنیا رساندند. آن عقاید ایمانی و آرای سیاسی و اخلاقی محکم، منشأ پدید

آمدن اجتماعات محکم و پیوسته گردید که با رشته های ایمان و محبت، قلوب با هم پیوسته شد و از جهت رفت و آمد در مسجد و پهلوی هم در یک صف قرار گرفتن، فاصله ها و امتیازات ظاهری از میان رفت. این حکمت و استحکام، در بناها و صنایع آن ها نیز ظاهر شد که مورد تعجب هوشمندان جهان امروز است، این امواج علم و حکمت که از خانه ابراهیم و میان ذریه او و از غار حرا به کلمات «اقرأ»، «علم» و «قلم» شروع شد طولی نکشید که هزارها مجتمع خواندن و مدارس تعلیم و تأثیف شروع شد طولی نکشید که هزارها مجتمع خواندن و مدارس تعلیم و تأثیف، از سرحدات چین و بلخ و بخارا و ایران و عربستان و اسپانیا تا سرحدات اروپای مرکزی برپا شد ولی در اروپا جز چند مدرسه محدود و چند باسواد انگشت شمار وجود نداشت و از علم و تمدن و بهداشت خبری نبود.

درباره چگونگی سیر و تکامل علوم و تمدن اسلامی و نفوذ آن در اروپا و مبادی نهضت اروپا، مدارک و کتب زیادی از خودی و بیگانه نوشته شده است. (۱) خلاصه آنچه در جهان امروز، از عقاید محکم و آرای صحیح و علوم و صنایع و اخلاق نیک و فضایل انسانی وجود دارد، منشأ اساسی و مبدأ تحقیقی آن، بعثت پیامبر اکرم است که افکار را از جمود به حرکت آورد و سرچشمehای ابتکار و نظر را باز نمود و ریشه های

۱- چندی پیش جناب آقای دکتر شیخ، استاد دانشگاه در انجمن اسلامی دانشجویان تحت عنوان «نهضت علمی اسلام و انتشار آن در جهان» سخنرانی جامعی نمودند که در آن، سیر و تکامل علوم و فنون و پیش

علوم صحیح را از منابع ایمان آبیاری کرد، و راستی پیامبران را ثابت داشت و پایه دعوت آن‌ها را استوار ساخت و آغاز و انجام جهان و سر وجود انسان را آشکار نمود؛ تا اینجا در پرتو آیات قرآن حکیم، تا حدی با اساس و بنیان و نتایج و مقاصد خانه خدا آشنا شدیم و رموز و ترکیب سنگ و گل ساختمان آن را در شعاع آیات وحی، تجزیه و تحلیل نمودیم، اینک در نظر روش بیان، این خانه، قبه نورانی است که اشعه هدایت خلق و اراده حق از آن می‌درخشد.

حدیثی هم درباره اساس و اسرار این خانه ذکر می‌نماییم آن گاه با توفیق خداوند با هم آماده حرکت می‌شویم، خصوصیت حدیث مورد نظر این است که خانه خدا را از دو نظر مختلف نشان می‌دهد؛ نخست از نظر این است که خانه خدا را از دو نظر مختلف نشان می‌دهد؛ نخست از نظر یک فرد ملحد مادی منحرف، آن گاه از نظر حق بین و چشم نافذ یک شخصیت بصیر الهی و حکیم نفسانی.

در کافی و دیگر کتب معتبر به سلسله روایت خود از عیسی بن یونس نقل می‌نماید که گوید:

كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَأَنْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقِيلَ لَهُ تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَ دَخَلْتَ فِيمَا لَأَصْلَ لَهُ وَ لَا حَقِيقَةَ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مِخْلَطًا كَانَ يَقُولُ طَورًا بِالْقَدَرِ وَ طَورًا بِالْجَبَرِ وَ مَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ

ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود. پس، از توحید منحرف شد. به وی گفته شد: مذهب رفیق خود را ترک کردنی و وارد چیزی شدی که پایه و حقیقتی ندارد؟ گفت:: رفیق من فکرش مشوش بود، گاهی از «قدار» طرفداری می‌نمود گاه از «جب» (قضا)،

من او عقیده مستقیمی که بر آن بایستد ندیدم.»

نام ابن ابی العوجاء، عبدالکریم بوده. شاید پس از انحراف و کج فکری، به وی ابن ابی العوجاء گفته شده، چنان که از جوابش معلوم می شود علت انحراف و الحادش تعلیمات درهم و برهم و متناقض حسن بصری بوده، چنان که پیوسته بی دینی و الحاد معلول این گونه علل است؛ زیرا به طبیعت و فطرت اولی کسی بی دین نیست، چنان که صحت و سلامتی جسمی، طبیعت اول هر موجود زنده ایست و به طبیعت اولی، کسی بیمار نیست. بیماری از عوارضی است که به علل خارج پیش می آید، پس چون بیماری و انحراف مزاجی بر طبیعت زنده ای عارض شد، جای پرسش است که چرا عارض شده، و باید در جواب این پرسش از علل آن جستجو نمود. پرسش از علت و پیش آمدن کلمه چرا؟ در چیزهایی است که بر خلاف طبیعت و ساختمان هر موجودی است؛ مثلًا هیچ گاه پرسیده نمی شد که چرا آب رو به نشیب می رود. درخت نمو می نماید. آفتاب می درخشد. آتش می سوزاند. حیوان نفس می کشد. مزاج شخص، سالم است. این کس دین دارد. راست می گوید. تولید می نماید و به اولاد خود محبت دارد، ولی عکس این مطالب جای پرسش از علت و پیش آمدن کلمه «چرا» است، پس بی دینی و الحاد، مثل عموم انحراف های جسمی و اخلاقی، از عوارضی است که در نفوس مستعدی به واسطه علی پیش می آید؛ یکی از علل، تعالیم پیچیده و گیج کننده ای است که فطرت را از تشخیص صحیح باز دارد. دیگر، اوهام و خرافاتی است که رنگ دین

گیرد. دیگر، فشارها و ظلم‌هایی است که در زیر سپر دین بر مردم وارد شود. این گونه تحمیلات فکری و جسمی به نام دین، موجب عکس العمل انحرافی می‌شود که به صورت نفی و انکار درمی‌آید و با روح عصبانیت و انقلاب همراه است. این بیمار روحی می‌کوشد که منفیات و انکار را به صورت برهان و منطق و آمیخته با تمسخر و دشنام به دیگران تلقین نماید. این بیماری کم و بیش به حسب شدت و ضعف عوامل، در میان مردم بوده است و امروز در اثر وضع قرون وسطی و فشارها و محدودیت‌های فکری و ظلمها و اوهامی که به نام دین در طول تاریخ مسیحیت بوده است، متشكل شده و مکتبی انقلابی و بی‌هدف ایجاد نموده، در تمام نوشه‌های آنان از هر چه ظاهرتر عصبانیت و نارضایتی و بدینی و بداندیشی و انکار محض است، کتاب‌های که برای اثبات انکار و نفی ماؤرا نوشته‌اند، اجمالاً دو بخش است؛ یک بخش مطالبی راجع به اصول مادی و تأثیرات و آثار ماده و نیرو و اطوار آن است که از نتیجه اکتشافات و تجربیات دانمندان گرفته‌اند و هیچ گونه ربطی با مدعای انکاری آنان ندارد؛ زیرا سراسر این مباحث، مطالب فیزیکی و اثباتی است؛ بخش دیگر مطالب و نوشه‌های آنان نفی و انکار ماؤرا یا به اصطلاح «متافیزیک» است. در این قسمت مباحث خود، جز بی‌عملی و انکار نتیجه‌ای نمی‌گیرند، و به اصطلاح دلیلی برای انکار نتیجه‌ای نمی‌گیرند، و به اصطلاح دلیلی برای انکار خود ندارند و از روی غلط‌اندازی و اشتباه کاری نام این مطالب برهان نما و فرمول‌های ناقص خود را منطق می‌گذرانند؛ زیرا که منطق درباره مطالب علمی و اثباتی

است نه انکاری و بی عملی، پس اگر به فرض برهان و منطق اثباتی برای متأفیزیک نباشد، مادیین باید متوقف شوند، نه اصرار بر انکار داشته باشند، چون نفی دلیل، دلیل بر نفی نیست.

ولی چون بیچاره دچار یک نوع انحراف و بیماری است تصمیم دارد که بر انکار خود پایدار باشد و لجبازی می کند. اصطلاح و فرمول می باشد. لغت می سازد و بر خلاف منطق فطری و اصل دیالکتیک (طريق گفتگو) نادانسته را غیر واقع می پنداشد.

میکروب مادی گری و الحاد در محیط مشوش دینی و اختلافات و جدال های علمی یونان از مغز ذیقراطیس و اپیکور به طور فرضیه ظاهر شد، ناراضیان و محروم‌مان آن را جدی گرفته و مسلکی پنداشتند، ظهور فلسفه ریشه دار و فطری؛ مانند سقراط و افلاطون و نهضت اصلاحی آنان، این میکروب را از فعالیت بازداشت و به حال کمون قرار گرفت. در هر جامعه و ملتی که دین به صورت اوهام و سپر شهوات گردید و حکومت ها از این سلاح فطری بشری خواستند در راه ظلم و سلب آزادی حق مردم استفاده کنند، این بیماری شایع می شود و این میکروب از حالکمون در نفوس مستعد ظاهر می گردد و مانند قیچی رشته های ارتباط مادی و معنوی جامعه را قطع می نماید. پیش از ظهور اسلام قیام مزدک و مانی در ایران در چنین شرایطی بوده است. سید جمال الدین می گوید: در میان هر ملتی که این مسلک ظاهر شد، رشته روابط اجتماعی را گسیخت و فضائل را از میان برد و وحدت آن ملت را متلاشی نمود و در پایان رو به فنا و انقراض رفتند.

پس از ظهور اسلام و پیشرفت تعالیم فطری و روش فاضلانه و عادلانه مسلمانان و قدرت منطق علمای اسلام، مجالی برای ظهور میکروب ها و بذرهای الحاد که در ایران و بعضی ناحیه های دیگر وجود داشت باقی نماند، ولی آن گاه که خلافت به صورت سلطنت درآمد و مردمی مانند بنی امية زیر سپر دین تمام مبانی دین را پایمال کردند و حقوق ملل مسلمان و آزادی بندگان خدا را از میان بردن و رنگ خدایی اسلام و تساوی حقوق مسلمانان را فراموش نموده و رنگ های نژادی و عصیت عربی را زنده کردند، از طرف دیگر به جای تعالیم روش و فطری قرآن، فلسفه گیج کننده یونان و مباحث کلامی اختیار و تفیوض و جبر و قدر و سخنان معتزلی و اشعری به میان آمد.

در چنین محیطی میکروب های نیم مرده مادی گری در مزاج ناراضیان گیج و منحرفی مانند ابن ابی العوجاء و ابن مقفع و حماد بن عجر و بشار بن برد و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد و صالح بن عبدالقدوس، جان گرفت. بیشتر این ها ایرانیان زجر دیده بودند که نه از تعالیم عالی اسلام بهره مند و نه از محیط راضی بودند و تعصّب ملی و نژادی نیز در عصانیت آن ها می افروزد، به این جهت برای ایجاد تشویص و آلوده نمودن افکار و عقاید مسلمانان، گاه در مجامع سری، خود فرمول و دلیل می ساختند. گاه برای مسخره نمودن و انتقاد از مطالب دینی، عبارات بلیغ می بافتند، گاه برای ایجاد اضطراب حدیث های دروغ و بی پایه جعل می نمودند. وقتی که والی کوفه محمد بن سلیمان، ابن ابی العوجاء را به امر خلیفه وقت منصور دستگیر نمود و خواست

او را به دار آویزد، گفت: شما من را می کشید، من هم کار خود را کرده چهار هزار حديث دروغ ساخته ام و آن ها را در میان روایات شما گنجانده ام.

«وقدم مکه تمَرِداً وانکاراً علی من حج و کان يکره العلماء مجالسته و مسائلته لخبت لسانه و فساد ضميره، فأتى أبا عبدالله ٧ فجلس اليه في جماعه من نظرائه، فقال: يا أبا عبدالله ان المجالس أمانات ولا بد لكل من به سعال ان يسعـل، افتأذن لي في الكلام؟ فقال: تكلـمـ، فقال: الى كم تسدوسون هذا البـيـدرـ، وتلوذون بهذا الحجرـ، وتعبدون هذا الـبـيتـ المـرـفـوعـ بالـطـوبـ والمـدرـ وـتـهـرـولـونـ حولـهـ هـرـولـهـ الـبعـيرـ اذاـ نـفـرـ، انـ منـ فـكـرـ فـيـ هـذـاـ وـ قـدـرـ عـلـمـ انـ هـذـاـ فـعـلـ أـسـسـهـ غـيرـ حـكـيمـ وـ لـاـ ذـىـ نـظـرـ، فـقـلـ فـانـكـ رـأـسـ هـذـاـ الـامـرـ وـ سـنـامـهـ وـ اـبـوـكـ اـسـهـ وـ تـمـامـهـ.»

«ابن ابی العوجاء به مکه رفت تا تمَرِد و الحاد خود را آشکار گرداند و بر کسانی که به حج آمده اند انکار نماید، چون مردی گستاخ و بذریان و دارای نیت فاسد بود، علما نشست و برخاست و سؤال و جواب با او را دوست نمی داشتند، در میان جماعتی از همفکران خود حضور ابو عبدالله حضرت صادق ٧ آمده نشست، گفت: ای ابا عبدالله، مجالس امانت است و هر کس در سینه سرفه ای دارد ناچار باید سرفه کند، آیا اجازه سخن به من می دهی؟ حضرت فرمود: بگو، گفت: آخر تا چند این خرمن را زیر پای خود می کویید و به این سنگ پناه می برد و این خانه ای را که با آجر و سنگ برپا شده می پرستید و مانند شتران رمیده، گرد آن هروله می کنید، به راستی کسی که در این فکر کند و بیاند یشد، می داند که این

کار را کسی تأسیس نموده که نه حکیم بوده و نه صاحب نظر، حال جواب گو. چه، تو سر و کوهان بلند این اساسی و پدر تو بنیادگذار و تمام و کمال آن بوده است.»

پاسبانی علمای اسلام نسبت به عقاید مسلمانان و مراقبت از سرحدات فکری آنان، مجالی برای ظهور و انتشار منویات؛ مانند ابن ابی العوجاء نمی داد. این ها موسم و محیط مکه را که محل امنیت و اجتماع است برای نشر سموم خود مقتضی دیدند و بدانجا رفته تا در لباس احرام، به گفته خود سرفه کنند و نفس بکشند. حضرت صادق ۷ آن سال در مکه بودند. بزرگواری و آزادمنشی و قدرت روحی آن حضرت به آن ها اجازه می داد که در حضور آن حضرت سخن گویند. سخن گفتن با آن حضرت برای شهرت آنان و شیوع مطالبشان مؤثر بود و نیز مصونیتی که در محضر آن حضرت داشتند، در جای دیگر برایشان فراهم نبود و اگر هم در اندیشه برخورد حقیقت و معالجه بیماری خود بودند، طبیب حاذق و منطق حقی شایسته تراز آن حضرت نمی شناختند. از این که در آغاز سخن گفتند: «مجالس مرهون امانت و امنیت است و اجازه سرفه دهید»، معلوم می شود در هیچ جا امنیت نداشتند و شکوک و مطالب مبهم که اثر تعالیم پیچیده و نقص قدرت تشخیص و فکر است و موجب کج بینی و بداندیشی است؛ مانند خلط در سینه ابن ابی العوجاء مانده و جرأت سرفه نداشت، به این جهت دچار فشار و ناراحتی بود. پس از اجازه، مانند ماده ای که منفجر شود سخنان آلوده به دشنام و کج فهمی و بدینه خود را نسبت به مسلمانان در اعمال حج اظهار نموده و مانند عموم ماده پرستان متغیر

که با یادگرفتن چند لغت و فرمول سرمستند و به نظر حقارت و سفاهت به مردمان بایمان می‌نگرند، این سنبل مادی گری و روشنفکر زمان خود در آغاز سخن مسلمانان طواف کننده را به حیوانات چشم بسته‌ای که دور خرمن می‌گردند تشبیه نمود، و طواف را به خرمن کوفتن، و عبادت خدا را به عبادت خانه و پناهندگی به سنگ می‌پندشت. در پایان، سخنش را نسبت به جمله اعمال حج یا جمله دین خلاصه کرده، گفت: این اساس خردمندانه و اثر فکر صاحب نظری نمی‌توان باشد. چون سرفه خود را پایان داد، در حالی که امام ۷ گوش می‌داد و همراهان امام هم به احترام آن حضرت به وی آزادی داده بودند، اندکی راحت شد یا اخلاق فکری و مواد چرک شکوک را که آمیخته با دشنا� و کج بینی و کینه توژی بود، بیرون ریخت، چون هیجان و عصبانیتش اندکی فرو نشست، کمی بخود آمد، شاید این ظواهر حقیقتی در برداشته باشد؟ شاید فهم و ادراک من از فهم اسرار آن کوتاه باشد، آیا میان این توده‌های فراوان که همه مثل من آفریده شده اند، من بیش از دیگران می‌فهمم! در اینجا متوجه شد که در محضر شخصیت بزرگی است، به کوچکی و ضعف فکری خود اندکی پی برد و گفت: سخن من تمام شد اینک تو بگو. چه، تو سر این اساس و کوهان آنی و پدر تو مؤسس و کمال آن است، چون کوهان شتر بالاترین قرارگاه و محل چشم انداز سوار است. بدین جهت بزرگ و مدیر جمعیت را سنام می‌گویند، می‌شود از این جهت باشد که کوهان مانند دنبه گوسفند ماده غذایی ذخیره است؛ یعنی تو هم سر و مغز متفکر و هم کوهان و غذای

ذخیره و قوه بقای اساس اسلامی و وارث پدرانی می باشی که طرح این اساس را ریخته اند. پس تو به نیت و مقصود آن ها بیش از دیگران آگاهی.

این بود اساس حج از دریچه چشم یک فرد منحرف ملحد، حال از نظر یک مرد الهی و حکیم نفسانی بنگر:

«فَقَالَ أَبُو عِبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ أَسْتَوْخِمُ الْحَقَّ وَ لَمْ يَسْتَعِدْ بِهِ وَ صَارَ الشَّيْطَانُ وَ لِيْهُ وَ رَبَّهُ وَ قَرِينَهُ يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ثُمَّ لَا يُصْبِدُهُ وَ هَيْدَا بَيْتُ اسْتَعْبَدَ اللَّهَ بِهِ خَلْقَهُ لِيُخْتَبِرَ طَاعَتَهُمْ فِي إِيمَانِهِ فَحَتَّمُهُمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَ زِيَارَتِهِ وَ جَعَلَهُ مَحَلًّا أَنْبِيائِهِ وَ قِبَلَهُ لِلْمُصَلِّينَ إِلَيْهِ فَهُوَ شُعبَهُ مِنْ رَضْوَانِهِ وَ طَرِيقُ يُؤَدِّي إِلَى عُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ وَ مَجْمَعِ الْعَظَمِ وَ الْجَلَالِ خَلْقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ بِالْفَنِّي عَامٍ فَاحْتَقَ مَنْ أُطِيعَ فِيمَا أَمَرَ وَ اتَّهَى عَمَّا نَهَى وَ زَجَرَ اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلأَرْوَاحِ وَ الصُّورِ»

در جواب او ابوعبدالله (ع) فرمود: به راستی کسی که خداوند او را گمراه نماید و چشم دلش را کور گرداند، حق در مزاج وی ثقلی افتاد. (تخمه شود) و گوارا نیاید، شیطان ولی و رب او گردد، او را چون شتر تشنه به موارد و سراشیب هلاکت وارد نماید و سپس بیرونیش نیاورد و همچنان به حال خودش گذارد. ین خانه ای است که خداوند به وسیله آن، بندگان خود را به بندگی خوانده تا فرمانبری آنان را در آمدن به سوی آن، بیازماید و بندگان را در تعظیم و زیارت آن ترغیب نموده و آنجا را محل پیامبران و قبله نمازگزاران به سوی خود قرار داده، پس این خانه شعبه ای از رضوان و راه رساننده به غفران خدا است، به عالی ترین

حدّ اسقراط و استوای مال نصب شده و مرکز اجتماع عظمت و جلال است. خداوند آن را دو هزار سال پیش از دحوالارض آفریده، پس سزاوارترین کسی که باید اوامرش اطاعت و از نواهیش خودداری گردد، خداوند پدیدآورنده ارواح و صور است.»

حکیم نفوس، امام صادق ۷ مانند طبیبی که در حرکت نبض و ضربان قلب و علائم دیگر بیمار دقت نماید، به سخنان ابن ابی العوجاء دقت نمود در آهنگ و جمله بندی و تعبیرات و مفهوم مجموع کلمات او آثار انحراف روحی و اضطراب درون را می خواند، نخست به طور کلی مراحل بیماری و انحراف روی و دوره نهایی آن را اعلام فرمود، تا شاید بیمار مغور متجه بیماری و مراحل آن بشود و خود را در معرض علاج آرد.

فرمود: پیش از آن که به اسرار این خانه و اشارات آن آگاهست نمایم، این را بدان که مردمی را خداوند به واسطه سوء نیت و انحراف های اختیاری رو به گمراهی می برد؛ مانند کسی که به وسیله خوردن غذایی نامناسب دستگاه هضم و دفاع بدن را مختل و ضعیف نماید و خود را در محیط بیماری درآورد، این مقدمات با اختیار شخصی است ولی تأثیر بیماری و مراحل آن از اختیار و اراده بیرون است و تابع عواملی است که مظهر اراده خداوند است. این شخص از آن دسته بیماران روحی بود که خودخواهی و آرزوها و بدینی به اجتماع و حکومت دینی و شنیدن سخنان مبهمن و گیج کننده، منحرفش نموده و همه این علل به اختیارش بوده، علاوه خود را به طیب حاذق روحی و مظاهر کامل حق عرضه ننموده تا اختیار از وی سلب شد

و عوامل عمومی و خارجی عالم که همان دستگاه و کارکنان خداوند است، بر گمراهیش افزود. بعد فرمود: کار انحراف و گمراهی از آنجا می رسد که قلب کور می شود؛ یعنی آن حسّ تشخیص فطری که خداوند در عموم آفریده، از میان می رود و غذای گوارای حق در ذائقه ناگوار و بدمزه و در هاضمه روح سنگین و موجب تخمه می شود، دوره نهايی اين انحراف و بيماري روحی، سلطه کامل شيطان و حکومت مطلق او بر فکر و قلب و قوای معنوی است؛ مانند بيماري جسم که در دوره نهايی طبیعت مزاج یکسره تغییر می نماید و مرض یا میکروب بر سراسر دستگاه های حیاتی مسلط می شود، بيماري روح نیز به آنجا می رسد که روح کمال و خیر و روح خوش بینی و نیک اندیشی و روح محبت و خدمت یکسره تغییر می کند و عکس فطرت سالم نخستین سیر می نماید و شيطان همان عامل ناپیدای این آثار، ولی و رب او خواهد شد. در این مرحله بيمار پیوسته دچار اضطراب دائم و عطش کاذب می گردد. همه جهان را مشوش و بی نظم و شرّ می نگرد، گمراهی را راه نجات و سراب را آب حیات اوهام را حق و حقایق را اوهام می پندارم و رابطه معنویش با حقایق ثابت گسیخته می شود و مزاج روحش به واسطه نرسیدن غذا یکسره ضعیف و ناتوان می گردد. در پایان کار وسوسه ها و اضطراب های شیطانی به سراشیب هلاکتش می اندازد و به آتش جانگداز همیشگی دچارش می سازد.

امام ۷ در این عبارات مختصر و جامع، به وی فهماند که تو بيماري و توجه به بيماري خود و عواقب آن نداری. آن گاه اسرار

این بنا و اعمال آن را در جملات بعد بیان نمود و در ضمن، کج بینی و کج اندیشی او را به وی فهماند که این مردم بیهود اطراف این خانه نمی گردند و سنگ و گل را پرستش نمی کنند. این حرکات برای تمکین روح بندگی و این خانه آزمایش بندگی است. اساس و بقا و کمال جهان در خصوص و فرمانبری مادون است نسبت به مافوق، و کمال اجتماع بشری و رابطه افراد و وابستگی و پیوستگی آنان در فرماندهی و فرمانبری و روح اطاعت است، مظاهر احترام و خصوص و تمرین ها و حرکات نظامی برای تحکیم و اظهار اطاعت به مافوق و قوانین است. مشق نظام و حرکات چپ و راست و در جازدن با صرف بودجه های سنگین و وقت های پرارزش برای تمکین روح فرمانبری است تا اطاعت و اجرا، بدون هیچ مقاومت روحی انجام شود. این تمرین ها و حرکات، با آن که در اساس سعادت بشر زیان آور است، در زندگی عمومی همیشه لازم شمرده می شود؛ زیرا این حد اطاعت و فرمانبری مردم از مردم، موجب غرور و خودسری کسانی، و بی شخصیتی و بی ارادگی توده می شود، و اساس استقلال فردی را از میان می برد. این گونه اطاعت و فرمانبری درباره بندگان، فقط نطبت به خداوند لازم است، تا اراده و فرمان او که بندگی در آن ظاهرتر شود، ارزش آن زیاد است. این خانه و اعمال آن مظهر کامل بندگی؛ یعنی ظهور اراده حق هرجا که بندگی در آن ظاهرتر شود، ارزش آن زیاد است. این خانه و اعمال آن مظهر کامل بندگی؛ یعنی ظهور اراده حق است، به این جهت محل پیامبران و قبله نمازگزاران و شعبه ای از رضوان و وسیله غفران

است. از آنجا که اراده حق و روح بندگی و فرمانبری از آن ظاهر است، توجه پیامبران بدانسو می باشد و روح و فکر آنان در آن محل، حلول می نماید و در آن محیط مستقر می شود، و در هر جا و از هر کس عبادتی و نمازی انجام گیرد؛ مانند عقره قطب، باید بدانسو برگرد که حوزه قدرت مغناطیسی حق است، همان زندگی خوش و بهشت رضایت که تو (ملحد ناراضی) در طلب آن می باشی و مورد آرزوی قلبی همه است و در تشکیل و راه آن، همه گیج و گمند، نمونه و شعبه و راه آن همین خانه و اجتماع حج است؛ «شعبه مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِيقَ الى عُفْرَانِهِ» که فاصله ها و رقابت ها را از میان می برد و شهوات و آرزوها را محدود می کند و حکومت های باطل را زایل می نماید، چون این علل و موجبات ناراحتی، از میان رفت یا محدود گردید، آثار خشنودی و رضایت و رضوان ظاهر می شود و جای نارضایتی ها و تاریکی های اختلافات لباسی، رنگی، نژادی، زورمندی، زورپذیری و عیب جویی را وحدت ایمان و حکومت الهی و خشنودی و عیب پوشی می گیرد. همه رنگ خدا دارند و در دل همه، نور ایمان می درخشد و همه آینه انعکاس جمال معنوی ایمان و فضیلت اند، این محیط عکس محیط شهوات و اقتصادیات و سیاست ها و ملیت ها است. پس در این محیط، رسیدن به آخرین حد کمال مطلوب، برای عموم میسر است؛ چون آخرین حد، عبودیت و تعبد است و عبودیت نفوذ دادن اراده حق است و همان حد نهایی کمال است: «مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِواءِ الْكَمَالِ». این معنا بنابر آن است که «استواء» به معنای استقرار باشد. استواء به معنای طریق

مستقیم و حد وسط هم بسیار استعمال می شود، بنابراین معنای عبارت حد وسط میان معنا و صورت و دنیا و آخرت است.

اجتماعات کوچک و بزرگ انسان، اجتماعات قبیلگی و شهرنشینی، اجتماعات جشن‌ها و سان‌سپاه‌ها و عبادت‌بته‌ها، همه و همه مظهر ذلت و بندگی در برابر شهوت و قوانین بشری و اوهام و فرمانبری جمعیت‌ها برای فرد است، فقط اجتماع حجّ و شعب آن است که برای فرمانبری از خدا و حکومت بر شهوت‌ها باشد و در آن اختلافات نکتب بار نیست: «ومجمع العظمه و الجلال». بعد برای رفع اشتباہ دیگر شفیع فرمود: پایه این خانه، پیش از خلقت و آمادگی دیگر قسمت‌های زمین بوده و نخستین نقطه و قسمت درخشنان زمین بوده که دو هزار سال پیش از قطعه‌ها دیگر خلق شده؛ قسمت دوم سخن آن حضرت اینجا پایان یافت. این قسمت درباره اساس و اسرار خانه و اعمال آن بود، که سؤال و اعتراض ملحد جواب داده شد. با این بیان روشن، اگر جویای فهم و حق بود، اشتباہ و ابهامی باقی نماند، محور سخن آن حضرت درباره اسرار و اساس خانه بر عبودیت و فرمانبری بود. در قسمت سوم سخن، برای آن که پایه عبودیت و فرمانبری را محاکم گرداند تا شکی و خلجانی درباره آن در خاطر نماید و اعتراضی در ذهن نماند، جمله‌ای فرمود و سخن را تمام کرد: «آن أحقر...»

زنگی، اطاعت و فرمانبری است. بدون اطاعت و فرمانبری، نه اجتماعی باقی می‌ماند، نه کمالی حاصل می‌شود و نه سنگی روی سنگ قرار می‌گیرد. پس در اصل اطاعت و فرمانبری جای سخن نیست.

سخن در اینجا است

که از کی باید اطاعت نمود؟ سزاوارترین کس در اطاعت از امر و نهی او، همان مبدأ حکیمی است که روح و صورت و ظاهر و باطن را پدید آورده؛ ترکیب عالی ظاهر و صوری، در اثر اطاعت طبیعی مواد است از امر و اراده تکوینی او، و رسیدن به ترکیب عالی معنوی و روحی، اثر اطاعت ارادی از اوامر تشریعی او است. این دو جمله را آن حضرت هم ردیف قافیه سخنان ملحد آورد، تا معارضه را از هر جهت تمام کرده باشد.

ابن ابی العوجاء، مانند همه همسکان خود، که مطالب کم مغز را با عبارات نفر می پردازند و در آوردن لغت و ساختن دلیل و فرمول و درست کردن قافیه تکلف می ورزند، سخنان کم مایه خود را در قالب عبارات پرداخته، درآورده. امام ۷ حقایق پرمغز را با عبارات ساده و روان بیان نمود به اینجا رسید، امام ۷ ساکن شد. ابن ابی العوجاء مانند کسی که از تاریکی ناگهان به محیط نورانی منتقل شود، چشم عقلش خیره شد و دچار حیرت و بہت گردید، ندانست چه بگوید و از کجا تجدید سخن کند، چیزی به نظرش نرسید فقط جمله مختصر و سستی گفت و دیگر ساکت شد، گفت:

«ذکر و احلت علی غائب»

«سخن گفتی و حواله به ناپیدایی (غایبی) نمودی؟!

«فقال: وَيْلَكَ وَكَيْفَ يُكُونُ غَائِبًا مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ وَإِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَنْلِ الْوَرِيدِ يَسْتِمُعُ كَلَامَهُمْ وَيَرَى أَشْخَاصَهُمْ وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ وَإِنَّمَا الْمُخْلوقُ الَّذِي إِذَا انتَقَلَ

عَنْ مَكَانٍ اشْتَغَلَ بِهِ مَكَانٌ وَ حَلَّا مِنْهُ مَكَانٌ فَلَمَا يَدْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا حَيَّدَثَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ فَأَمَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الشَّانِ الْمَلِكُ الدَّيَانُ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَسْتَغْلِبُ بِهِ مَكَانٌ وَ لَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ وَ الَّذِي بَعْثَهُ بِالآيَاتِ الْمُحْكَمِهِ وَ الْبَرَاهِينِ الْواضِحِهِ وَ أَيْنَهُ بِنَصْرِهِ وَ احْتَارَهُ لِتَبَلِّغِ رِسَالَتِهِ صَدَقْنَا قَوْلَهُ بِأَنَّ رَبَّهُ بَعْثَهُ وَ كَلَمَهُ»

حضرت فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب است؟! کسی که گواه و مراقب آفریده خود است و به مردم نزدیک تراز رشته رگ گردن، سخن آنان را می شنود و اشخاص آن ها را می نگرد و اسرارشان را می داند. آن مخلوق است که چون از مکانی منتقل شد، مکانی را اشغال می نماید و مکانی از وی خالی می ماند، پس در آن مکان که به سوی آن رفته نمی داند در مکانی که در آن بوده، چه پیش آمد، اما خداوند عظیم الشأن آن فرمان فرمای بزرگ، جزا دهنده خرد و سترگ، نه مکانی از وی خالی است و نه مکانی او را در برگرفته و نه مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر است و آن پیامبری که او را با آیات محکم و براهینی روشن برانگیخت و به یاری خود فیروزش داشت و برای رساندن رسالات خود برگزیدش. ما سخن آن شخص را تصدیق می نماییم که گفت: پروردگارش او را برانگیخته و با وی سخن گفته است.»

او گفت: به غایب حواله نمودی و ساكت شد. مقصودش این بود که آنچه گفتی خبر از موجودی است که ما او را نمی بینیم و او از ما غایب است و آنچه مورد مشاهده است، خانه ای است و اعمال پیرامون آن.

امام (ع) در جواب سخن مجمل و غیر مفهوم او، اشاراتی به احاطه علمی و وجودی خدا فرمود و معنای غایب را دقیقاً بیان نمود، آنگاه او را براستی پیامبر که معرف وجود و احاطه خداست هدایت کرد، گفت: آن کسی که با دلایل روش و آیات محکم برانگیخته شد و بدون هیچگونه اسباب و وسائل عادی فقط به یاری خدا پیروز گردید، سخن او را تصدیق می نمایی و آنچه از طرف خدا و درباره او گوید باور داریم، اگر گفته ها و سخنان او را که راستی و درستی از هر جهت در آن نمایان است باور نداریم، پس چه سخنی را می توان باور داشت؟!

ابن ابی العوجاء دیگر نتوانست سخنی بگوید. از جای برخاست، در حالی که آثار شکست و حیرت در او نمایان بود، خجلت زده زیر لب می گفت:

«مَنْ أَقْلَانِي فِي بَحْرٍ هَذَا سَأَلْتُكُمْ أَنْ تَلْتَمِسُوا إِلَى خَمْرَةَ فَالْقَيْتُمُونِي عَلَى جَمْرَهِ»

«کی مرا در میان این دریا افکند و دستخوش امواج آن نمود؟ از شما خواستم که مرا در سایه راحتی برسانید یا در میان اجتماعی قرار دهید، شما مرا روی پاره اخگری افکندید.»

اگر لفظ اول خمره- با خاء- باشد، معنای آن «سایه راحت» یا «اجتماع زیاد» است و مقصودش این است که من طالب راحتی بودم تا آتش درون و ناراحتیم قدری آرام شود؛ یا اجتماعی را طالب بودم که در میانشان سخنی گویم و نفوذی یابم. و اگر جمره- با جيم، مثل لفظ دوم- باشد مقصودش این است که من از شما پاره اخگری خواستم شما مرا روی پاره آتش افکندید. رفقای حزبی اش به وی گفتند: در مجلس او

کوچک و ناتوان بودی؟!»

«قال: انه ابن من حلق رؤوس من ترون.»

«گفت: این فرزند کسی است که سرهای این مردم که می نگرید را تراشیده است.»

تراشیدن سر نزد عرب علامت ذلت و بندگی بوده، شاید تراشیدن سر بعد از اتمام عمل حج، برای اعلام بندگی خدا است؛ یعنی اگر از وی شکست دیدم برای من ذلت و کوچکی نیست. او چنین مرد و فرزند چنین کسی است.

سفر حج و مقررات حکومت ها

اکنون تا حدی با حقیقت این ساختمان و پایه و اساس آن آشنا شدیم، و آن را قبه ای نورانی و رمز هدایت می نگریم که بالای زمین و در میان تاریکی و اوهام و ظلم و شهوای انسان برقرار شده و چون نمونه مجموعه عالم بزرگ و مظهر قدرت و حکمت و اراده پروردگار است، خانه خداست و هر خانه ای که به نام خداست شعبه ای از آن است، پس حرکت بدنی و فکری به سوی آن، حرکت به سوی خدا است.

ما هم می خواهیم هماهنگ و همراه هزاران کاروانی شویم که از آغاز تأسیس، به سوی این خانه رفته اند. این مسافرت چون به سوی خدا و در جهت مقابل با دنیاست، موائع و مشکلات زیادی دارد و باید چنین باشد. قطع علاقه ها و جاذبه های زندگی برای خدا، پیمودن بیابان های خوفناک و مناسب نبودن طبیعتِ مزاج بشیتر مردم با آن

محیط و هوا، قسمتی از مشکلات است. اگرچه امروز راه‌ها نزدیک و مدت مسافرت کوتاه و امنیت بیشتر شده است ولی قوانین و مقررات حکومت‌ها مشکلاتی پیش آورده که در زمان سابق نبود.

شما امروز می‌توانید به هر جای دنیا - که مسافت آن چندین برابر سفر حج است - با خرج کمتر و آسایش بیشتر مسافرت کنید. چرا چنین است؟ شاید خدا خواسته است که مشکل باشد و خواست خدا این است که آن را از راه خدا و برخلاف میل و شهوات مردم قرار دهد. اگر آنجا مرکز تجارت مال پرستان و تفریح عیاشان بود، وسائل و امکانات بهتر و مقررات کمتر می‌شد.

دولت‌های مسلمان از مردمی تشکیل شده است که بیشتر آن‌ها مغز فهم دین ندارند و خیرات و برکات دین را برای تربیت مردم و اجتماع درک نمی‌کنند. اگر آلت بی اراده بیگانگان نباشند، خود باخته تشکیلات و رسوم و آداب آن‌ها هستند، تا حدّی هم بی تقصیرند چون دین را در مظهر اجتماعات و حرکات عوامانه یا در صورت کسانی می‌نگرند که برای سیر کردن شکم و حفظ موقعیت موهم، در برابر هر مظهر بلاهت و شهوتی کرنش می‌نمایند و با هر ظالم و قدری می‌رسانند. این‌ها در عمل درس بازیگری با دین و حیات معنوی و مادی مردم را به حکومت‌ها و سیاستمدارها می‌آموزنند، به این جهت دولت‌ها و سیاستمداران تا آنجا به دین همراهند و به آن تظاهر می‌نمایند که سپری برای حفظ مقام و قدرتشان باشد و هر وقت از این سپر بی نیاز شدند روش خود را تغییر می‌دهند و چهره واقعی خود را می‌نمایانند، گرچه

روی و چهره واقعی ندارند چون هزاران رو دارند و از رو نمی روند! در چنین اجتماعاتی همیشه میان دستورات دین و مقررات دولت، و ملت و حکومت اختلاف است و کارها به نتیجه نمی رسد. اکثریمت از دین خود دست برنمی دارد و دولت خود را با دین تطبیق نمی کند. دولت تا آنجا پیش می رود که سر و کارش با ملت نباشد و دین تا آن حد اجرا می شود که متکی به دولت نباشد.

حج یکی از وظایف و فرایض دینی است که نظر و توجه دولت در حسن انجام آن بسیار مؤثر است و چون دولت توجهی ندارد بلکه موانعی می تراشد، بسیار مشکل گردیده است. حج تعطیل شدنی نیست، هر کس که خود را مکلف به این امر دانست می کوشد که وظیفه اش را انجام دهد و از فوت آن نگران می شود.

مشاهده مشاهد پیامبران و اولیای حق و زادگاه اسلام و زمین ها و مواضع تاریخی آن، مورد آرزوی هر فرد مسلمان است و موانعی که دولت ها-- درست یا نادرست- در برابر وظیفه و عشق مردم می تراشند مؤثر نیست. دولت ها در اثر این موانع، موجب زیان های مالی و جانی و حیثیتی در بین مردم مسلمان می شوند.

بهانه جویی و کارشکنی دولت ها

در این سال ها، بهانه دولت ها مسائل اقتصادی و ارزی است، و موضوع زیان های اقتصادی را پیش می کشند و برای انجام وظیفه حج در کشوری مانع قرار می دهند، در حالی که در هر ماه میلیون ها پول آن

کشور در مراکز فساد و فحشا به عناوین مختلف مصرف می شود و به جیب مردمی می رود که با همه شؤون مادی و معنوی ما دشمن اند.

یک رقم بودجه سفارتخانه هایی است که در کشورهای بیگانه تأسیس می نمایند و اعضا و رؤسای سفارتخانه ها کاری جز آماده کردن خود و زنها یشان برای مهمانی های تشریفاتی و افخاری ندارند و گفتگو و مشورت های آنان در اطراف همین چیزهاست.

دول بزرگ سفارتخانه در کشورها تأسیس می نمایند تا از جزئی و کلی امور آن کشور و اخلاق و افکار مردم آن آگاه و مراقب رقبا باشند ولی از ما جز تشریفات و آلودگی خبری نیست.

رقم دیگر، پول هایی است که برای اشیای تجملی و سلاح های جنگی و فیلم های بی عفتی و هزارها از این قبیل به خارج می رود. در چنین کشوری انجام وظیفه حج را موجب ضرر اقتصادی می شمارند! اقتصاد یعنی چه و برای چه مطلوب است؟ مردمی که ایمان و اخلاق ندارند آیا ثروت به صلاح آن هاست؟ آیا بی عفتی و زشتی ها از ثروتمندان به دیگران نمی رسد؟

کسی که در روز صد ریال عایدی دارد، پنجاه ریال آن را خرج زن و بچه بیچاره خود می کند و پنجاه ریال دیگر را صرف الکل و تریاک و هرزگی می نماید، اگر پانصد ریال عایدی داشت آیا به وسیله این چیزها زودتر خودکشی نمی کرد؟ فکر و اخلاق مردم به چه وسیله باید اصلاح شود؟

کسی که قاصد حج است، اگر با فرصت خود را آماده کند، وسائل

غذا و دوای بیشتری همراه برمی دارد و کرایه مركب و وسیله را همین جا می پردازد، آن پول اندکی که در کشورهای مسلمان خرج می کند، به جیب برادران مسلمانش می رود که نسبت به او محبت و علاقه دینی دارند و به فکر استعمار هم نیستند و به هنگام سختی هم، چه بسا کمک کارند.

در نظر یک مسلمان، مسلمان ایرانی، مصری، عراقی، آفریقایی و پاکستانی یکسان است. فرد مسلمان ایرانی، یک مسلمان با ایمانِ عامل تونسی را به خود نزدیکتر می داند تا یک ایرانی نیم مسلمان غیر عامل را، گرچه از خویشانش باشد و خط موهومنی را که سیاستمداران به نام «سرحدات» به دور او و برادرانش کشیده اند اثری در این رابطه ثابت و معنوی ندارد. مانع تراشی ها و سختگیری های دولت ها، جز آن که مردم را بدین نماید و گرفتار قاچاقچی ها کند و در معرض مرگ قرار دهد، نتیجه ای ندارد، آبروی خودشان را در داخل و خارج می برند و مردم را به مشقت و دردسر می اندازند.

هر اندازه دولتی مورد توجه باشد مسلمانان او را مرجع دینی نمی دانند. اگر دولت ها بخواهند هم به مصلحت کشور و هم مطابق دستور دین رفتار نمایند، باید مجالس مشورتی متشكل از علمای دینی و مردان اداری تشکیل دهند و از هر جهت درباره این موضوع بحث کنند و به آن گروه از مردمی که استطاعت بدنی و مالی دارند، اجازه دهند و با وسائل آبرومندی، در روزهای معین حرکت دهند، نه آن طور که یکسره مانع شوند و نه مردم را به حال خود رها کنند.

چند سالی است کمیسیونی به نام «کمیسیون حج» تشکیل شده ولی تا به حال کاری برای حل مشکلات این وظیفه دینی انجام نداده است. در سال گذشته (۱۳۳۰ ش) از طرف دولت درباره حج نظری داده نشد، مردمی به امید آن که دولت ملی مساعدت خواهد کرد، از اطراف به تهران آمدند، دستور مقدمات هم داده شد، ما هم از کسانی بودیم که اوراقی پر کردیم و پشت میزهای کلانتری و شهربانی ایستادیم، آمپول خسد وبا و طاعون تزریق شدیم و بیمار شدیم، ولی ناگهان از طرف دولت اعلام شد که بهداشت بین المللی خبر داده در چند کیلومتری سرحدات حجاز چند بیمار مشکوک دیده شده! و به طور خصوصی می گفتند به خاطر وضع اقتصادی است، ما هم به مراجع سیاسی رجوع کردیم، گفتند امسال مردم از رفتن خودداری نمایند، سال دیگر دولت با روش صحیحی اجازه خواهد داد.

سال ۳۰ گذشت و هر کس وسیله ای داشت و توانست، از راه دلّال های اداره تذکره و سفارش ها برای سال ۳۱ تذکره عراق گرفت. دوستان ما هم تذکره عراقی گرفتند، موسم حج نزدیک شد، مستطیع ها به امید دولت ملی از اطراف ایران، از شهرها و دهات و قصبات به تهران روی آوردند، از خانواده و خویشان و دوستان وداع کردند، کارهای خود را مرتب نمودند، مردم بدרכه شان کردند. هر روز که می گذشت وقت تنگ تر و جوش و هراس بیشتر می شد، ناگهان اعلامیه های دولت در روزنامه ها منتشر شد که در سرحدات حجاز بیماری های مشکوک دیده شده و بهداشت بین المللی این را تصدیق نموده است. مردم آمده،

به شدت متأثر و ناراحت شدند. برگشتن بر ولایات به خصوص کسانی که سال گذشته هم با سلام و صلوuat آمده بودند سخت و ناگوار بود، به هر قیمتی هست باید بروند، در این موقع بازار قاچاقچیان و دلال های سفارتخانه و شهربانی به شدت گرم شد، مراجع سیاسی و دینی و کلای روحانی تهران تحت فشار واقع شدند و اغلب روی نشان نمی دادند، وقت تنگ می شد. پس از ملاقات ها بنا بر این شد که آقایان نمایندگان روحانی با رئیس دولت ملاقات کنند و ترتیبی بدھند، ولی دوستان و همراهان ما با همان تذکره های عراق تصمیم به حرکت گرفتند.

اخترشناسی و سفر

اولیا و بزرگان دین برای سفر - عموماً - و سفر حج - خصوصاً - دستورات و آدابی بیان نموده اند که قسمتی از این دستورات برای مسافرت های سابق بوده و قسمت دیگر برای همیشه است.

از جمله درباره انتخاب روز، هفته و ماه و ساعات شب و روز است. عقیده به تأثیر مستقیم مقarnات ستارگان و خصوصیات ایام در سرنوشت انسان، با روح توحید و توکلی که اساس تربیتی اسلام است منافات دارد و آیات صریح قرآن کریم، درباره مسؤولیت انسان نسبت به آثار عمل و توکل به خداوند و مبارزه با شرک ذاتی، افعالی و صفاتی با اعتقاد به تأثیر غیر عادی و معنوی مقarnات ستارگان و ایام سازگار نیست.

در نهج البلاغه و کتاب های حدیث است که چون امیرالمؤمنین علی ۷ عازم جنگ نهروان گردید، اخترشناصی نزد آن حضرت آمد تا او و اصحابش را از سفر در آن ساعت بازدارد، پس از چند سؤالی که از او نمود، فرمود:

«کسی که تو را تصدیق نماید خود را از یاری خدا بی نیاز دانسته است.»

بعد گفت:

«**أَللَّهُمَّ لَا طِيرَ إِلَّا ضَيْرَكَ وَ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا إِلَهُكَ**»

«خداؤندا! بدی و شر و خیر نیست مگر آنچه تو بخواهی و خدایی جز تو نیست.»

آنگاه به مردم فرمود از فراگرفتن اخترشناصی بپرهیزید مگر آنچه که شما را در بیابان و دریا هدایت نماید؛ چون اخترشناصی آدمی را به کهانت می کشاند و کاهن چون ساحر است و ساحر چون کافر است و کافر در آتش است. پس به نام خدا کوچ کنید. [\(۱\)](#)

اخبار و آثار زیادی درباره ترک تطییر؛ یعنی فال بد زدن و بی تأثیری نقل شده، مگر آن قدر که در نفس تأثیر کند و کفاره آن توکل به خدا و صدقه به فقرا است. آنچه درباره اختیار روزهای معین، با اختلاف زیادی که هست، رسیده، شاید از جهت وقایع و حوادث خوب و بدی است که در آن روزها پیش آمده و آثاری در نفوس

۱- لازم به ذکر است که ستاره شناسی غیر از علم هیئت است که از علوم عالی خداشناسی و موجب آشنایی با نظم بزرگ جهان است.

مسلمانان گذارده یا از جهت رعایت مقررات و سنتی است که برای مسلمانان وضع شده؛ چنان که مسافرت در روز جمعه مکروه است چون روز اجتماع نماز و اعلام شعار است و روز شنبه نیک است، و از این قبیل ... العلم عند الله.

دستورات سفر

از جمله این دستورات:

- * انتخاب رفیق سفر و کراحت تنها مسافرت کردن است.
- * باید رفیقی برگزید که از علم و تجربه و کارآمدی او استفاده شود.
- * همسفران باید از جهت قدرت مالی و انفاق مانند هم باشند.
- * کمتر از چهار نفر نباشند (خیر الرفقاء أربعه).
- * بیش از هفت نفر نباشند که اختلاف سلیقه موجب زحمت می شود و ادای حق آن ها دشوار می گردد.
- * باید کارها را نوبت یا تقسیم کرد که کدورت و اختلال پیش نیاید.
- * و هر کدام برای خدمت بکوشند و منتهی به همدیگر نگذارند.

در روایت است که رسول خدا ۹ فرمود:

«کسی که مسافر مؤمن را در سفر کمک نماید، خداوند هفتاد و سه اندوه از او برطرف گرداند و در دنیا و آخرت از غم و اندوه پناهش دهد و اندوه روز بزرگش را بزداید.»

و نیز در حدیث است که حضرت علی بن الحسین (ع)

همیشه با کسانی مسافرت می کرد که او را نشناسد و شرط می کرد که خدمت با او باشد!

در سفری یکی از همسفران آن حضرت را شناخت و به دوستانش معرفی کرد، آن‌ها دست و پای حضرت افتادند و می گفتند ای فرزند رسول خدا، می خواستی ما را به آتش جهنم اندازی! اگر به دست و زبان، از ما جسارتری می شد تا نهایت روزگار هلاک می شدیم، تو را چه بر این کار داشت؟ فرمود یک بار با مردمی سفر کردم که مرا می شناختند و به خاطر حرمت رسول خدا، با من چنان رفتار کردند که مستحق نبودم. از آن زمان، دیگر کتمان و ناشناسی را بیشتر دوست می دارم.

* اگر رفیقی بیمار شد مستحب است که کمتر از سه روز او را وانگذارند.

* مستحب است که خویشان و دوستان را هنگام سفر اطلاع دهد و از یک یک عفو و گذشت بطلبد.

* قرض های خود را بدهد و یا به خویشان وصیت کند.

* حقوق زن و فرزند و کسان را معین نماید.

* برای حرکت به سوی خدا و سفر حج، چنان زندگی خود را سامان دهد و رشته های علاقه به غیر خدا را بگسلاند که خود را در حال مرگ اختیاری و نورانی بیند.

* نمازها و دعاها ی را که هنگام سفر دستور داده اند فراموش نکند.

* هنگام سوار شدن و استقرار بر مرکب بگوید:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَا لِهَا وَ مَا كُنَّا لِهُتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ)

* هنگام حرکت و وداع بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَ مَالِي وَ ذُرَيْتِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ امَانَتِي وَ خاتِمِهِ عَمَلِي.»

* در هر فرود آمدن و سوار شدن و فراز و نشیب تکبیر و تسبيح و تهلیل بگوید.

* قصد قربت در هر عبادتی، روح عمل است و هر چه بیشتر و خالص تر شود عمل زنده تر و آثارش بیشتر است و اگر قصد قربت نبود عمل باطل و زحمت بیهوده است. چون قضاء و تکرار عمل حج دشوار است و بسا در مدت عمر بیش از یک بار نصیب نشود، باید پیوسته مراقب نیت بود.

پیش از رسیدن به مواقیت و شروع عمل، بهتر است که حاجی وظایف و مناسک و مسائل مورد ابتلا را به خوبی بداند. اگر خود می تواند از روی کتاب های مناسک و اگر نمی تواند به وسیله عالمی یاد گیرد تا هنگام شروع، توجه بیشتر و سرگردانی کمتر باشد و مسائل احتیاطی را آن طور بداند و عمل نماید که موجب بی احتیاطی نشود، چون احتیاط در حفظ جان و آبروی مسلمان از هر احتیاطی شدیدتر است.

آداب سفر حج از زبان غزالی

مرحوم غزالی گوید:

ترتیب اعمال ظاهری از آغاز حرکت تا بازگشت، ده

قسمت است:

قسمت اول: «از حرکت تا هنگام احرام» و آداب آن هشت است، خلاصه آداب این است:

۱- آغاز به توبه، رد مظالم، ادای دیون، آماده نمودن نفقة برای خود و ملازمین تا رجوع، رد امانت‌ها، برداشتن مال حلال به اندازه کفايت و بذل و رفاهيت و تهيه نمودن مرکب مطمئن.

۲- همسفری با رفیق شایسته، خیرخواه، کمک کار که چون فراموش نمود به یادش آرد و در سختی کمک نماید و در هنگام هراس دلداریش دهد، در ناتوانی تقویتش کند و در بی حوصلگی برداش سازد.

۳- چون خواست از خانه بیرون آید، دو رکعت نماز گزارد و دعا بخواند و بگوید:

«أَللّٰهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ، احْفَظْنَا وَ اتَّبِعْهُمْ مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَ عَاهَةٍ...»

۴- چون به درب خانه رسد بگوید:

«لَا حُوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ...»

۵- چون بر مرکب سوار شد بگوید:

«بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ اللّٰهُ أَكْبَرُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ...»

۶- تا روز گرم نشده فرود نیاید و بیشتر سیر در شب باشد، چون در منزلی فرود آید بگوید:

«أَللّٰهُمَّ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّمِيعِ وَ مَا أَظْلَلْنَا وَ رَبِّ الْأَرْضَيْنِ السَّمِيعِ وَ مَا أَقْلَنَا...»

۷- احتیاط را رعایت نماید و از رفقا و دوستان دور نیافتد و تنها بیرون نرود، شب را با مراقبت بخوابد، برای حفظ خود، آیه الکرسی و آیه شهادت و اخلاص و معوذین بخواند و بگوید:

«بسم الله ما شاء الله لا حول ولا قوه الا بالله حسبى الله ...»

۸- در بلندی و سراشیب و هنگام ترس، تکبیر و حمد و تسبيح بگويد.

آن گاه مرحوم غزالی در ابواب دیگر، وظایف و آداب و سنن مناسک عمره و حج را بیان نموده و در باب سوم، آداب دقیق و اعمال باطنی را شرح داده، آداب دقیق را در ده قسمت بیان نموده آن گاه به شرح آداب باطنی پرداخته، خلاصه آداب دقیق:

آداب و سنن مناسک عمره و حج

۱- نفقه حلال همراه بردارد و دستش از مال تجارت که موجب اشتغال قلب و پراکندگی خاطر است، خالی باشد تا آن که یکسره قلب متوجه خدا و منصر از ماسوا و تعظیم شعائر شود.

از طریق اهل بیت روایت شده که در آخرالزمان مردمی که به حج می‌روند، چهار صنف هستند؛ «سلاطین و زمامداران برای تفریح، ثروتمندان برای تجارت، فقرا برای گدایی، فقرا برای خودنمایی»

۲- دشمنان خدا را به وسیله دادن گمرک و راه داری و باج کمک ننماید. دشمنان خدا امراض مکه و اعرابی هستند که صادّون بیت الله اند. چه، مال بخشیدن به آن‌ها، کمک به ظلم و تسهیل آن است. باید راه‌هایی اندیشید که از این کمک‌ها و ظالم پروری‌ها خلاص شود. اگر چاره‌ای

نباشد، بعضی علماء گویند که ترک حجّ استحبابی، از کمک به ظلم بهتر و افضل است، چون این اعمال بدعثت هایی است که پیش آمده و تن دادن به آن سنت رایجش خواهد کرد و موجب ذلت و خواری مسلمانان است.

۳- توسعه در زاد و توشه و بذل و انفاق، که نه اسراف باشد و نه امساک؛ اسراف آن است که مانند عیاش های بی بند و بار به سر برد و امساک آن است که به خود و دیگران سختی دهد. بذل مال در راه خدا اسراف نیست؛ چنان که گفته شده، در اسراف خیر نیست و در خیر اسراف نیست ...

۴- ترک رفت و فسوق و جدال؛ چنان که قرآن کریم تصریح نموده:

رفث، هر لغو و بیهوده و فحش است و آنچه راجع است به روابط جنسی زن و مرد، که این حس و غریزه را تحریک نماید.

فسق، اسم جامعی است برای هر گونه خروج از اطاعت.

جدال، مبالغه در خصومت و گفتگو است که موجب کینه و دشمنی شود.

۵- حج را پیاده انجام دهد، مگر آن که موجب ناتوانی از انجام و اتمام عمل یا بیماری شود.

۶- از سوار شدن بر محمول های دارای روپوش اجتناب نماید.

۷- به خود نپردازد و ظاهر خود را نیاراید و از افتخارات اجتناب نماید تا در زمرة عیاش ها و گردن فرازان درنیاید و از حزب فقرا و بیچارگان خارج نگردد.

- به حیوانی که بر آن سوار است ترجم کند و از آب و علفش نکاهد، و بیش از طاق بارش نکند.

- قربانی کند گرچه بر او واجب نباشد و از گوسفنهای سالم و چاق انتخاب نماید.

- درباره آنچه انفاق نموده و زیان دیده و زحماتی که بر او وارد شده گرفته خاطر نباشد.

این آداب دقیق دهگانه است که غزالی در احیاءالعلوم با ذکر احادیث از طرق مختلف و تحقیقات مخصوص خود بیان نموده و ما به طور اختصار و فهرست وار ذکر کردیم. پس از آن اعمال باطنی و طریق اخلاص در نیت و عبرت به مشاهد و تفکر در آن ها و اسرار آن ها را در باب مفصلی بیان می نماید.

تذکرات مفید آقای دکتر کوثری

اشارة

جناب آقای دکتر اسماعیل کوثری از اطبای بایمان و هوشمند نامی اند که امسال به مکه مشرف شده اند. تذکرات ایشان برای حاجج ارزش مخصوص دارد:

در ره منزل لیلی که خطره است به جان شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

کسی که در راه انجام وظیفه و عبودیت قدم بر می دارد، باید بداند که عبد است و اطاعت امر مولا بدون چون و چرا بر او واجب است. فکر کردن در خوب و بد و فلسفه و احکام تا آنجا مجاز است که مانع

انجام دستورات- طابق النعل بالتعل- نباشد و اگر نظر عاقلی یا دستور متفکری باعث تردید یا وقفه در اجرای احکام گردد، یقیناً توجه ننمودن و نشنیدن برای بنده صلاح بلکه واجب است؛ زیرا که هر اندازه افکار متفکران و استدلال علمای مادی یا معنوی قوی و برهانی باشد، تازه پروردۀ یک مغز کوچک و محدود است و جز چند مفهوم و اصطلاحی نیست که بر کره دماغ نقش بسته و با حقیقت عالم کون ارتباطی ندارد.

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمالی شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبرند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند

مقصود این است که ممکن است بعضی افکار، سبک و مغزهای نیم رسیده باشد که به دستورات حج خرده گیری نماید یا فکر کند که اگر چنان بود بهتر می شد یا این دستورات برای زمان مخصوصی فرستاده شده و ... از این راه علاوه بر این که بر بیچارگی و سرگشتنگی خود کمک کرده، وبال بیچارگی دیگران را نیز به گردن گرفته است. تا وقتی که بنده بنده است دستور مولا را بی چون و چرا باید اطاعت کند، تعارف ندارد دستورات خداوند وجود که تمام دنیا نزد عظمتش به یک ذره هم شباخت ندارد به میل و اراده عبدی ضعیف یا یک میلیون مثل او تغییر نمی پذیرد. گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را.

این چند کلمه را که بنده جسارتاً نوشتیم از آن جهت است تا خواننده سطور بداند که یک نفر دکتر در علوم مادی؛ در طب، داروسازی و فارغ التحصیل فیزیک و شیمی که سال ها فکر کرده، به این

نتیجه رسیده است که مطلب کاملاً دو تا است؛ عالم بودن، دانشمند بودن، عارف بودن، فیلسوف بودن، مجتهد بودن مطلبی است و بندۀ بودن مطلب دیگر. این علوم برای بندۀ خدا زینت است و برای غیر بندۀ خدا موجب بدبختی و معطلی. راه بندگی و طریق آقایی و راه مختلف و متفاوت است. علوم که برترین آن‌ها اصول طب و بهداشت است، باید خود را با موازین شرع تطبیق دهد، نه دستورات شرع با قوانین ناقص این علوم موافقت نماید!

علم نبود غیر علوم بندگی (عاشقی) مابقی تلیس ابلیس شقی

دیگر علوم بازیچه‌های متغیری بیش نیست، اگر از حوصله این نوشته خارج نبود، ثابت می‌کردم علاوه بر این که هیچ نوع کمکی به پیشرفت و سعادت بشر نکرده، موجب بیچارگی و عقب ماندگی هم شده است!

بعد از این مقدمه مختصر وارد در موضوع می‌شویم، قبل از آن که نکاتی چند به عرض رسانم، اولاً باید خوانندگان را متوجه سازم که در این مطالب، ضامن صحت از هر جهت نیستم، ممکن است مطابق با واقع نباشد، چیزهایی است که دیده یا شنیده یا فکر کرده ام، ممکن است صحیح باشد یا غلط.

آمادگی‌های لازم

ای کسی‌که عازم سفر حجّی، باید اولًا به سلامت و طاقت خود مطمئن باشی. باید خود را چند روز در اختیار یک نفر پزشک مسلمان و طرف اعتماد که از اوضاع آب و هوای حجاز باخبر باشد بگذاری و از

او بخواهی که سلامت و طاقت تو را آزمایش نماید و دستورات غذا و بهداشت بدهد، اگر چنین نمایی ممکن است در محیطی که هر کسی به فکر خود است بیمار شوی و از دست بروی در این صورت مسؤول هم هستی.

برای هر کاری آمادگی لازم است. تو که تصمیم مسافرت راه خدا گرفته ای و می خواهی وظیفه واجب و مهمی را انجام دهی، از یک ماه پیش خود را آماده نما؛ اگر معتاد تریاکی آن را ترک کن، اگر سیگار می کشی یا ترک نما یا تقلیل ده، اگر ضعیف هستی با ورزش و غذا و دوا خود را قوی ساز، اگر عادت به گرما نداری در مدت یک ماه، دو ماه خود را به آفتاب و گرما و راه یافتن عادت ده، اگر دندان خراب است اصلاحش کن. اگر به جنگ و جدال و فحش و سیزه عادت داری ترک کن، کار سفر؛ مثل چمدان بستن، غذا پختن، رختخواب بستن، و مانند این ها را یاد گیر، مزاج خود را پاک گردان، کبد و روده را تصفیه و تنقیه نما، اگر چنین نکنی ممکن است در معرض خطر افتی و ممکن است گناه کار شوی. اسباب سفر آماده گردان، وسیله سفر هر قدر سبک تر و زیاده تر باشد بهتر است. خلاف آنچه می گویند برنج و روغن و امثال آن چندان لازم نیست، من و رفقایم بردیم و بی مصرف برگردانیم، (مسافرت آقای دکتر با طیاره و وضع مخصوص بوده، ولی برای ما برنج بسیار مفید افتاد و زیادی آن هدیه خوبی است برای آشنایان بین راه).

آنچه به نظر اینجانب از اثاثیه و غذا مفید است فهرست وار تذکر

می دهم: یک چمدان بزرگ و جادار، یک یخدان (ترموس) بسیار بزرگ، یک فرش سبک، چراغ قوه یک عدد با قوه یدکی، ظرف آب لیمو که درب آن محکم باشد (چوب پنه کافی نیست) بهتر است درب آبلیمو قدری نمک بریزیند که ایجاد گاز ننماید، چند عدد قوطی کمپوت، یک چراغ پریموس و یک ظرف نفت حلبی محکم یا فلزی، یک ماشین اصلاح با شانه های مختلف، قیچی، سوزن نخ، آینه، شانه، ملافه های سفید علاوه بر احرام، گیوه علاوه بر کفش مخصوص احرام، یک کتری، دو عدد استکان و فنجان، قوری لعابی کوچک، چاقو و قاشق.

همان طور که گفته شد این اثاث، سبک و کوچک و کم حجم باشد، زیادی موجب زحمت و عقب ماندگی است.

غذاهای مناسب

بدان که خوراکی در هوای گرم مصرف زیاد ندارد و بیشتر غذا را مایعات و میوه جات تشکیل می دهد و در صورت امکان میوه پخته (کمپوت) است البته هر مزاجی ممکن است به غذایی معین عادت داشته باشد و به غذای دیگر مأنوس نباشد آنچه ذکر می شود برای عموم است، روی هم غذای ده روز همراه باشد، (البته این دستورات برای مسافران راه زمین نیست، برای کسانی که به وسیله اتومبیل و از راه های مختلف مسافرت می نمایند باید راه را در نظر داشته باشند واز اهل خبره دستور گیرند) پس از ده روز دستری به غذای مناسب هست، برای ده روز؛ چهار کیلو نان خوب لازم است که خشک و کم روغن

باشد. برنج دو کلیو، آلوی خشک خراسانی دو کیلو که هم برای خیس کردن مفید است هم برای آش و خورشت. روغن یک بسته یک کیلویی کافی است و نباتی خوب برای هضم آسان تر است. قند و شکر یک کیلو و نیم. اگر میل به غذا پختن دارید مقداری عدس و باقالی و سبزی خشک همراه بپزید که هم برای دم پخت و هم برای آش به کار می آید. نمک و ادویه فراموش نشود ولی از هر کدام چند مثقالی. چایی کم بردار چون چایی های خوب فراوانست. کمپوت بسیار مفید است و همچنین آب لیمو. لیمو عمانی ۲۰۰ گرم خرد و پاک کنند که دم کرده آن مفید و گواراست. آب نبات لب ترش برای مکیدن و تعارف به دیگران خوبست. زحمت حمل ماست کیسه ای را به خود راه ندهید. سرکه شیره و سکنجیین مفید و خورش خوبیست. کلیه اثاث و لباس و غذا کمتر از ۲۰ کیلو بشود، بیش از ۳۰ کیلو موجب ناراحتی است.

دارو و درمان

به طوری که بیان شد، لازم است پیش از سفر معاينه بدن اگر بیماری در بدن است و طبیب مسلمان تشخیص داد نباید خود را به خاطر انداخت و آنچه دوا لازم است از پزشک خانوادگی دستور باید گرفت، در این مورد به پزشکی که دیانت او محزر نیست نباید مراجعه کرد که از این اشخاص خطر و عنادرزی دیده شده است. در این سفر که زحمات و عدم تناسب هوا و غذا برای عموم است باید از مزاج خاطر جمع باشید، اگر خاطر جمع شدید خود را آماده سازید و متوجه به خدا باشید. ادویه ای که به نظر می رسد: مقداری شیر خشک که موقع

یبوست و شدت حرارت حل آن در آب سرد و خوردن، بسیار نافع است ولی در غیر آثار اسهال، قرص ویتامین ب صد میلی گرمی یا ۵۰ میلی گرمی در حدود ۵۰ عدد بردارید و روزی یک عدد میل کنید که قوای عصبی و مقاومت را زیاد می کند، قرص ویتامین ث ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلی گرمی ۵۰ عدد، روزی یک یاد دو عدد میل نمایید، بدن را در مقابل بیماری ها قوى و به قوای حیاتی کمک می کند. چند عدد قرص سولفو کراندین و شبیه آن، برای اسهال مفید است، محلول مرکور کرم یک صدم ۵۰ گرمی با یک قطره چکان برای درد چشم، در چشم بچکانید و برای زخم بندی، یک لوله روغن پنی سیلین مالیدن آن به جلد، بدن را در مقابل شعاع آفتاب حفظ می نماید، پودر برای عرق سوزی و گرمابندگی، یک قوطی قطره کورامین و شبیه آن برای تپش قلب روزی سه مرتبه ۲۵ قطره با آب سرد مفید است چند عدد باند (نوار تنزیبی) چند گاز (استریزه) برای زخم بندی و خونریزی، چند عدد قرص مسکن برای دردسر و دندان؛ این دواها در موقع نبودن پزشک مفید است و گشايش کار پزشک است. ممکن است چیزهای دیگر مورد احتیاج باشد که باید پزشک دستور دهد.

نکاتی چند درباره بهداشت:

گر نه گدار من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نکه می دارد
خداؤند همیشه و در هر جا حافظ جان بندگان است، ولی نهی «لاتلقوا...» را نباید فراموش کرد، باید مسافران محترم حج به حفظ و سلامتی بدن خود در حدود امکان بکوشند تا مسئول نشوند. به این

جهت مراعات این نکات برای سلامتی مفید است:

- ۱- در فصل تابستان و گرما سفر را باید کوتاه گرفت، اگر قصد توقف دارید نقاط خوش آب و هوا را در نظر داشته باشید.
- ۲- بهتر است پیش از ایام حج به مدینه منوره مسافرت نمایید، اگر بشود عتبات را نیز قبلًا زیارت کنید که بعد از تمام شدن حج یا یکسره به وطن برگردید یا به شام و بیت المقدس و مصر مسافرت نمایید.
- ۳- اشخاص کم بنیه زیارت مدینه و عتبات را ممکن است بعد از مراجعت به وطن با فرصت بیشتر انجام دهند.
- ۴- از مخارج غیر ضروری مثل خرید سوغات کم کنید تا چند روز ایام حج و در ازدحام و گرما، در خرج دستتان باز باشد و برای سلامتی خود از صرف پول خودداری نکنید.
- ۵- ان شاء الله در جدّه معطل نخواهد شد، اگر معطل شدید جا و مهمانخانه خوب انتخاب کنید و از گرما و آفتاب پرهیزید.
- ۶- هر چه می خواهید در حجاج توقف کنید، سعی کنید در مدینه باشید و عمارات خوب و پشت بام دار انتخاب کنید تا شب راحت بخوابید.
- ۷- اگر ممکن است روزی یک بار استحمام نمایید. اگر مقدور است قدری یخ در آب استحمام ببریزید.
- ۸- در عرفات و منا گرچه مجبوری در چادری که زده اند باشید ولی بهتر است در وسط جمعیت نباشید.
- ۹- بیشتر بیماری ها اثر آفتاب زندگی است سعی کنید که کمتر در

آفتاب حرکت کنید و رفقا و محل خود را مراقبت نمایید تا گم نکنید. در محل چادر بیرق یا علامتی نصب کنید که گرم کردن چادر خطرناک است.

۱۰- رمی جمرات و قربانی را در هوای خنک و صبح انجام دهید و با بلد حرکت کنید.

۱۱- در اقامت به عرفات و منا تا ممکن است از غذاهای سنگین و چرب، به خصوص گوشت اجتناب کنید و به خوردن میوه و آب میوه و کمپوت و شربت و چایی اکتفا نمایید.

۱۲- تا ممکن است تماس خود را با بهداری و چادر امیرالحاج قطع نکنید و رفقا را از جای خود خبر دهید و از جای آن ها مطلع باشید که در پیش آمد به یکدیگر کمک کنید.

۱۳- از راهنمایی ها و اندرزهای اعضای سفارت و کمیسیون بهداری به خوبی استفاده کنید که برای راهنمایی و هدایت شما آمده اند.

آنچه گفته شد جامع و کافی نیست، برای این مسافرت با اشخاص خبره از هر جهت مشورت نمایید. در مظان استجابت دعا تماس دعا دارم.

دکتر اسماعیل کوثری

حرکت آغاز می شود

روز ۱۸ ذیقعده ۱۳۷۱ - ۱۹ مرداد ۱۳۳۱ همراه آقای سرهنگ

نورالله گنجی و آقا میرزا رجیلی متزه شهمیرزادی که به وسیله بذل ایشان مستطیع شدم و آقای علی اکبر بوستان قناد، عازم حرکت شدیم، هوا گرم است و مزاج ما و عموم ایرانیان با گرمای عربستان سازگار نیست ولی عشق و علاقه و مسئولیت در مقابل وظیفه، مشکلات را آسان می کند.

دوستان، خویشان، زن و بچه، برای بدرقه آمده اند. هر چه وقت حرکت نزدیک می شود عواطف رقیق تر و هیجان و احساسات بیشتر می گردد. در میان این امواج احساسات گرفتاریم، و باید از یک یک وداع کنیم و به درخواست ها و التماس دعاها گوش بدھیم. در این موارد محرومیت ها و آرزوهای مادی و معنوی در خاطرها خطور می کند؛ هر یک با لحنی درخواست دارند که در موقع استجابت بر ایشان دعا کنیم. بچه ها می خواهند با ما بیایند، بعضی روی صندلی ها برای خود جا گرفته اند! بچه ای است در آتش تب می سوزد و از خلال مашین ها و دست مادر و خواهر می گریزد که خود را به اتومبیل برساند و سوار شود که با من بیاید. سفر عجیبی است، شاید آخرین دیدار خویشان و دوستان باشد و مرگ دیوار بلندی میان ما بکشد و با قیچی خود، برای همیشه رشته های عواطف و محبت را قطع کند. در میان جاذبه های گوناگون گرفتاریم. این حالت بی شباهت به حال احتضار نیست که شخص دچار کشاکش و میان سرحد دنیا و آخرت و علاقه های مختلف گرفتار است، قایق زندگی گاهی دچار امواج مخالف موت و حیات است گاهی در کنار ساحل حیات اند کی مستقر می شود باز امواج آن را

دستخوش تلاطم می گرداند، از این جهت آن حالت را حالت سکرات می گویند.

ساعته از شب گذشته بود که سوار ماشین شدیم، بدروقه کنندگان آن قدر جعبه های شیرینی و آجیل اطراف ما روی هم چیده اند که جا بر همه تنگ شده، ارزش این هدایا و تعارفات، ارزش مادی نیست، محبت و علاقه است که به این صورت ها جلوه می کند. رشته های محبت است که دل ها را با هم متصل می گرداند. صورت های مادی آن مثل جلوه ای از جلوه های طبیعت فانی می شود ولی حقیقت آن در قلوب و نفوس معنوی باقی می ماند. بهتر است بدروقه کنندگان به جای این گونه شیرینی ها که عموماً سالم و مطبوع نیست، انواع میوه های خشک و تر؛ از قبیل آلو و خوشاب و مرباتات هدیه کنند که هم غذا و هم دوا است، به خصوص برای حجاج آن هم در فصل گرما، در حمل و مصرف شیرینی جات دچار زحمت بودیم. نان های خشک و برنج ایران در این مسافت غذای سالم و خوبی است که مانندش در کشورهای دیگر کمتر دیده می شود و باید به اندازه ای با خود بردارند که در نقل و انتقال هم در زحمت نباشند.

در میان شور و محبت دوستان و خویشان، اتو میل حرکت کرد. خیابان های گرم و پرغبار جنوب تهران را به سرعت پیمود. وارد جاده شهر ری گردید. دیوارها و خانه ها و کوره پز خانه های دو طرف جاده، که بالای قبرستان چند صد ساله و از خاک میلیون ها اموات ساخته شده، از نظر می گذشت. آمیختگی سکون و حرکت و موت و حیات را از

خاطر می گذراند. پس از چند دقیقه گبند زرین شاه عبدالعظیم ۷ با چراغ های فروزانش، چون ستاره درخشانی در کنار افق تاریک تهران نمایان شد. سر تعظیمی خم کردیم و سلامی دادیم و رد شدیم، فضای رو به تاریکی می رفت که نیمکرده درخشان ما در میان افواج ستارگان از زیر پرده افق ظاهر شد. در پیچ و خم های جاده، گاه تهران در میان غبار و زیر نور چراغ ها در کنار کوه البرز به چشم می آمد و ما را به عقب می کشید، گاه آسمان و چراغ های ابدی آن، ما را به ابدیت می کشاند. سخنان و گفتگوهای بدرقه کنندگان، صداها و آهنگ های آنان مانند صدای دارهای دارهای که در میان کوه و دره پیچید و دور شود، کم کم دور می شد و چهره ها از صفحات خیال مات می گردید. مشکلات سفر و ابهام آن مانند بلند و پستی جاده از خاطر می گذشت و ما را درباره بازگشت به این سرزمین میان بیم و امید می داشت. در میان این خیالات مبهم و درهم و بیم و امید، نقطه درخشان مقصد و عشق به آن، لحظه به لحظه در ذهن می درخشید و افق تاریک را روشن می کرد و موجب اطمینان نفس و سکونت قلب می گردید. این پرده های خیال تاریک و روشن، پی در پی از مقابل چشم می گذشت که از بالای تپه گبند حضرت معصومه ^۳؛ یکی دیگر از ستارگان خاندان پیامبر ۹ در میان کویر ظلمانی، نمایان شد؛ به قم رسیدیم، صباحگاه که به عزم حرکت به گاراژ رفتیم گاراژدار از کمی مسافر نالان و چشم طی اعش به هر سو نگران بود تا نزدیک ظهر چند زن و بچه عرب عراقی را به دام انداخت. تمام راهروها و صندلی ها را پر کرد ولی هنوز نفس آzmanدش در

هیجان

و کیسه طمعش پر نشده بود که دیگر همه به هیجان آمدند و اتومبیل حرکت کرد. همه از تنگی جا و سر و صدا و آه و ناله زن ها و بچه های عرب در زحمت و متأثر بودیم، چه باید کرد؟ هنوز اول سفر است باید بردبار و صبور بود، از این وقایع بسیار در پیش داریم. ناملایمات و گرفتاری ها برای همین است که روح تحمل و حکومت بر نفس پیدا شود، چه ناملایماتی که لازمه زندگیست و چه برای انجام وظیفه و تکلیف است.

این دیگر ز خامی است که در جوش و خروش است چون پخته شد و لذت دم دید خموش است

اوپاع نابسامان سرحد ایران و عراق

شب رسید، چند ساعتی استراحت کردیم. پیش از ظهر از حوالی کرمانشاه عبور کردیم، از اینجا وضع و آداب تغییر می یابد. قهوه خانه ها پر جمعیت و بازار قمار گرم است. لباس های کردی، سبیل های کلفت، پیراهن ها و عقال های عربی زیاد دیده می شود. لهجه ها مخلوط از فارسی و کردی و عربی است. فعالیت قاچاقچیان و قاچاق بران در گاراژها، قهوه خانه ها و ادارات زیاد است. چشم های نا آرامشان به هر گوشه و کنار و به سوی هر ماشین و در میان هر جمعیتی کار می کند و با کارمندان دولت و مأموران سرحدی، ایما و اشارات و لغاتی دارند. در چند کلیومتر میان قصر و خانقین چندین مرکز گمرک و تفتیش برقرار است که در هر یک، باید چند ساعت مسافران معطل شوند. هر چه

می خواهند به سر مسلمانان می آورند، رشوه می گیرند، بداخلالاقی می کنند و هر گونه توهین روا می دارند. این منظره هر مسلمان بیدار و غیوری را متأثر می کند که چگونه بیگانگان و دولت های دست نشانده آن ها میان مسلمانان دیوار کشیده اند و پیکره اسلام و جامعه مسلمان را قطعه کرده اند و به نام های موهم خطوط سرحدی و عناوین نژادی، همه را از هم جدا و به جان هم انداخته اند! امید است دیری نگذرد که روابط محکم و معنوی مسلمانان این تارهای بافته بیگانگان را بگسلد و دیوارهای سرحدی را خراب کند.

اختران درخشان؛ کاظمین (ع)

پاسی از شب گذشته بود که از این بندها عبور کرده وارد خاک عراق شدیم، نیمه شب در میان درخت های نخل و روشنی چراغ ها، دو گنبد اختران درخشان و امامان هادیان، کاظمین ۸ نمایان شد.

هنوز ساعتی از شب باقی بود که ماشین در یکی از بازارهای نزدیک صحن متوقف شد، مهمانخانه ها و قهوه خانه ها همه بسته اند، ما هم گیج و خسته ایم. بارها را در کنار بازار جمع کردیم، نه جای استراحت است نه از ترس دستبرد می توان چشم به هم گذارد! گاهی راه می رویم، گاهی می نشینیم و تکیه می دهیم. هوا گرم و فضای نامطبوع است، در انتظار دمیدن سپیده صبح و نسیم رحمتیم.

کم کم دود سماور قهوه خانه ها و بخاری شیر فروش ها با صدای های

گرفته و خشن صاحبانش در بازار می پیچید و خمیازه خواب واپسین و جنبش زندگی نو شروع شد. بانگ اذان از بالای گلدهسته ها تجدید حیات را اعلام نمود. درهای صحن به روی مشتاقان خسته باز شد. اثاث را به کسی سپردیم و ما هم جزو افواج زائران به طرف صحن به راه افتادیم و شستشو کردیم، وضو گرفتیم و وارد حرم شدیم. نور چراغ ها و روشنی صحبگاه مخلوط شده، نسیم بین الطوعین با نسیم بادبزن ها با هم درآمیخته، نور ایمان از چشم ها و چهره ها می درخشد. اینجا سرحد میان صورت و معنا و آخرت و دنیاست و مدفع دو شخصیت است که رابط خلق با خالقند. رفتار و گفتارشان رشته های نوری است که وابستگان را از سقوط در تاریکی های دنیا بالا می آورد و به سطح عالی بهشت می کشاند. اینجا هم یکی از دریچه های بهشت است که نسیم رحمت و مغفرت از آن می وزد. ما هم مثل جمله آلودگان، خود را در آن معرض آوردیم. به پیشگاه آنان سلام کردیم و از خداوند طلب مغفرت و خیر نمودیم و در ساحت جلالش سجده کردیم و نماز خواندیم. خستگی ها و کدورت ها تخفیف یافت. بانشاط و روح تازه بیرون آمده وارد زندگی جدید شدیم. در یکی از مهمان خانه ها منزل گزیدیم. همه حجاج ایرانی که مثل ما تذکره عراقی دارند، در کاظمین جمعند تا تذکره ها را به ویزا رسانند و وسیله حرکت فراهم کنند.

سرگردانی و تحریر در میان زائران

در این بین شنیدیم که عده ای از حجاج ایرانی چون از اجازه

دولت مأیوس شده اند، خود را به حمله دارها فروخته اند تا آن ها را از راه های غیر عادی و خطرناک به حجاز ببرند. آشنايان و دوستان آن ها مضطرب بودند و از زوار برای سلامتی آن ها درخواست دعا می کردند. ما قصد داشتیم اگر وسیله حرکت زودتر فراهم شود یکسره به مدینه برویم، تا چند روزی که به موسم حج مانده، از زیارت روضه رسول اکرم و ائمه طاهرين: بهره مند باشیم و چون موسم نزدیک شود از مسجد شجره (ذوالحیفه) که میقاتگاه مسلم رسول اکرم ۹ است، احرام بندیم. معلوم شد وسیله مستقیم برای مدینه در عراق نیست، وقت هم تنگ می شود، ناچار از این تصمیم منصرف شدیم. کار مهم ما در عراق اجازه ویزا و تهیه وسیله است که دولت ایران موافقت نمود. تذکره ها به هر زحمت که بود به ویزای دولت ها رسید. صاحبان بنگاه های حمل و نقل به وسیله نشریه ها و اشخاص، مشغول تبلیغ شدند. بیشتر حجاج در میان این تبلیغات و وحشت عقب ماندن متحیرند.

در این گونه موارد سلیقه ها و روحیات مختلف، هر دسته ای را به سمتی می کشاند. بعضی های محکوم سلیقه هستند و فکر و نظر را کمتر به کار می برد. بعضی ها با اشخاص بصیر مشورت می کنند و اندیشه و نظر را به کار می بردند. بعضی محکوم نظر مردمی هستند و تعبدیاً از آن ها می پذیرند. بعضی متول به استخاره می شوند ولی برای هر یک از این امور موردي است. پیروی از سلیقه در مواردی است که هدف جدی نباشد. تعبد از کسی پسندیده است که مشخص و دارای حسن نیت

باشد، اگر استخاره- چنان که معمول است- مطابق با دستور باشد، در موردی است که خیر و شر را از راه نظر و مشورت نتوان تشخیص داد و شخص دچار تحریر شود، کسانی که در هر موردی دانه های تسبیح را پس و پیش می بردند، فکر را در دیدن جهات مختلف امور حیاتی و عاقبت اندیشی از کار می اندازند و نمی توانند اراده ثابت و محکمی داشته باشند، پوشیده بودن مصالح برای تکمیل عقل و قوای نفسی است.

یکی از علمای دین می گفت: اگر استخاره به این اندازه لازم بود، خداوند با هر کسی یک تسبیح گوشتی می آفرید! به هر حال حاجاج از جهت سلیقه یا مشورت یا استخاره هر دسته ای راهی در پیش گرفتند و به وسیله ای متولّ شدند. ما هم به دام شرکت فتح افتادیم، از هر نفر هفتاد و پنج دینار عراقی (هزار و پانصد تومان) گرفت تا از عراق به بیروت با اتوبوس های نرن درجه دو ببرد و از بیروت به جده با طیاره و همچنین برای بازگشت. در میان این عجله و سرگردانی حاجاج، بازار صراف ها و مهمان خانه ها و گاراژدارها و شرکت ها گرم شد و هر چه می خواستند می گرفتند و هر نوع معامله انجام می دادند. این زیان ها و ناراحتی ها را بیشتر از ناحیه دولت ایران باید دانست که آن قدر اجازه را به تأخیر انداخت تا وقت بر حاجاج تنگ و میدان برای متعدّی ها باز شد، جیب برهای بغداد هم فرصت خوبی به دست آوردند. بین بغداد و کاظمین و بازار صراف ها خطروناک ترین نقاط بود که باید حواس حاجاج هنگام وصول حواله و تعویض پول جمع باشد، تنها حرکت کردن

صلاح نیست.

از بغداد که برمی گشتم سوار اتوبوس شدیم، در راهروها مردم مختلفی ایستاده بودند، اتوبوس قدری از جسر دور شد که جناب سرهنگ صدا زد جیم را زدند! در میان جنجال به راننده فهماندیم و ماشین متوقف شد، چند دقیقه ای طول کشید که جلوی درهای ماشین را گرفتیم تا کسی بیرون نرود. شرطه ماشین را مقابل شهربانی کاظمین نگاه داشت. به رئیس شهربانی فهماندم که ایشان از رؤسای شهربانی ایرانند و هزار تومن از جیبشان در این ماشین زده اند. یک یک زن و مرد مسافر را تفتيش کردند اما چیزی معلومنشد. ما را بردند به اتاق انگشت نگاری، (عکس های تمام جیب برها را از مقابل ما سان دادند تا شاید قیافه یکی از آن ها آشنا به نظر آید لیکن نتیجه گرفته نشد. وعده دادند پیدا خواهد شد، ما هم وقت معطلی و تعقیب نداشیم زیرا فردا باید حرکت کنیم.

مؤسسه های علمی و تربیتی در کاظمین

در کاظمین دو مؤسسه علمی و تربیتی است؛ اول «کتابخانه جوادین» است که با همت حضرت علامه شهرستانی تأسیس شده است. محل آن در ضلع جنوب شرقی صحن است. کتابخانه منظم و مفصلی است که محل رفت و آمد فضلا و مطرح مباحث مختلف است. وقتی ایشان در ایران بودند، ما از درک محضرشان محروم ماندیم. حضرت علامه شهرستانی از ذخایر و گنجینه های مسلمانان هستند که

خواص ایشان را بهتر می شناسند و از گهرهای فکریشان استفاده می کنند.

دوم «دارالعلوم علّامه خالصی» است که بنای آن ناتمام است، اما پیوسته جلسات تعلیمی و تبلیغی برقرار می باشد و از ملل و مذاهب مختلف در آنجا رفت و آمد می کنند و پیشرفت و اثر آن روز به روز محسوس است. مسلم است که علمای دین با وضع آشفته دنیا و مسلمانان، باید ساکت باشند ولی باید بیدار و مراقب باشند که سیاست های پیچیده و زودگذر روز، آنان را مقهور ننماید. سیاست های روز چون سیل خروشان، معلول حوادق موقت جوی است که پس از جوش و خروش و شوراندن گل و لای در هاضمه طبیعت و دل دره ها نابود می شود. حق چشممه جوشان و متصل به منبع است که پیوسته جاری و حیات بخش است.

حریم بقعه های ائمه دین که مورد توجه و محل رفت و آمد عموم مسلمانان است، باید مرکز پخش علوم ریشه دار و معارف نورانی اسلام باشد نه محل ... و تغییر وضع، بسته به هوشیاری و بیداری مسلمانان و اتحاد و همفکری پیشوایان آن هاست.

به سوی بارگاه امام حسین (ع)

وقت تنگ شده، به زیارت همه بقاع مطهر نمی رسیم. عصر یکشنبه به سوی کربلا حرکت کردیم. در دو سمت جاده پیشرفت عمران و آبادی نسبت به سال های گذشته محسوس بود. در قصبات هم

لوله های آب و چراغ های برق دیده می شد. چندین کیلومتر اطراف کربلا را نخلستان ها احاطه کرده، از چند فرسخی، بارگاه باعظمت حسین (ع) نمایان است. درخت های مستقیم و تنومند خرما مانند گارد احترام در دو سمت جاده صف کشیده اند. حرکت شاخه های آویخته، برگ های پهن و تیز ساقه آن ها، گویا مراسم احترام را نسبت به زائران این آستان به جای می آورند. ماشین ما نزدیک غروب از میان صفوف نخل ها و سایه های قد کشیده آن ها گذشت و غروب وارد کربلا شدیم.

تجسم صحنه نبرد حق و باطل

این سرزمین و این بقیه برای هر بیننده خاطراتی را برمی انگیزد و هر کس به اندازه آنچه از گویندگان شنیده و در کتاب ها خوانده و از اسرار این سرزمین درک کرده، چیزهایی می بیند و سخن و آهنگ هایی می شنود؛ منظره میدان جنگ، صفوف آراسته، مقابله حق و باطل، نور و ظلمت، سرهای بالای نیزه، شمشیرهای تیز، کر و فر سپاهیان، کشته های به خون غلتیده، بدنهای قطعه قطعه، چهره های خشمگین و درخشان مردان خدا، خیام و سراپرده های برافراشته، اطفال و زنان مضطرب، رفت و آمد و اجتماع و افتراق آنان و ... این مناظر آمیخته است با صدای های گوناگون؛ یکی رجز می خواند و چون شیر می خروشد. دیگری در حال خطابه است و برای هدایت می کوشد، آن زن بالای نعش برادر و پدر یا شوهر نوایی دارد. آن طفل به گوشه این خیمه و به دامن این زن، از این منظره هولناک پناه می برد و درخواستی

دارد. این پرچمدار و فرمانده فرمان می دهد. منظره صف مقابل هم با صورت های دیگر پیش چشم می آید. پس از چند ساعتی گرمای هوا و جنگ به آخرین شدت می رسد و هیجان سواره و پیاده بالا می گیرد، گرد و غبار برانگیخته می شود، صداهای اطفال کوچک تا زنان پرده کی تا شیران جنگجو به هم آمیخته می شود. ظلمت شهوات پست، تاریکی آفاق فکر و میدان جنگ، امواج سرخ فام خون، برق های ایمان و امید به رضوان با برق های شمشیر و نیزه به هم آمیخته و درهم است، پس از ساعتی بدنهای آرمیده در خاک و خون و سرهایی برافراشته بر نیزه های بلند سرفراز از میدان بیورن می آیند. فاتحین شرمنده و شکست خورده، شکست خوردگان فاتح و عزیزان جگرسوخته سخنور، به کوفه برمی گردند.

این خاطرات، گاهی منظم و مرتبط و گاهی پراکنده و متفرق در کنار این بقیه و بارگاه از نظرها می گذرد. آن گاه سالار شهیدان و فرمانده نیروی حق و ایمان را می نگرد که بدنش در این سرزمین خفته و رووحش به صفوف به هم پیوسته اهل ایمان پیوسته؛ نهیب می زند: پیش بروید، نهراسید، دل را به خدا بیندید، و سر را به راه او دهید؛ فتح با شماست، فتح باشماست.

آن گاه زائر مانند سربازِ فرمانبر، قدمی برای اظهار فرمانبری پیش می گذارد و نزدیک آستان می ایستد و می گوید: «السلامُ عَلَيْكَ يَا أَبا عَبْدِ اللَّهِ»، ما هم سلامی به پیشگاه مقدسش و شهدای اطرافش کردیم و به طرف بارگاه ابوالفضل متوجه شدیم، درون صحن آمدیم. در اینجا

نیز پرده ها و فواصل زمان از مقابل چشم برداشته شد؛ در این مکان فرزند علی را می دیدیم که در میان امواج خون و در برابر ستون های شمشیر و نیزه ایستاده، بدنش مشبک شده و از بازویش خون می ریزد، همی نعره می زند: «لا أرحب الموت اذ الموت وقى»

سلامی به پیشگاه این مظهر ایمان و شجاعت و نمونه عالی وفا و صداقت کرده برای استراحت برگشتیم.

بالای بام بلند مسافرخانه روی تختخواب دراز کشیده ایم. شهر و اطراف آن نمایان است. اطراف را نخلستان های متصل احاطه نموده، شهر با ساختمان ها و چراغ ها در وسط است. گنبد ها و گلدسته ها مشرف به شهر است. ستاره ها از بالا می درخشند. اشارات ستارگان باز پرده زمان را از میان برداشت؛ این سرزمین را، بیابان خشک و خالی از اهل دیدم. حباب های پر از هوا به چشم آمد که با هم جمع شده و به صورت انسان درآمده اند و برای خود بقا و پایداری گمان کرده و حق را با شهوت خود مخالف پنداشته اند و به نیروی خود مغدور شده، میدان جنگی آراسته و مظاهر حق را به خاک و خون کشیده اند.

اند کی بعد دریای خروشان حیات موجی زد، حباب ها محو شدند. از بالای مناره ها صدا بلند شد:

«الله اکبر»، اما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض ...، صدق الله العلی العظیم.

در همین حال خوابم ربود. این صدایها در گوش هوشم بود. این مناظر از پیش چشم فکرم می گذشت که آهنگی آشنا و گوشنواز به گوشم رسید، چشم باز کردم، از بالای گلدسته های حسین (ع) مؤذن

می گفت: «الله اکبر! «چشم ستار گان بازتر بود. با دقت به ساکنین زمین می نگریستند.

راهی شام می شویم

از جا برخاستیم سلام وداع نموده و به طرف کاظمین برگشتم. بارها را بستیم و به سوی شرکت نرن حرکت کردیم، با آن که شرکت انگلیسی است ولی باز هم از جهت وقت منظم نبود، پاسی از شب گذشت که با عده ای از حجاج ایرانی به سوی شام حرکت کردیم. برای این راه اتومبیل های خوبی است. چون از حدود عراق و شام گذشتیم یکسره بیابان است جز مقداری از راه که آسفالت است. جاده ای هم به چشم نمی آید، ماشین ما وسائل آب و خواب و ... دارد. شیشه ها همه بسته است با بودن وسائل تهویه، هوای داخل گرم است و بیرون هم پیدا نیست گرفتار و زندانی شده ایم! اتاق راننده هم به کلی جداست هر چه به دیوار می کوییم و فریاد می زنیم، فریادرسی نیست. متوجه شدیم که در دیوار مقابل، دگمه هایی است و بالای آن به عربی نوشته است: دگمه را هنگام خطر فشار دهید، حالا می خواهیم فشار دهیم، مبادا مسؤولیتی داشته باشد، بالاخره بنا شد یکی از دوستان غش کند. جناب سرهنگ حاضر شد، به شرطی که خوب غش کند و اثری از هشیاری از او ظاهر نشود! رفقا هم نخندند. سرهنگ غش کرد. کف از دهانش می ریخت و سینه اش بالا آمد اینجا بود که زنگ خطر به صدا درآمد. ماشین متوقف و درب باز شد. پیش از سر و کله متصدیان، نسیمی وارد

شد که همان مغتنم بود! در حالی که بادبزن‌ها به دست رفاقت و اطراف مدهوش را گرفته‌اند، به طرف متصلی حمله کردیم. با ترش رویی و انگلیسی مآبانه نگاهی کرد و گفت: شیشه‌ها لحیم است. محکم در را به هم زد و ماشین راه افتاد! کم کم هوا ملا-یم شد؛ و متوجه گرد و غبار بیرون شدیم. معلوم شد صلاح در محکم بودن دریچه هاست، جز در دو محل که اندکی توقف کرد. شب را یکسره می‌رفت ولی هر چه می‌رفت در حاشیه‌های افق جز کاسه وارونه آسمان درخشنان، چیزی دیده نمی‌شد. سپیده صبح همسفران را برای نماز به جنب و جوش آورد. ناچار باز دگمه خطر را فشار دادیم. ماشین متوقف و در باز شد. بدون چون و چرا همه بیرون ریختیم، بعضی با آب ته آفتابه مشغول وضو شدند، بعضی خاک پاک را برای تیم به روی خود می‌کشیدند. خضوع بندگی در چهره همه نمایان بود. صف نماز بسته شد و ... سپس سوار شدیم. آفتاب چون کشته نور، در میان اقیانوس بی حدّ فضای، لرزان بالا می‌آمد، هر چه نظر می‌کردیم جز بیابان و لوله‌های غبار ماشین‌ها، از دور و نزدیک، چیزی پیدا نبود. نزدیک ظهر رشته‌های باریک کوه‌ها، در طرف راست، به چشم می‌آمد؛ این رشته‌ها دنباله سرشه کوه‌های سوریه و لبنان است. آن سرشه‌ها وسیله اتصال قرون و تمدن‌های گوناگون قدیم و جدید است. کوه است که با وقار و سنگینی، در دامن مهر و محبت خود فرزندان آدم را می‌پوراند و از پستان خود آب حیات می‌دهد و در کنار خود شهرها و تمدن‌ها پدید می‌آورد. هر یک از این فرزندان و تمدن‌ها چون دوران خود

را به پایان رساند یا دستخوش عوامل هلاک و مورد غصب خدای قهار گردید، کوه آن مام مهربان بالای تربت آنان اشک حسرت می‌ریزد، از اشک او بذرها و ثمرات عقلی گذشتگان می‌روید.

(وَتُلْكَ الْأَيَّامِ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ).

شام و فلسطین گهواره پرورش پیامبران

اینجا سرزمین شام و فلسطین، حلقه اتصال شرق و غرب و رابط تمدن و آثار قدیم است! سرزمین قدرت روم شرقی و حکومت بیزانس و گهواره پرورش پیامبران و حکومت مقتدر صد ساله اسلامی است. در کوه و دشت آن برق‌های سرنیزه و شمشیر بازان شرق و غرب و گرد و غبار سُم اسب‌های آنان و نعره فاتحین به گوش و چشم می‌آید. سرود و دعاهاي پیامبران و زمزمه تورات و زبور و انجیل، بیش از هر جا از این سرزمین شنیده می‌شود. بانگ صفوف نماز و تکییر مسلمانان مجاهد در این سرزمین بیشتر محسوس است. باستان‌های زیتون و انجر پی در پی از مقابل چشم می‌گذرد.

نزدیک ظهر دوشنبه، ۲۵ ذیقده، وارد خیابان‌های آسفالت براق شام گشیم و در کنار خیابان مصفا و نهرهای جاری آن پیاده شدیم. اتاقی در مهمان خانه‌ای گرفتیم.

نزدیک مغرب وارد مسجدی نظیف شدیم. در صفوف جماعت آن، مردمان باوقار و مؤدب و تحصیل کرده زیاد دیده می‌شد. بعد از نماز شیخ جوان خوش سیمایی تفسیر قرآن گفت. آن شب در مهمان خانه استراحت کردیم.

به سوی بیروت

قدرتی آفتاب بالا آمد که با اتوبوس شرکت به طرف بیروت حرکت کردیم، جاده سراسر آسفالت براق، هوا شفاف و ملایم است. در فراز و نشیب و پیچ و خم و هر چه مقابل چشم است باستان‌ها و نهرهای جاری و سبزه زار است. فاصله شام تا بیروت ۲۵ فرسخ یا ۱۵۰ کیلومتر است. در وسط راه با فاصله کمی، دو محل بازرگانی سرحدی و گمرکی یا مظهر تجزیه و مقطع پیکره اسلامی به قطعات کوچک است! تا در دیگ‌های طمع استعمارچیان بدون مقاومت جای گیرد، این گردن سرحدی، گردن سر و پیکر شام و لبنانست که قطع شده!

پس از ساعتی معطلی و بازرگانی حرکت کردیم. در دامنه کوه و حاشیه دریا، بیروت نمایان شد. اینجا خط اتصال اروپا با آسیا و اسلام با مسیحیت است. مهمترین خاطرات تاریخی برای مسلمانان در این قطعه، جنگ‌های صلیبی است. کشتی‌های بادی با شراع‌های برافراشته و صلیب‌هایی که در جلوی آن نصب شده، پی در پی از دل دریا سر بیرون می‌آورند و مجاهدان مسیحیت را؛ از پیران سالخورده تا اطفال خردسال در ساحل بیروت پیاده می‌کنند! این جنگ و حمله مقدس مذهبی، برای نجات بیت المقدس است؛ در مقابل سپاهیان غیور صلاح الدین ایوبی و دیگر سرداران اسلام، کوه و دشت را گرفته و آماده دفاع و حفظ سرحدات اسلامی است. در پشت چهره‌های مسیحیت و صلیب‌های آنان، چنگال‌های سیاستمداران استعمارچی اروپا

و ذلت مسلمانان و تجزیه قوای آن ها را می نگرند

این خاطرات، مرا از توجه و دقت در وضع طبیعی و جغرافیایی باز می‌داشت. پرده‌ای روی آن کشیدم و با دوربین نظامی آقای سرهنگ، مناظر دور و نزدیک و شهرهای ساحلی لبنان را تماشا می‌کردم؛ جاده‌ای میان باغ‌های وسیع و عمارت‌چند طبقه قسمت کوهستانی بیروت عبور می‌کند، آن تأثرات و وحشتی که از دیدن کاخ‌های شمیران برایم پیش می‌آمد، در اینجا بود. خود تعجب می‌کردم چرا هر وقت از تهران به شمیران می‌رفتم، این کاخ‌ها که در میان باغ‌ها و بالای تپه‌ها، با سنگ‌ها و آجرهای الوان ساخته شده، برایم موحش بود! عوض خوشحالی از پیشرفت عمران و آبادی متأثر و اندوهناک می‌شدم! متوجه شدم که در ایران بیشتر کاخ نشینان را از دور و نزدیک می‌شناسم و می‌دانم چگونه این ساختمان‌ها بر استخوان‌های فرسوده بینوایان برپا شده و با دیدن آن‌ها مقایسه با زندگی مردم جنوب تهران و مردم پریشان دهات و ولایات به خاطرم می‌آید. می‌دانم که در میان این کاخ‌ها چه مغزهای کم شعور و اعمال رشتی وجود دارد! ولی در بیروت همان ظواهر را می‌بینم. نه صاحبان کاخ‌ها را می‌شناسم نه با اخلاق آنان و زندگی عموم مردم آشنایم. این است که فقط جمال طبیعت را می‌نگرم که با صنعت آمیخته شده است.

قرنطینه بیروت

این خاطرات و مناظر به سرعت گذشت و خوب شد که زود گذشت! وارد بیروت شدیم. کجا منزل گزینیم؟ مهمان خانه‌های بیروت

مظهر زندگی و آداب اروپا و تقلیدهای غیر شاعرانه شرقی است، برای سکونت رهروان به سوی حق و حجاج مناسب نیست. علاوه بر این، این روزها پر جمعیت و گران است. گفتند محل قرنطینه جای مناسبی است. به حسب درخواست رفقاء، اتو مبیل ما را یکسره به قرنطینه برد. حیاط وسیعی است و اتاق های متعددی با وسائل دارد. ولی چون فقط ایام حج دایر می شود اتاق ها و حیاط پر از زباله است. بعضی از رفقا این محل را نپسندیدند. اختلاف در گرفت. سر و صدا بلند شد. من از ماشین پیاده شده، کناری نشستم و به رفقا گفتم هر کس هر جا می خواهد برود، من از اینجا حرکت نمی کنم. بیشترشان تعییت کردند و اثاث را پایین آوردند، چند نفر هم به سوی مهمان خانه ها روان شدند. اتاق ها تنظیف شد و فرش ها را روی تخت ها گستردم. سماورها و پریموس ها به کار افتاد. جای آزاد و راحت و دارای لوله کشی است، دریا هم نزدیک است. ما اوّلین کاروانی بودیم که اینجا وارد شدیم. پشت سر هم اتوبوس ها و سواری ها آمدند و حجاج تُرک اسلامبولی و ایرانی وارد شدند. همین جا که مورد بی اعتمایی رفقا بود. پس از دو روز، در محوطه حیاط هم جا نبود! اوّلین سالی بود که دولت ترکیه برای حج بار عام داده بود. ترک های با ایمان دهات و قصبات و شهرهای ترکیه هر کدام اندک استطاعتی داشته به راه افتاده بودند؛ بیشتر با همان لباس ها و جوراب های پشمی ییلاقی و سفره نان حرکت کرده بودند. احساس می شد که فشارهای بی دینی و عکس العمل شدیدی در آن ها ایجاد نموده، هر دسته ای که وارد می شد، مأموران سفارت ترکیه به سرکشی می آمدند و تذکره آن ها را

برای ویزا جمع می کردند اگر بیماری بود، به بیمارستان ها می بردند. وسیله طیاره و کشتی برایشان فراهم می ساختند. مقابل آن ها ایرانی ها هر چه تصور کنید بی سر و سامان بودند. نه کسی به سراغشان می آمد و نه اتحاد و یکرنگی داشتند. اوّل طلوع فجر و هنگام ظهر و مغرب نماز جماعت آن ها در مسجد و محوطه حیاط برپا بود، با آن که عده ای از علماء در میان ایرانیان بود، عموماً متفرق و فرادا نماز می خواندند، در عوض بازار نوحه گری و دم گرفتن گرم بود. گاهی ترک ها و اهالی بیروت از صدای گریه جمع می شدند و به گمان آن که حادثه ای روی داده، با تأثیر می پرسیدند چه پیش آمده؟ حساب آن که ما در یک کشور نیم اروپا و نیم اسلامی و در میان مسلمانان دیگر هستیم در بین نبود!

ساحل مدیترانه

ساحل دریا تماشایی است. به واسطه پیچیدگی کوه و دریا، قسمت شرقی ساحل و شهرها و قصبات پیداست. شناوران جوان و بچه، در تمام ساحل دسته دسته، فرد فرد یا برای تفریح و ورزش یا برای صید جانورهای دریایی، از صبح تا شب مشغول اند. ماهی در این سواحل دیده نمی شد. بعد از چند دقیقه که به عمق آب فرو می رفتند، جانورهایی را از میان سنگ ها و خزه ها بیرون می آوردند که هیچ ندیده بودیم و برای تقسیم آن میان اطفال جنگ درمی گرفت؛ بعضی از این جانورها به اندازه گردوبه درشت و شبیه به خارپشت بود که بعد از مدتی در خارج آب، خارهای اطراف حرکات منظم می کرد. با چاقو

درون آن را بیرون می آوردن و با اشتها می خوردن. این نمونه ای از وضع و اختلاف زندگی مردم این سامان است.

ما هم با رفقای خود، در روز چندین بار آب تنی و شنا می کردیم ولی از وقتی که یکی از همسفران فریادی زد و به سرعت با بازوی سرخ شده از آب بیرون آمد، دیگر احتیاط می کردیم و از ترس جانور دریایی زیاد پیش نمی رفیم.

هنگام عصر هم روی صخره ها می نشستیم و با دروین شهرهای طرابلس و قصبات و کارخانه ها و کشتی ها را تماشا می کردیم. بعضی از رفقا هم که به مهمان خانه ها رفته بودند، از شلوغی و گرانی و مناسب نبودن وضع، به قرنطینه برگشتند. در این چند روز برای انجام کارها و دیدن وضع این کشور، چند برای پیاده و سواره با ترن های برقی و اتومبیل در خیابان های شهر گشتم.

اختلاف طبقات و نفوذ استعمار در بیروت

خیابان های سراشیب، بناهای چندین طبقه، مغازه های پر از کالاهای خارجی، مردم آرام و منظم مسلمان و مسیحی ممتاز نیست. با بعضی که می خواستم سر صحبت باز کنم می پرسیدم تو مسلمانی یا مسیحی؟ مسلمان ها بیشتر با این عبارت جواب می گفتند، الحمد لله أنا مسلم. احزاب دینی و سیاسی زیاد است ولی تظاهرات کم. چوب و چماق، فحش و ناسزا و متلك از احزاب و عابر و شوfer و شاگرد شور دیده و شنیده نمی شود. اختلاف زندگی بسیار محسوس است. کنار

شهر و حدود ساحل، کوچه های تنگ و کثیف، مردم بیچاره و زندگی سخت دیده می شود. هر چه بالا می روید زندگی بهتر و طبقات متفاوت تر است. کنائس و مدارس و مؤسسه های علمی دستگاه مسیحیت فعالیت بارزی دارد. کشیش ها با جنب و جوش مخصوص، زیاد به چشم می آیند؛ چون اینجا حلقه اتصال شرق به غرب است و دستگاه کشیشی بهترین وسیله و نفوذ استعمار می باشد، به این جهت فعالیت دستگاه های کنائس در این گونه کشورها بیشتر است. سیاستمداران اروپا پس از تجزیه کشورهای اسلامی، به وسیله همین دستگاه ها و وارد نمودن خانواده های مسیحی از خارج و کم نمایاندن احصایه مسلمین در بیروت، این شهر را به عنوان اکثریت مسیحی شناساندند و رسمیت رئیس جمهور را مسیحی مقرر داشته و بیشتر شؤون اداری و اقتصادی کشور را به دست مسیحیان دادند! با اکثریت مسلم اسلامی، در تمام لبنان، مسلمانان را تحت نفوذ گرفتند و به عنوان تساوی در حقوق، نخست وزیر را از اهل سنت و رئیس مجلس را شیعه شناختند تا زمینه اختلاف میان مسلمانان باشد ولی مسلمان و مسیحی عموماً از حکومت ناراضی بودند و زمینه انقلاب ریشه دار را فراهم می ساختند.

دیدار با آقای دکتر مصطفی خالدی

یک روز هم به سراغ آقای دکتر مصطفی خالدی رفتیم؛ ایشان نماینده احزاب دینی مسلمانان بیروت در انجمن شعوب المسلمين

کراچی بودند. مرد فاضل و بالایمان و خدمتگزار است. مؤسسه طبی مخصوصی دارد که عده زیاد از زنان و دختران مسلمان و مسیحی برای طب و قابلگی با روش اخلاقی و ایمانی عمیقی دوره می بینند و تربیت می شوند. در بیروت به حسن خدمت و فضل و ایمان سرشناس است. در انجمن کراچی نطق های آتشین داشت. پذیرایی گرم کرد. پس از مذاکرات در اطراف وضع مسلمانان و نتایج انجمن شعوب المسلمين - که در همین سال تأسیس شده بود - گفت هر گونه کار و احتیاجی باشد رجوع کنید و ماشین من در اختیار شماست. از محبت ایشان قدردانی کردیم و نامه ای هم به مدیر شرکت طیران شرق وسطی نوشت و بیرون آمدیم.

وضع ایرانیان در بیروت و گله از سفارت ایران

از جهت گرمی هوا، ماندن در بیروت تا نزدیک موسم حج، برای عموم، مطلوب بود ولی اجتماع روزافزون حجاج و محدود بودن کشتی و طیاره همه را نگران کرده بود. نامه دکتر خالدی برای مدیر شرکت مؤثر افتاد. بنا شد همراهان را معرفی کنیم تا روز حرکت تعیین شود.

عده ای از حجاج خراسانی و شیرازی، به علاوه رفقای تهران، همه می خواستند جزء همراهان باشند، برای همین در شرکت کشمکش پیش آمد که موجب کدورت باشد و ما گرفتار محذور شدیم، بالاخره شیرازی ها و خراسانی های پیش بردن.

وضع ایرانی‌ها بسیار نامطلوب بود، نه زبان می‌دانستند و نه مأموران سفارت با حاشیان می‌رسیدند. برای استمداد و گله به سفارت ایران رفتیم. آقای پوروالی سفیر و اعضای سفارت خانه هم نمی‌دانستند چه بکنند. سفیر عصبانی بود و می‌گفت من هر سال گزارش‌هایی از وضع حاجج داده ام ولی وزارت خارجه اعتنایی نکرده و امسال هیچ دستوری از طرف دولت نرسیده که وظیفه ما چیست!

در میان این سرگردانی و تحریر، جیب برهاي بیروت هم حواسشان جمع بود؛ از جمله هنگام سوار شدن به ترن، جیب حاج زرباف را زدند و معادل سه هزار تومان برداشتند. همه ما متأثر شدیم ولی چه باید کرد! رفقا تسليش دادند و سرگرم گرفتاری های خود شدند.

قرار حرکت به سوی جده عصر شنبه شد. از بیروت کم کم اسم‌ها و عنوان‌های تغییر می‌کرد. حاج علی! ساعت حرکت شما کی بوده است؟ حاج تقی! چقدر پول سعودی تهیه کردی؟ حاج حسین! ماست بیروت هم همراه بردار. حاج بی بی! لباس احرام را دم دست بگذار. حاج خانم! تو مزاجت خوب نیست خاک شیر یخمال را فراموش نکن و ... البته عنوان «حاج» برای کسانی که ساعت حرکتشان نزدیک شده مسلم تر بود.

در چند روز فرصت در بیروت، بازار کتاب‌های مناسک مختلف و بحث مسائل گرم است؛ با هم می‌خوانند و عبارات را با دقیقت معنا می‌کنند و می‌پرسند. فتواهای مختلف را برای هم نقل می‌کنند. قرائت حمد و سره را بیشتر اهمیت می‌دهند که نماز طواف نساء اشکال پیدا نکند! از همه مهمتر، موضوع ماه است و احرام.

شب جمعه ۳۰ ذیقعده (به حسب تقویم های ما) کنار دریا و بالای بلندی های ساحل برای استهلال جمع شدیم، هر چه دقت کردیم و دوربین انداختیم چیزی دیده نشد. افق بخار داشت و جهت را درست نمی شناختیم.

حرکت از بیروت

محرم شدن از بیروت هم کار مشکلی است؛ اگر از جنبه شرعی به وسیله نذر بتوان محروم شد، ولی طول زمان تا رسیدن به مکه و انجام سعی و طواف عمره با اختیاری نبودن وسائل و استظلال، کار مشکل و موجب کفارات متعدد خواهد شد.

می رویم به جده و می کوشیم که خود را به نزدیک ترین میقاتگاه برسانیم. وقت حرکت نزدیک است بار و اثاث هم زیاد است. حمل و نقل آن است و کرایه بار در طیاره گران است. قسمتی از اثاث را به کتابخانه عرفان بردم و به حاج ابراهیم زین سپردم.

اول مغرب بود که اتوبوس شرکت طیاره به قرنطینه آمد، همه منتظرند تا نام چه کسانی را می خواند، چون نام ما را خواند از جا برخاستیم با همان نظر حسرت که ما به قافله های گذشته نظر می کردیم، دیگران به ما نظر می کردند. در حقشان دعا کردیم و اتوبوس حرکت کرد. از شهر بیرون آمد و وارد جاده مستقیمی شد که اطراف آن را درخت های سرو احاطه کرده بود. به فرودگاه رسیدیم. چراغ های فرودگاه حجاب نوری است که مناظر اطراف دیده نمی شود. خیابان ها،

راهروها و سالن‌ها پر از جمعیت است. غرّش نشست و برخاست طیاره‌ها، سروصدای‌های عربی، فارسی و ترکی گیج کننده است. بیشتر حاجج که وقت حرکتشان امشب نیست درخوابند. نفیر خواب، سرفه‌های شدید و پر صدا پیر مردھای بی‌ماسکه، موجب خنده و تفریح ایرانیان حساس است. در میان این سرگرمی‌ها نام ما را خواندند و اثاث را وزن کردند و اجازه ورود به محوطه فرودگاه دادند.

بر موج ره نشستیم

با اضطراب و عجله، که همه در این سفر مبتلا هستند، وارد طیاره شدیم و چون یونس ۷ در شکم این نهنگ قرار گرفتیم. ما را بلعید و دهانش بسته شد، غرشی کرد و به دور خود چرخید، ناگهان خود را در میان امواج تاریک هوا دیدیم؛ گاه با یونس هم آهنگ بودیم:

(فَنَادِي فِي الظُّلْمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)

گاه با نوح و همسفران کشتی او:

(بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاها وَ مُرْسَاها إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ)

دستخوش امواج تاریک هوا هستیم. هواییما که از نوع سربازبری زمان جنگ است، با غرّش و نعره با امواج دست به گریبان است. صعود می‌کند و به پایین پرت می‌شود. در میان این قطعات آهن قرار گرفته و هستی ما ظاهراً بسته به چند پیچ و مهره و سیم و مفتول است. چاره جز انقطاع کامل نیست، باید فقط دل به او بست:

ما طالبان رویت، ما عاشقان کویت از غیر تو رهیدیم، غم‌ها به دل خریدیم

ای رازدان دل‌ها، پذیر سعی ما را عهدت به دل ببستیم، از غیر تو گسستیم

دست از حیات شستیم، بر موج ره نشستیم شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

طیاره در زیر خیمه تاریک شب پیش می‌رود. هر یک از ما حال و مقالی داریم و از دریچه طیاره به اطراف و بالا و پایین می‌نگریم. در بالا میخ‌های نورانی ستارگان، خیمه شب را به سقف آسمان کوبیده و در حاشیه افق، بالای امواج تاریک و روشن دریا، هلال مضری شب دوم یا سوم یا چهارم نمایان است. گاه در میان امواج دریا عکس ستارگان چون عکس آمال در امواج فکر جوان به چشم می‌آید و گاه رشته‌های منظم چراغ‌های برق شهرهای لبنان و سوریه، چون برق آمال از اوج غرور جوانی به سرعت می‌گذرد. خستگی، نسیم ملایم جوئی و غرش یکنواخت طیاره خواب شیرین به دنبال آورد، پس از ساعتی، حرکت و جنب و جوش بعضی از رفقا همه را از خواب بیدار کرد. گفتند سپیده سرزده نماز بخوانیم نه آب وضو فراهم است نه جهت قبله ثابت است و نه بدن قرار دارد، شرایط ظاهر آن جمع نیست ولی در شرایط باطنی کمتر نظر دارد ...

خط پهن فجر صادق در افق حجاز مانند خط درخشان لا اله الا الله کا از این افق سر زد نمایان شد و به دنبال آن اشعه آفتاب سر زد اولین

بوسه اش بر پره ها و بدنه طیاره ما بود. طیاره با تواضع به طرف سرزمین قدس خم شد. طوافی کرد و بر زمین نشست.

مطّوف‌ها یا باجگیران حج!

هوای صبح ملایم است. نسیمی از سمت دریا می‌وزد. اینجا اول از حاج، سراغ مطوفش را می‌گیرند. یک قسمت مقدرات آینده، در تعیین مطوف است. چند نفرند که مطوف ایرانی‌ها یا شیعه‌ها هستند. باید در میان این‌ها یک نفر را نام ببریم، چنان که از معنای کلمه برمی‌آید، مطوف برای راهنمایی به اعمال حج و نشان دادن مواضع و طواف دادن حجاج بوده است ولی در این زمان‌ها به خصوص امسال کار مهم مطوف اداره کردن حجاج از جهت وسیله حرکت و تهیه چادر برای عرفات و منا و تعیین زمان حرکت می‌باشد. همین که حاجی وارد حجاز شد، دیگر از خود هیچ گونه اختیار ندارد. نمی‌تواند آزادانه هر وسیله‌ای بخواهد فراهم سازد و هر وقت بخواهد از جده به مکه و از مکه به مدینه حرکت کند. چون این آزادی زیان زیادی به دولت فقیر! که همه منابع ثروت به دست اوست می‌رساند. پس مطوف‌ها باجگیران حجّ‌اند. همین که هنگام ورود، حاج نام مطوفی را برداشت، ششده‌انگک در اختیار اوست و آنچه می‌دوشد، سهمی برای او و بیشتر مال دولت است. گاهی به عنایین مختلف، بیش از آنچه دولت تعیین نموده می‌گیرند. به ما گفتند: غنام مطوف خوبیست و ما هم جزء دستگاه او شدیم و از اغنام او گردیدیم!

امسال اولین سالی است که باج حج (خاوه) لغو شده است. در

انجمن شعوب المسلمين کراچی که چند ماه پیش از موسم حج تشکیل شد، در روزهای آخر جلسات، تلگرافی از طرف نمایندگان ملل اسلامی به پادشاه سعودی شد و از وی درخواست الغای باج حج گردید. ما نمایندگان ایران هم تلگراف را امضا کردیم. پس از چند روز هم جواب آمد و دستور به سفارت‌های سعودی داده شد که لطف پادشاه حجاز را به کشورهای اسلامی اعلام کنند؛ به این جهت امسال جمعیت حاج، بیش از سال‌های گذشته بود و با پول‌هایی که مطوف‌ها به عنایین دیگر می‌گرفتند، ضرری به منافع دولت نرسید! این نکته را هم باید توجه نمود که پیشنهاد تلگراف و صورت آن از طرف یکی از نمایندگان دولت سعودی بود!

رفتار خشن مأموران

به هر حال مطوفِ جمعیت این طیاره معلوم شد، حالاً باید وضع اثاث را معلوم کنیم، تا هو گرم نشده خود را به شهر و سرمنزلی برسانیم. معلوم است حاجی که از راه دور آمده و مال و جان خود را برای زیارت خانه خدا و انجام وظیفه، کف دست گذارد، چون وارد سرزمین حجاز می‌شود، خود را از هر حیث در اختیار دستگاه دولت سعودی می‌گذارد. از مأموران این دولت، که خود را مظہر کامل تربیت اسلامی می‌دارند و همه مسلمانان را ناقص و منحرف می‌شمارند، انتظار دارد که با روی گشاده و اخلاق اسلامی از او پذیرایی کنند. از میزان خود و پاسداران خانه خدا جز این توقعی ندارد ولی متأسفانه

در اولین ورود به سرزمین مقدس، که خانه هر فرد مسلمان است، با ترش رویی و درندگی مأمورین دولت روبه رو می شود؛ چون سراغ اثاث خود را گرفتیم، مردی را نشان دادند که مدیت بالای سکویی نشسته بود و چند نفر چوبدار اطرافش ایستاده بودند. من چون چند کلمه عربی می دانستم، سپر بلای بعضی ایرانیان بود. جلو رفتم و به رسم برادری اسلامی سلام کردم و از او پرسیدم: اثاث ما چه خواهد شد و از که و کجا تحويل بگیریم؟ ناگهان چهره اش برافروخت و چشمان سیاهش سرخ شد و با لحن تنده گفت: سید! مال کوهنا حرامزاده روح روح! سید اینجا حرامزاده نیست برو برو. مقصودش این بود اینجا دزد ندارد و کنایه به ما! که دزدها حرامزاده ها هستند! مثل این که لغت حرامزاده را برای پذیرایی ایرانی ها یاد گرفته بود! ما هم دیدیم با این مرد سخن گفتن نتیجه ای ندارد. معلوم شد این آقای خوش خو و خوشرو! رئیس گمرک فرودگاه است. این که جواب نشد آیا باید بمانیم یا برویم، به کجا مراجعه کنیم؟ از درب دیگر سالن فرودگاه بیرون آمدیم. اتوبوس ها ایستاده اند برای بردن حاجاج به شهر خواستیم سوار شویم، باز آن مرد را دیدم آنجا ایستاده، چون رفقا ناراحت و نگران بودند، گفتم شاید حالت بهتر و خوبیش آرام شده باشد. باحتیاط نزدیکش رفتم و با ملایمت سراغ اثاث را گرفتم. ناگهان برافروخت و فریادی زد و کلمات سابق را شدیدتر تکرار نمود. می خواست به طرف حمله ور شود؛ چون با آن ضعف و خستگی کتک با مزاجم سازگار نبود، روی از او گرداندم و باوقار به طرف اتوبوس روان شدم و حساب پذیرایی های تا آخر

توقف را کردم.

این سنگر هم با همت دوستان فتح شد

اتوبوس به راه افتاد و ما را میان میدانی وسط آفتاب پیاده کرد که اینجا باید منتظر نماینده مطوف باشیم تا ما را ضبط نماید. بعد از ساعتی، نماینده غنام آمد، چه باید کرد؟ گاری آورد در مقابل سرپوشیده ای نگاهداشت. اثاث ما را تحويل گرفت و میان گاری ریخت ولی مفرش بزرگ نیست. ناچار دنبال گاری و گاری دنبال نماینده غنام حرکت کردیم، در میان کوچه و مقابل قهوه خانه ای ایستاد. اتاقی پهلوی قهوه خانه است. اینجا مرکز نمایندگی غنم در جده است. جمعیت زیادی از حجاج، همه در حال حرکت و تحریر به سر می برند. مجا باید منزل کنند و چند روز در هوای سوزان جده با نبودن وسائل بمانند؟ جده مهمان خانه ای معروف دارد که آن هم اتاق و تختی ندارد.

شهر جده دو قسمت است؛ یک قسمت شهر جدید که محل سفارت خانه ها و مأموران دولتی است، در این قسمت خانه ها نوساز و دارای برق و آب است. قسمت دیگر، شهر قدیم جده است که خانه های آن دارای دیوارهای بلند و منحرف و درها و پنجره های کهنه و فرسوده می باشد و صحن و آب هم ندارد، ما را به اتاقی در یکی از این خانه ها راهنمایی کردند و گفتند بهتر از این پیدا نمی شود.

ساعتی استراحت کردیم. گاهی در گرمی شدید هوا، از طرف دریا نیسمی می وزید. اینجا باید پول مطوف و کرایه ماشین داده شود تا در

دفتر واردین وارد شویم و روز حرکت به طرف مکه معین شود ولی آن قدر از دحام جمعیت اطراف اتاق نماینده مطوف را گرفته که دسترسی به او مشکل است. مفرش بزرگ که فرش و رختخواب در آن است چه شده؟ پس از مدتی پی جویی معلوم شد مفرش را کنار کوچه ای در میان خاک ها انداخته اند! گرمی هوا و مناسب نبودن جا، همه را ناراحت کرده است. آن عده از ایرانی ها که یکسره با طیاره وارد جده شده اند و مزاج خود را تطبیق ننموده، فشارشان بیشتر است ولی ما چون به تدریج آمده ایم، شاید راحت تر باشیم. مقابله اتاق نماینده مطوف اجتماع زیادی است؛ مثل گیشه بلیط فروشی و دکان نانوایی، پول ها روی دست است و با زبان های مختلف التماس می کنند.

کسانی که به این سفر نرفته اند، این گونه مشکلات را تصوّر نمی کنند. این اجتماع برای چیست؟ برای آن است که روز حرکت و وسیله معین شود؛ چون کسی در تهیه ماشین و حرکت آزاد نیست؛ هر نفر باید ۹۱ ریال سعود (هر یال تقریباً ۲۵ ریال ایران است) به عنوان مطوف و کرایه کامیون تا مکه بدهند تا حق مطالبه وسیله حرکت داشته باشند؛ این سنگر هم با همت رفقا فتح شد. باج ما را تحويل گرفتند و فعلًا باید پی در پی برویم، مطالبه کنیم تا ما را حرکت دهنند.

در ساحل دریای سرخ

نزدیک غروب است که برای شستشو و انصراف از کدورت ها، به طرف دریا راه افتادیم. از میان کوچه های متعددِ بلم های ماهیگیری و

چادرها عبور کردیم. آفتاب چند متر بالای افق دریا است. شعاع آن با الوان مختلف از خلال مه و سطح دریا منعکس است. از آفاق دورادورِ هوا و دریا، پی در پی طیاره و کشتی نمایان می‌شود. این‌ها حاملین حاجج‌اند که از هر فجّ عمیقی رهسپارند. رو به طرف شرق جده با دوربین. در دامن دور بیابان، سلسله کوه‌های نمایان است؛ این‌ها رشته کوه‌های اطراف شهر مکه است. ماشین‌های سواری و اتوبوس و کامیون از جده تا چشم می‌بیند، در حرکت است. نظر حسرت ما آن‌ها را بدرقه می‌کند. بارالها! کی ما هم در رشته لیلیک گویان خواهیم درآمد؟! به سوی غرب و به طرف دریا می‌نگریم، طیاره و کشتی است که پی در پی می‌رسد. به طرف شرق بر می‌گردیم. ماشین‌هast که از جده بیرون می‌آید و آهنگ لیلیک‌شان از عمق بیابان به گوش می‌رسد؛ سبحان الله روزی در ساحل این دریا عده‌ای مرد و زن جوان و سال خورده ایستاده و چشم‌شان را به آفاق دریا دوخته، منتظر بودند! منتظر کشتی بادی بودند که برسدو آن‌ها را از این سرزمین برباید؛ چون شهر مکه و این سرزمین آن‌ها را نمی‌پذیرفت، مردم این سرزمین آن‌ها بودند که برسد و آن‌ها را از این سرزمین برباید؛ چون شهر مکه و این سرزمین آن‌ها را نمی‌پذیرفت، مردم این سرزمین آن‌ها را مانند مجرمان نابخشودنی به زجر و شکنجه گرفته بودند! درهای رحم و عاطفه را چون درهای زندان و آب و نان به روی شان بسته و دست‌های ظلم و زبان دشنام را بر آنان گشوده بودند. گناهشان این بود که کلمه توحید به زبان می‌آورند، و دعوت محمد امین^۹ را لیلیک می‌گفتند. این‌ها زنان و مردانی بودند که خانه و زن و فرزند را پشت سر گذارند. علاوه‌ها را بریدند و از شهر و وطن خود نیم شب‌ها بیرون آمدند تا خود

به محل امنی برسانند. رهبرشان به آن‌ها گفت:

آن طرف دریا سرزمین آزادی است. پادشان مسیحی آن، مرد بالایمان و آزادمانش و مهمان نوازی است. گفتند: از همه چیز دست می‌کشیم و بیابان‌های سوزان را می‌پیماییم. از بالای امواج مرگبار دریا می‌گذریم، تا در محیط آزاد حبشه، نفسی بکشیم و با تنفس به کلمه: «لا اله الا الله» تجدید حیات کنیم.

این گروه مرد و زن، بذرهای ایمان بودند که طوفان عصیت مکه و بادهای مخالف آن، آن‌ها را پراکنده ساخت و در هر زمین مستعدی دانه‌هایی افکند. روح ایمان آن‌ها را پروراند و رشد داد و به شمر رساند. امروز چندین میلیون شدند که نمایندگان آن‌ها از زمین و آسمان و دریا به همین سرزمین لبیک گویان برمی‌گردند. سرپرست این جمعیت جعفر ابن ابی طالب بود که در دربار نجاشی مقابل پادشاه و سران مسیحیت و نمایندگان قریش ایستاد و آیات سوره مریم را تلاوت کرد. نجاشی، های‌های می‌گریست. وزرا و کشیش‌ها مدھوش شاع این کلمات بودند! نمایندگان قریش خود را شکست خورده می‌دیدند؛ چون نجاشی آرام گرفت روی به طرف جعفر کرده، گفت:

«شما میهمانان عزیز من هستید و تا بخواهید می‌توانید در سرزمین من بمانید.»

آن گاه رو به سوی نمایندگان قریش کرد و گفت:

«من پیروان کسی که ناموس اکبر بر او نازل می‌شود، چنان که بر موسی و عیسی نازل می‌شد، را به دست شما نمی‌دهم.»

سرگرم ارتباط و اتصال گذشته و حال تاریخ این سرزمین که متوجه شدم نیم قرص خورشید به دریا فرو رفته، هلال ماه بالای سر او کمان گرفته و سر سایه های دراز و تیز خارها و سنگ ها در اعماق ظلمت بیابان فرو رفته است.

باید به منزل برگشت، وقni آمدیم از پله های تاریک، منزل بالا رفته وارد اتاق شدیم هر یک از رفقا اثاثی را از فرش و پتو و پریموس و قابلمه کته برداشیم و نفس زنان از میان راهروهای باریک، باقی پله ها را پیمودیم تا به بام منزل رسیدیم. هنوز نفس می زدیم که از گوشه بام شبح سیاهی جنبید و فریادی زد. زنی است، با لغت شکسته عربی، با عصبانیت می گوید: اینجا جا نیست، از آن پشت بام یک مرتبه پایین تر آمدیم، پشت بامی است پر از خاک. فرش ها را پهن کردیم. غذایی خوردیم و خوابیدیم.

باز هم سرگردانی و حیرت!

صبح برخاسته هیچ نمی دانیم تکلیف چیست چون اختیاری از خود نداریم. یکی از رفقا سخت از ما عصبانی است که چرا اقدامی نمی کنید؟ هزارها نفر مثل ما سرگردانند. چه می توان کرد؟ به فرض آن که به وسیله توسل به این و آن و توصیه، برای ما امتیازی در نظر گرفتند، این سفر باری الغای امتیازات است!

با فشار رفقا مجبور شدیم و به طرف سفارت ایران راه افتادیم، معلوم شد از آن ها هم کاری ساخته نیست، هوا گرم است و منزل ها

نامناسب؛ از سویی آب کم است و با زحمت تهیه می شود. معلوم نیست که باید چند روز با این وضع به سر بریم. رفقا که متأثر و عصبانی اند چه کنند؟ اینجا زن و بچه نیست که به سر آن ها داد و فریاد کنند تا هیجان خود را تسکین دهند. ناچار باید چیزی را بهانه کنند تا دریچه بخار باز شود و از فشار درون بکاهد! از طرف دیگر زمان احرام نزدیک است، باید ترمز را قوی نمود و الّا سعی باطل و نتیجه غیر حاصل خواهد بود؛ چراکه «لارفت و لافسوق و لا جدال فی الحج».

سوزمین حجاز احترام به مسجد محسوس است

تنها محل آسایش و سرگرمی مسجد است. اینجا ارزش مسجد بسیار محسوس است. نسبت به وضع خانه ها، مساجد نظيف ترند و حصیرهای پاک در آن ها گسترده است. محل رفت و آمد اشخاص گوناگون است و تنها محلی است که در آن بخشش مطالبه نمی کنند؛ به خصوص وقت نماز که پنکه ها به کار می افتد. در این موقع شخص که وارد مسجد می شود، چنان است که از حمام گرم بیرون آمده! ولی از نظر اقتصاد همین که نماز تمام شد، بادبزن ها اهز کار می افتد! ظهر است، به مسجد رفته، صفوف نماز بسته شد و شیخی با لحن قوی و جذاب جلو ایستاده نماز خواند؛ چون نماز تمام شد نزدیک رفته، سلامی کردم. جواب متکبرانه گفت. برای آن که به سخشن آورم و از خشونتش بکاهم، گفتم: الحمد لله همه برداریم، و من هم با شما نماز گزاردم و از دیدن شما خُرسندم. با خشونت عربی و تعصّب مذهبی، که از چهره

گرفته و چشمان براقت نمایان بود، جواب خشکی گفت. گفتم مبتلا به دردسر شده ام و سر من طاقت آفتاب ندارد. آیا نزد شما جایز است که در حال احرام سر را پوشانم و آیا باید فدیه بدhem؟ بالحن تندي که می خواست بفهماند چرا از قرآن بی اطلاعید، این آیه را خواند:

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذَىٰ مِنْ رَأْسِهِ فَلَا يَهِيءْ...»

گفتم: شیخنا این آیه درباره تراشیدن سر در مورد احصار است آن گاه اول آیه را خواندم: «وَأَتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمَرَةَ اللَّهُ...» ساکت شد، در ضمن به او فهماندم که ادعای شما اطلاع از قرآن است ولی فقط آیات را سطحی حفظ می کنید و همین را موجب امتیاز خود از دیگر مسلمانان می دانید! برای آن که به او بیشتر بفهمانم که غرور بی جا دارد، گفتم: شما خود را از جهت تمیز ک به دین و عمل به آن، از تمام مسلمانان ممتاز می دانید و دیگران را اهل بدعت می پنداشید، با آن که بیشتر اعمال شما، به خصوص نسبت به حجاج، به هیچ وجه با دین مطابق نیست! برآشفت و گفت برای چه؟ گفتم کتب فقهی و فتاوی علمای ما را بنگرید، به اتفاق می گویند از الله نجاست از هر مسجدی بر هر مکلفی واجب است و نجس نمودن مسجد حرام است. مسلمانی از صدھا فرسخ راه، با عشق و علاقه برای انجام حج می آید. پول ها را خرج می کند. زجرها می کشد. از علمای خود تقلید می کند. این باور شدنی است که باید عمداً بیت الله را نجس کند؟ آن وقت شما که خود را نمونه کامل دین می دانید، به کشتن او فتوا می دهید و در ماه حرام آن هم در کنار

خانه خدا، که یک مورچه را نمی توان کشت، گردن او را می نید! (۱)

با شدت و تأثیر با او سخن می گفتم. او و عده‌ای عرب و ایرانی گوش می دادند، چون سخن به اینجا رسید، گفت اصلاً عجم ها احترام مسجد را مراعات نمی کنند. صدا را با شدت بلند کرد و گفت: بنگر! بنگر! چطور با کفش وارد مسجد می شوند؛ با دست به سمت درب ها که حجاج وارد می شوند اشاره می کرد. قسمتی از مسجد که محل وضو و ادرار است، واردین ایرانی و ترک در آن قسمت کفش ها را می پوشیدند. چون نزدیک فرش ها و محل نماز می رسیدند بیرون می آوردند. شیخ با شدت غضب و عصباتیت از جا برخاست و با پنجه قوی خود دست مرا گرفت، کشان کشان با پای برخنه به طرف محل وضو و تطهیر برد تا نشان بدهد! چون به آنجا رسیدیم دست مرا رها کرد و مثل شیر به حجاجی که کفش به پا داشتند حمله کرد؛ یک فریاد به سر این می زد و یک مشبت به سینه آن، کفش آن یکی را می گرفت و بیرون پرت می کرد! بیچاره حاجی ها همه متحرنند، نمی دانند چه بگویند. قدری که آرام شد باز دست مرا گرفت با پاهای برخنه که به طرف مستراح رفته بودیم به مسجد برگرداند. حالا- می خواهم به او بفهمانم ما بول و ترشح را نجس می دانیم و این ها به احترام مسجد در آن قسمت کفش می پوشند، اما ابداً گوشش بدھکار نیست؛ از این جمود و غرور و بی توجهی متأثر شدم و از مسجد بیرون آمدم.

سری هم برای فرستان کاغذ به پستخانه بزنیم، آنجا هم درهم و

۱- اشاره به داستان سید ابوطالب یزدی در سال ۱۳۲۴.

برهم است. برای کسانی که زبان نمی دانند همه چیز سخت است. با آن که وضع پست و مقدار تمبر در هر کشوری ثابت و منظم است، اینجا حاجی باید حواسش جمع باشد. از بعضی یک ریال پول می گیرند و نیم ریال تمبر می دهند یا خود کاغذ را گرفته تمبر می چسبانند و به صندوق می اندازند!

مشکل میقات و احرام

امروز یا فردا وسیله حرکت به مکه فراهم خواهد شد. تکلیف احرام چیست؟ حجاج ایرانی که یکسره به جده آمده اند و به عنوان نذر مُحرم نشده اند، پی در پی درباره تکلیف احرام سؤال می کنند. جواب این سؤال هم مشکل است، اگر بگوییم از جده محرم شوید، فتاوی معمولی در اختیار تصریح به جواز ندارد، اگر صریح بگوییم بروید از نزدیکترین میقات معین احرام بیندید، در این هوای گرم و فراهم نبودن وسیله، این فتوا یا احتیاط، ممکن است موجب تلف نفس یا نرسیدن به اعمال حج شود و خلاف احتیاط باشد. نزدیکترین میقاتگاه مسلم به جده جحفه است، جحفه میقات دوم یا اضطراری برای کسانی است که از مدینه می آیند؛ میقات اول اختیاری برای آنان مسجد شجره یا ذوالحیفه است، جحفه میقات دوم یا اضطراری برای کسانی است که از مدینه می آیند؛ میقات اول اختیاری برای آنان مسجد شجره یا ذوالحیفه است؛ اگر به عذری از آنجا احرام نبستند، باید در جحفه بینندند. و برای کسانی که از شام و مصر و مغرب می آیند جحفه میقات اختیاری است. جحفه در وسط راه بین مکه و مدینه و نزدیک ساحل و جنوب شرقی رابغ واقع است. در اوایل اسلام محل

آبادی بوده ولی حال جز یک چهار دیوار و چاه آب متروکه که در آن جا آبادی نیست.

برای آن که تا حدی این مشکل حج، که با مسافرت با طیاره پیش آمده، روشن شود، به طور اجماعل به وضع میقاتگاه ها و آرای علماء اشاره ای می کنیم:

میقات محلی است که در سنت و دستورات برای احرام معین شده؛ یعنی شخص حاج نمی تواند پیش از آن محرم شود و نمی تواند در حال اختیار، بدون احرام از آن بگذرد. احرام فقط باید از آن مواضع باشد.

در حدیث ميسره است که گوید: «حضور حضرت صادق رسیدم، چهره ام متغیر بود، فرمود: از کجا محرم شدی؟ گفتم: از فلان مکان، فرمود: چه بسا طالب خیری که قدمش می لغزد! بعد فرمود: آیا خوشت می آید که نماز ظهر را در سفر چهار رکعت بخوانی؟ گفت: نه، گفت: به خدا سوگند آن همین است.»

فقط مورد نذر از منع احرام پیش از میقات استثنای شده است و چون این حکم خلاف قاعده است، باید به همان مورد خاص اکتفا نمود؛ زیرا که احرام جز برای عمل حج، آن هم در مکان معین، معلوم نیست رجحان داشته باشد و مورد تعلق نذر شود.

مضمون صحیح حلبی و خبر علی بن ابی حمزه و ابو بصیر در این باره یکی است و آن چنین است: شخصی برای شکر نعمتی یا دفع بلایی نذر کرده است از کوفه یا خراسان محرم شود؟ فرمودند: از

همانجا محروم شود، آیا مورد سؤال با کسی که برای محروم شدن پیش از میقات نذر می کند فرقی ندارد؟ به هر حال هر کس باید به حسب اجتهاد یا فتوای مجتهد خود رفتار کند.

تكلیف حاجیانی که به نذر محروم نشده اند و از میقات عبور نمی کنند چیست؟ بر آن ها واجب نیست که به میقات برگردند. پس تکلیف آن ها این است که از محاذات میقات محروم شونند. محاذات؛ یعنی چه و چگونه احراز می شود؟ احراز محاذات با علم یقینی است و اگر نشد ظن کافی است؛ مشکل، معنای محاذات است که آیا عرفی است یا حقیقی؟

محاذات عرفی آن است که در هنگام عبور، اهل عرف بگویند مقابل یکی از میقات ها رسیده و چون احراز محاذات حقیقی دشوار است، آن را عموماً شرط نمی دانند و مفهوم آن برای اهل علم هم مشخص نیست. احکام دین اگر روی این دقت ها قرار گیرد، عمل بسیار مشکل می شود.

مرحوم آقا سید محمد کاظم در عروه الوثقی برای محاذات حقیقی تعریفی آورده که از آن، مطلب روشنی به دست نمی آید.

آیه الله بروجردی: در حاشیه می گویند: مقصود سید این است که اگر دایره ای رسم کنیم که مرکز دایره، مکه باشد و محیط دایره از میقات عبور کند. تمام نقاط محیط دایره، میقات است. بعد می گویند ظاهر آن است که محاذات عرفی کافی است.

اینک بنگریم محاذات برای مسافران دریا چگونه است؟ چه بنابر

محاذات حقيقی و چه عرفی، جز در قسمت های پیش آمده بحر احمر در سواحل نزدیک مکه، نقاط دیگر دریا محاذات ندراد؛ مثلاً اگر دایره ای رسم کنیم که مرکز آن مکه باشد و شعاع آن از جحفه عبور کند، چون دریا از شمال غرب به جنوب شرق پیش آمده، در مقابل جحفه و رابغ، قسمتی از دریا که شامل اطراف جده هم می باشد، داخل میقات می شود و کشتی هایی که از شمال به طرف جنوب در حدود ساحلی حجاز سیر می کنند، مقابل جحفه وارد میقات می شوند و کشتی هایی که از طرف مغرب و بلاد آفریقا پیش می آیند، در نقطه دایره فرضی، در مسافتی به جده مانده، به میقات می رسند و کشتی هایی که در وسط دریا از شمال می آیند در حدود جده که به سمت شرق بر می گردند به میقات می رسند بنابراین نسبت به مسافرین دریا از طرف یمن و جنوب هم دریای حدود جده با خط فرضی از یلملم، میقات است و اگر محاذات عرفی دارد، با این حساب سرّفتوای ابن ادریس، که از پایه گذارهای فقه است، معلوم می شود. این فقیه جده را مطلقاً برای مسافران دریایی میقات می داند.

صاحب جواهر رأی ابن ادریس را توجیه می کند و می گوید: مقصودش میقات محاذاتی است و در ضمن، میقات بودن جده را تأیید می کند. دیگران هم غیر از بعضی از متاخران نفی ننموده اند و اگر در مقابل رابغ کشتی ها متوقف گشته و حجاج محروم می شدند، رسمی بوده

که منافات با بودن میقات دیگر ندارد و در دیگر موضع هم کشتی برای احرام متوقف می شده است و سابقین هم در این موارد دستور دقت و احتیاط نمی داده اند.

امروز که طیاره یکسره به جدّه می رود و از اختیار همه کس خارج می باشد، تکلیف آسانتر است؛ چون جدّه اول نقطه امکان می باشد، به این جهت، بیشتر مسافران هوایی در جدّه محرم می شوند با آن که شرط احرام را همه در میقات و محاذی آن می دانند؛ اگر محاذات با اقرب مواقیت را در مورد ضرورت کافی بدانیم، بین جدّه و مکه با چندین میقات، محاذات خط دایره ای دارد. فقط میقات مسجد شجره و جحفه و یلملم است که از این دوایر شعاع جده بیرون است. بنابراین با تجدید نیست و تکرار تلبیه در موارد احتمالی، احتیاط هم رعایت می شود.

با همه این حساب ها میل دارم اگر بتوانم خود را به میقات معین و تصریح شده برسانم ولی این احتیاط از جهت وضع مزاجی و تنگی وقت و نبودن وسیله منظم و تعییت عده ای از حجاج، خلاف احتیاط است! اگر فردی از پا درآمد یا در بیابان سوزان و بی آب، حادثه عمومی پیش آمد یا به حج نرسیدیم مورد مسؤولیت خدا و سرزنش خلق خواهیم بود. چه، بالاتر از هر وظیفه جان و حیثیت مسلمانان است و شریعت ما شریعت سهل است و اولیای دین فرموده اند: در مورد دو وظیفه اسهل را انجام دهید؛ این گونه احتیاطها گاهی خلاف احتیاط را دربردارد. هم دین را از مرحله عمل بیرون می برد و هم

موجب زحماتی می شود. علمایی که در این گونه موارد؛ مثل درک میقات منصوص به احتیاط فتوا می دهند، البته با رعایت سایر جهات است ولی مقلدان توجه به جهات ندارند و اگر خود با وضع عادی به حج مشرف شوند، توجه خواهند فرمود که باید جهات احتیاط را برای مقلد عوام بیان کنند،

ما خیّر صلی الله عليه و آله بین أمرین الا اختار أيسرهمما و قال خذوا من الأعمال بما تطيقون- قال يسراً و لاتعسرأ.

غسل و احرام

پس از سه روز معطلی در جدّه، روز سه شنبه چهارم ذیحجه (به حساب تقویم ایران) به ما وعده حرکت دادند. کنار دریا تا شهر، یک کیلومتر است و به حسب احتیاط، از آنجا که اوّلین سرحد میقاتی برای ما می باشد، باید محرم شویم. بعد از ظهر به طرف دریا رفتیم. در آب صاف دریا غسل کردیم. کنار دریا رو به قبله ایستادیم. کوه های مکه به چشم می آید. پس از نماز جماعت در آفتاب سوزان هم منقلبیم. حالت بی سابقه ای است؛ مثل موجودی که پوست نیم مرده و چرکین بدن را می اندازد، سبک و آزاد می شود لباس های خود را از بدن بیرون آورده، لباس های پاک، سفید و غیر دوخته احرام را دربر کردیم. از آغاز نیت غسل، و غسل و نماز و بیرون آوردن لباس و پوشیدن احرام، در هر عملی، در خود حالت مخصوص و تغییر محسوس می بینیم.

اینک نیت احرام است؛ پروردگار! محرم می شویم برای عمره تمع، برای اطاعت فرمان و تقرب به تو. احرام؛ یعنی وارد حریم شدن یا

بر خود حرام نمودن. این جا سرحد حريم خداست و ما با نیت، یعنی انقلاب فکر از خود، به سوی خدا و تصمیم بر اجرای امر و ضبط جنبش های خودپرستی و خودآرایی، وارد حريم خدا می شویم. آن وقت که نظر، عمل و سخن از شهوات و تعدی به غیر برگشت، جلب نفع و دفع ضرر شخصی که میدان فعالیت قوای حیوانی است از کار افتاد و ذات و محیط وجودان انسانی از جنجال و غوغای اجابت این شهوات آرام شد، کم کم از سرّ ضمیر و از محیط عالم صدای حق و اولیای حق را می شنود. با این نیت و توجه، بانک لیک از زبان، که مترجم قلب و ضمیر است، برمی خیزد:

قلبیه

«لَيْكَ أَللَّهُمَّ لَيْكَ، لَيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْكَ ...»

ما چه چنگیم تو زخمه می زنی زاری از مانی تو زاری می کنی

ما چه ناییم و نوا در ما زتوست ما چه کوهیم و صدا در ما ز توست

ما که باشیم ای تو ما را جان جان! تا که-ه ما باشیم و تو اندر میان

ما عدم هاییم و هستی ها نما تو وجود مطلقی فانی نما

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمدم

حمله مان از باد و ناپیداست باد آن که ن-- اپیداست ه-- رگر کم مباد

گویا موج دریا و نسیم هوا و همه فرمانبران طبیعت با ما هم آهنگند؛ همه سر و پا بر هنر، شعاع آفتاب بر لباس های احرام می تابد در کنار دریا از دور و نزدیک بانک لیک بلند است. زبان ها گویا، اشک ها

جاری و قلب ها منقلب است. تلبیه واجب را (همان قدر که ذکر شد) تکرار می کنیم. این حال در تمام مدت عمر، مانند حبابی است که اندکی روی امواج زندگی رخ می نماید! از این آهنگ نمی توان صرف نظر کرد. باز می گوییم:

«لَيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَيْكَ دَاعِيًّا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَيْكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ ...»

... شدت حرارت و نگرانی دوری راه، این محیط را آرام کرد. سوی شهر روان شدیم. چشم به راه داریم که کی خبر می دهنده ماشین حاضر است؟ هر دسته ای که به ماشین سوار شده و درحال حرکت بانک تلبیه شان بلند می شود، دل های ما می تپد! نزدیک غروب گفتند: ماشین حاضر شد.

نزدیک پنجاه نفر مرد و زن باید در یک کامیون سوار شویم. همه محرومیم، نمی توانیم سخنی درشت بگوییم و با هم ستیزه کنیم. اثاث را چیدیم و مثل نشایی که پهلوی هم بکارند، در حالی که پاها از زیر در میان اثاث به هم چسبیده، بالای کامیون سوار شدیم. یکدیگر را محکم چسبیدیم مبادا پرت شویم.

هوای شب بیابان باز حجاز ملایم است و نسیمی می وزد. ماشین ها پشت سرهم و آهسته در حرکتند. ماه در افق بلند آسمان نمایان است. گویا با دو سر انگشت تیز و درخشان خود سمت حرکت را می نمایاند. نور اطمینان بخشش بر دشت و بیابان تابیده و با نور شدید و مضطرب چراغ های ماشین ها آمیخته است. در دنیا ظلمت و وحشت و دود و گناه و شهوات و نعره های جنگ و اختلافات سیاره

زمین، فروغ ماه پیکره های سفید کاروان های توحید و صلح و امنیت و لیک گویان حق جو را به چشم آسمانیان می آراید! تا با نظر قهر و خشم به ساکنان زمین ننگرد و جواب فرشتگان که در آغاز خلقت گفتند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَتَحْنُ نُسَيْبُحُ بِحَمْدِكَ وَنُصَدِّسُ لَكَ) اینک داده شود! فرشتگان که وجود بسیطشان جز برای تسبیح و حمد آفریده نشده، چه افتخاری بر آدمیان دارند؟! این موجود مختلف القوا و مرکب است که می تواند سپاهیان قوای مسلح خود را مقهور ایمان گرداند و به جانور کوچکی چون شپش و کیک از چشم حق بنگرد که موجود خداست و حق حیات دارد، گرچه ضعیف و مزاحم است! اگر در زندگی عادی مرغ هوا و حیوان صحراء و ماهیان دریا را قربانی خود می نماید، از جنبه حیوانی و دنباله آن عالم است و همین موجب اشتباه شده و فلسفه تنازع در بقا را تا به سر حد انسان کشانده است و فیلسوف مآبانی سراسر جهان را روی اصل تنازع قرار داده و به خودخواهانی اجازه داده اند تا هر چه بتوانند قوی و مسلح گردند و ضعیف و خرد و نابود نمایند!

این ها که نشیب و فراز بیابان را پر از غوغای کرده اند، جواب عملی به این فلسفه منحوس می دهند. این ها از نوع همین انسانند که همه اختلافات و امتیازات را دور ریخته و شخصیت حقیقی خود را از میان قوای مختلف، بارز ساخته اند، همه یک حقیقت را می جویند و همه یک سخن می گویند؛ نور ایمان زوایای تاریک دل ها را روشن نموده و از زبان ها و اعمالشان ساطع شده و محیط تاریک بدینی و بداندیشی و

وحشت را به محیط امنیت و خوش بینی و حسن نیت تبدیل کرده اند؛ بانک لیک از دل بیابان، از دور و نزدیک و فراز و نشیب به گوش می‌رسد. اگر وسیله ضبط و انعکاسی بود، از فضل و کوه و دشت این بیابان صدای هزارها مردم، در قرون متوالی شنیده می‌شد و فضای جهان را پر می‌نمود!

صاحبان این صدایاها به دنیای وحشت و ناامنی پشت کرده و رو به محیط سلم و امنیت می‌روند، همه در خود احساس می‌کنند که پروردگار جهان به آن‌ها استعداد و قدرت غیر متناهی داده و اگر از لباس عادات و بند شهوات خود را برهاشند، رو به مدارج کمال غیر متناهی که همان سمت خداست می‌روند: «لَيْكَ لَيْكَ الى دارالسَّلامِ، لَيْكَ، لَيْكَ ذَا الْمَعَاجِرِ...» چند نفر از رفقا این سرود را با انقلاب مخصوصی می‌خوانند و دیگران جواب می‌گویند. هر چه نزدیک تر می‌شویم، بانک‌ها عمیق و انقلاب روح بیشتر می‌گردد؛ پیش می‌رویم. از خود بی خودیم! اتومبیل در میان پیچ و خم، ما را به این طرف و آن طرف می‌گرداند. گاهی روی هم می‌غلتاند. سرهای برخنه به هم می‌خورد. کیست جرأت اعتراض و بداخلانی داشته باشد! قمقمه چایی را میان استکال ریختم که گلو تر کنم، تکان ماشین چایی داغ را روی دست رفیقم ریخت. او دستش سوت و من جگرم! سوت ممتد ماشین‌هایی از دور به گوش رسید و به سرعت نزدیک می‌شد. تمام ماشین‌ها در کنار جاده حریم گرفتند. چند جیپ و موتور سیکلت عبور کردند. گفته شد: این‌ها برای تشریفات ورود آیه الله کاشانی می‌روند، خرسند شدیم.

حدّه

نزدیک مکه محلی است به نام «حدّه» میقات احتمالی است. پیاده شدیم و نماز خواندیم. احتیاطاً تجدید نیت نموده احرام را باز کرده و بستیم. چراغ‌های شهر مکه نمایان شد. اینجا بانگ لیک قطع می‌شود و باید آرام و باخضوع وارد شد. نزدیک نیم شب است که وارد خیابان‌ها و کوچه‌های مکه شدیم. خیابان‌های بلند و پست و پرپیچ و خم، میانکوه و دره را، ماشین‌ها و جمعیت یکرنگ پر کرده است که ماشین به زحمت خود را مقابل خانه مطوف رساند. انبوه جمعیت و شbahat به یکدیگر، انسان را متّحیر و دچار اشتباه می‌کند. در میان چراغ‌های ضعیف کوچه‌ها و شعاع اتومبیل‌ها، به زحمت رفقا را می‌شناسیم و نمی‌شود جمعشان کرد! نماینده مطوف تازه واردّها را جمع و ریسه کرد؛ همه را به یک سمت راه انداخت! هوا گرم و همه خسته و بی سروسامانند. فکر و اراده را از دست داده اند.

کجا می‌روید؟ کجا می‌برید؟ برای غسل می‌روند! غسل لازم نیست، چه غسلی؟ کی گوش می‌دهد! همه را با حال خستگی مسافتی پیاده بردنند تا در برکه، که از آب کشیف کارخانه یخ پر می‌شود و هزاران نفر میان آن می‌روند، غسل کنند! برای آن که از هر نفر یک ریال بگیرند! چون از آب برکه خبر داشتم و در این موقع غسل واجب و مستحبی همچ وارد نیست بعضی از رفقا را نگذاشتند بروند. در این وقت واردین باید بکوشند تا طوف و سعی را انجام دهند و منزل تهیه کنند تا فردا که هوا گرم است راحت بشاند ولی این گونه طمع ورزی مطوف و بی فکری

حجاج، کم کم قدرت مقاومت را سلب می کند و خطر پیش می آورد!

به سوی خانه خدا

با بعضی از رفقا برای اتمام عمره به طرف بیت راه افتادیم وارد مسجدالحرام شدیم. کعبه با روپوش سیاهش با یک دنیا عظمت در وسط قرار دارد و ناظر میلیون ها مردمی بوده و هست که به گردش می گردند! در این نیمه شب از درهای اطراف حرم، احرام پوشان چون موج رودخانه به سرعت سرازیرند. همین که به حریم کعبه می رستند گرداب متلاطمی تشکیل می دهند و به سمت راست می پیچند. به محاذات حجر اندکی توقف می کنند و دست ها برای اشاره به طرف رکن بلند می شود؛ الله اکبر، حرکت به سرعت شروع می گردد:

محل الصاق عکس

أَللّهُمَّ إِنَّبْيُكَ، وَالْعَبْدُ عَبْدِكَ، وَهَذَا هُوَ الْمَقَامُ الْعَائِدُ بِكَ مِنَ النَّارِ。»

طوف

در طوف باید مراقب بود که شانه چپ، از محاذات خانه محرف نشود. در سمت حجر اسماعیل که نیم دایره‌ای را در سمت شمال دیوار کعبه تشکیل می‌دهد، باید مراقبت بیشتر باشد تا ناگهان به سمت جلو نزود و شانه از محاذات خارج نگردد. هر دوره (شوط) را باید از مبدأ معین، مقابل حجر شروع نمود و به همانجا ختم کرد. تعیین علامت و ایستادن روی آن، با فشار جمعیت مشکل است ولی توجه به طوف رسول اکرم در حال سوار بر شتر، کار را آسان می‌کند. هفت شوط را تمام کردیم.

سعی بین صفا و مروه

خود را از میان گرداب بیرون کشیده به سمت مقام ابراهیم راه افتادیم. جوان مطوف برای ما جا باز کرد و سنگ‌های معدنی قرار گرفته بود، به ما نشان داد تا روی آن‌ها سجده کنیم.

بعد از نماز برای سعی بین صفا و مروه به راه افتادیم. جوان مطوف دو دست خود را به پشت ما گرفته و ما را به سرعت می‌دواند. او عجله دارد که اعمال ما تمام شود و به دسته دیگر برسد، ولی همین موجب خستگی و از پا درآمدن حاجیان است، به این جهت او را

مرخص کردیم و خود به راه افتادیم. در سعی سوم و چهارم من از پا درآمدم و خود را از میان جمعیت بیرون آورده به منزل مطوف رساندم. رفقا پراکنده اند. اثاث را در محلی ریخته، بعضی برای پیدا کردن منزل در تلاشند، بعضی مشغول طواف و سعی اند.

گوشه بام، بهتر از بارگاه سلطانی!

منزل را باید اهمیت داد، محل ناراحت که برای خوابیدن شب و شستشو، جا و وسیله نداشته باشد خطر جانی دارد و یکی از موجبات از دست رفتن مزاج و اضطراب قلب همین است، به این جهت با رفقا قرار گذاشته ایم در انتخاب منزل دقت کنند و بی خوابی و خستگی ما را گیج و ناتوان کرده است. به نماینده مطوف گفتم: گوشه ای را به ما نشان بده تا چشم برهم گذاریم، گفت شما را روی چشم جا می دهم! کسی را فرستاد گوشه ای از بام طبقه دوم منزل را که گرم و پر از غبار بود به ما نشان داد، پاها را دراز کردیم؛ چه نعمت هایی انسان در زندگی دارد که متوجه نیست و چشم دنبال چیزهای دیگر است، چون از دست رفت ارزش آن به چشم می آید! این گوشه بام از تختخواب راحت در بارگاه سلطانی برای ما پر ارزش تر بود. همین که اندکی به خواب رفتیم، سر و کله هیولا یی پیدا شد و با صدای خشن ما را بیدار کرد! چه می خواهی؟ گفت: به من دستور داده اند شما را با دو نفر اینجا راه بدهم و با شما سه نفر نهند این یک نفر باید پایین بیاید! هر چه ما و آن بیچاره التماس کردیم اثری نکرد!

نفس صبح دمید و از جا برخاستیم، رفقا یک یک پیدا شدند. آفای سرهنگ تا نزدیک صبح در جستجوی منزل بود، به طرف منزلی که پسندیده بود حرکت کردیم، کوچه های تنگ و پر از سنگ و زباله را به سمت بالا-نفس زنان پیمودیم تا به قله رسیدیم. پله های درب خانه را که از سطح کوچه شروع می شد گرفته قریب سی پله بالا رفتیم. خانه ای است چند طبقه، چند اتاق نظیف دارد، دارای انبار آب. ارتفاع آن طوری است که روی بام آن شهر مکه و بیت و کوه ها و دره های اطراف و بیابان های دور پیداست. کرایه آن گران است؛ یک اتاق را کمتر از سیصد ریال نمی دهد، ولی جایی است مطلوب و برای ما ارزش دارد. واردین عموماً در همان نزدیکی های مسجد و اطراف آن منزل می کنند تا بیشتر مشرف شوند، به این جهت خانه ها پر از جمعیت، هوا متراکم و آب کمیاب است. من که آرزو داشتم وضع مکه و مقامات آن را از نزدیک مشاهده کنم، از بالای این خانه و کوه مجاور آن که «جبل ترکی» نام دارد، تا اندازه ای به مقصود می رسم. اثاث را به منزل آوردیم. اتاق دارای پنجره هایی است که به سمت شمال و غرب باز می شود.

اعمال عمره

پس از رفع خستگی و شستشو، برای اتمام عمره به طرف مسجد الحرام سرازیر شدیم. چون روز است و خستگی کمتر، بهتر توانستیم آداب را مراعات کنیم. دعاها یی که وارد است از آغاز رسیدن به مسجد و در حال طواف خواندیم. گاهی با دسته های طواف کننده

همآهنگ می شدیم و گاهی ساکت و آرام با جمعیت در حرکت بودیم. زن و مرد، سیاه و سفید همه با هم با یک لباس و در یک جهت در حرکتند. هر دسته ای با مطوف خود ذکری می گویند و لهجه ای دارند. نزدیک رکن یمانی و حجر الأسود جمعیت فشرده می شود. در اینجا غوغایی است! همه می خواهند خود را به حجر برسانند. شرطه ها بالای سکو و اطراف ایستاده حاج را مثل مجرمین با چوب های خیزان به شدت می زنند. کسانی که مثل ما نه قدرت فشار دارند و نه طاقت چوب خوردن، از دور متوجه حجر می شوند. اینجا همه هم صدا «الله اکبر» می گویند و رد می شود.

نمای طواف را نزدیک مقام ابراهیم انجام داهد به طرف باب الصفا رفتیم. بالای پله های صفا بالا رفتیم. نیت کرده «الله اکبر» گفتیم. سعی شروع شد.

تمام قسمت بین صفا و مروه بازار و دکان است. از بعضی قسمت ها عرض راه را بر سعی کنندگان قطع می کنند. صدای اتومبیل ها و عربه هایی که عاجزها را سعی می دهد و دعای سعی کنندگان، همه در هم پیچیده است. به یک قسمت مخصوص که می رستد حرکت سریع تر می شود و با وضع هروله پیش می روند؛ مثل کسی که برای دور کردن و ریختن آلودگی ها، خود را حرکت می دهد، یا چون کسی که از شوق به وجود و سرور آمده از خودبینی و خودگیری خویشن را رهانده و سنگ های وقار موہوم را به دور می ریزد و سبک باز مجدوب جهت فوق گردیده، در حال پرش و جهش است، یا چون

کسی که میان افکار مختلف و بیم و هراس است! آیا پذیرفته شده و با حال احرام و طواف به حریم قدس راه یافته؟ یا رانده و غیر مقبول است؟ در کنار دیوار خانه و ساحت قدسش متغیر و امیدوار رفت و آمد، می‌کند. در نزدیکی حریمش هیجان بیشتر و حرکت سریع تر می‌گردد:

«یا مَنْ لَا يَخِيْبُ سائِلَهُ وَ لَا يَنْفَدِ نَائِلَهُ ... أَللّهُمَّ اظْلِنِنِي فِي ظَلٍّ عَرْشَكَ يَوْمَ لَا ظَلَّ إِلَّا ظَلَّكَ ... يَا رَبَّ الْعَفْوِ يَا مَنْ أَمْرَ بالْعَفْوِ يَا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْعَفْوِ ...»

سعی هم تمام شد، نیت تقصیر نموده قدری از موی روی چیدیم و از احرام بیرون آمدیم. ظهر نزدیک و سنگ فرش ها داغ شده است. بانگ «الله اکبر» از مرکز شعاع توحید برخاست و رشته متصل طواف از هم گسیخت. رشته ها و دوازئ نورانی نمازگزاران از نزدیک کعبه و زیر آفتاب تا زیر سقف های اطراف بیت بسته و ناگهان همه صداها خاموش شد؛ نظم است و عظمت! نظام است و آزادی. چشم ها به سمت کعبه، گوش ها متوجه بانگ مؤذن و آهنگ تلاوت، دل ها به سوی خداست. نفس ها در سینه ها حبس و سرها از جلال موقعیت به زیر آمده، آیات سوره فاتحه الكتاب با آهنگ شمرده و محکم به گوش ها می‌رسد. سوره که تمام شد، آهنگ یک نواخت «آمين» از کنار خانه تا محیط بیت، مثل موج پیش آمد و دو مرتبه به طرف دیوارهای کعبه برگشت! ناگهان بیش از صد هزار سر، در مقابل عظمت خدا خم شد، پس از لحظه‌ای همه در پیشگاهش به خاک افتادند!

خروج از احرام ایجاد خوشی کرده، از هر دری سخنی است

نماز که تمام شد به طرف خانه برگشتم. این مشاهدات و انجام عمره و بیرون آمده از احرام، ایجاد خوشی و نشاط نمود.

سخن از انارهای شیرین و درشت و بی هسته طائف است. رفقا دانه ای یک ریال خریده اند! با پول ایران دانه ای ۲۵ قران.

- خوردن این انار اسراف است!

- انار، هم غذا است و هم خاصیت دوایی دارد.

- پول برای چیست؟

- یخ را چند خریدند؟

- کیلویی یک ریال.

- آه، کیلویی ۲۵ قران! یک کیلو یخ با دو مرتبه آب خوردن تمام می‌شود! حالا خوب است ما پول آب نمی‌دهیم، والا آب را هم، دیگر حجاج، سلطی یک ریال می‌خرند! مرحبا به حکومت سعودی! واقعاً تابع سنت و خلفای راشدین است! از مهمان های خدا خوب پذیرایی می‌کند.

این ها صحبت هایی بود که میان رفقا رد و بدل می شد.

نگاهی به مسجدالحرام و شهر مکه با دوربین

بعد از ظهر که قدری هوا ملایم شد، دوربین را برداشته به پشت بام رفتیم. در این محل بلند، مسجدالحرام و تمام شهر مکه و درّه ها و کوه ها اطراف نمایان است. شهر مکه در وسط درّه و رشته کوه هایی

است که در مغرب و مشرق است و شهر در میان این دره، از جنوب غربی به طرف شمال می باشد. مسجدالحرام در وسط شهر و در دل وادی قرار گرفته است. از اطراف، سلسله کوه ها مانند حصارهایی پشت سرهم، اطراف آن را احاطه نموده است اجمالاً معلوم است که مقامات تاریخی اسلام و مواقف پیامبر اکرم و مسلمانان؛ مانند کوه ابوقیس، غار حرا، غار ثور، شعب بنی هاشم و شعب علی در میان همین کوه ها و در دامنه های آن است که با دوربین می بینیم ولی موارد و خصوصیات آن را نمی شناسم.

ای کاش می توانستم چندی در این سرزمین بمانم و وسیله و راهنمایی داشتم تا یک یک این موارد تاریخی را از نزدیک زیارت کنم؛ آنجا که رسول اکرم در آغاز بعثت ایستاد و مردم را با صدای بلند خواند و دعوت خود را آشکار ساخت! آن خانه هایی که مسلمانان نهانی جمع می شدند و آیات قرآن را می شنیدند. خانه خدیجه کجاست؟ خانه ام هانی که از آنجا به بیت المقدس و آسمان ها معراج نمود کجاست؟ غار حرا که ماه های ربیع، شعبان و رمضان را تنها آنجا به سر می برد و اوّلین آیات به گوشش رسید در قله و اطراف کدام یک از این کوه هاست؟

این محل های پارزش و تاریخی اسلام که مسلمان هزاران درس توحید و ایمان از آنجاها می گیرد، پیش از زمان تسلط اخوان سعودی، بناها و آثاری داشته و کسانی برای راهنمایی و کمک حجاج به این مکان ها آماده بودند ولی امروز آن آثار را خراب کرده اند و می گویند رفتن به آن جاها را نیز قدغن نموده اند! پس اگر هم بعد از ایام حج

بتوانیم در مکه چندی توقف کنیم، دسترسی به این آرزوها مشکل است!

از پشت بام به زیر آمدیم. در قسمت غرب و شمال منزل ما، آخرین نقطه ارتفاع این کوه است و در دو سمت این کوه و دامنه های آن، خانه های کوچک سنگی است که دیوارهای کوتاهی دارد و مقابل این خانه ها، فضاهای کوچکی است که بزها و گوسفندها شب در آنجاهای می خوابند و روزها این حیوانات میان کوچه ها آزاد می گردند. این بزها هم از آیات خلقتند؛ دست و پای بلند، بدن های لاغر، موهای طریف و پستان های بزرگ مانند کیسه زیر شکمشان آویزان و پراز شیر است. کاغذ و کهنه می خورند و بیشتر دو قلو و سه قلو می زایند! دیدن این بزها دعای ابراهیم خلیل را به یاد می آورد، که هنگام بنای بیت، نگران خوراک و روزی ساکنین این سرزمین و پاسداران این خانه بود و می گفت:

«وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ ...»

گویا این بزها پربرکت، از موارد اجابت دعای ابراهیم اند!

این خانه های کوچک و ساده، نمونه خانه های قبل از اسلام و هنگام ظهور اسلام است؛ خانه هایی که اجداد رسول اکرم ۹ و آن حضرت منزل داشته، شبیه به همین خانه ها بوده است!

ولی اطراف مسجدالحرام و قسمت های مرکزی شهر مکه، خانه ها چندین طبقه است که از سنگ های الوان ساخته شده و مانند برجی از میان کوه ها سربرآورده و عموماً از برق و آب بی بهره اند!

از منزل بیرون آمدیم و چند قدمی که به سمت گردن رفتیم، به

خانه های ساده، که از نمونه های سابق است، مشرف شدیم. بالای گردن رسمیت. کوه ها و بناهای آن طرف نمایان است. اهالی این قسمت هم گویا بادیگار اهالی مکه فرق دارند؛ خلق قناعت و عفت از گفتار و کردارشان نمایان است. به حجاج احترام می گذارند و اهل توقع نیستند. دوربین به دست ما بود و اطراف را تماساً می کردیم. به رفقاً می گفتم مراقب باشید که مأموران حکومت متوجه نشوند. مباداً گمان کنند مشغول عکس برداری هستیم و با به عنوان «بدعت» متعرض شوند.

عده ای از اطفال و جوان ها جمع شده اند که با دوربین اطراف را تماساً کنند؛ از هر کدام نام کوه ها و مکان ها را می پرسیم، درست نمی دانند. پیرمرد قوی هیکلی رسید که از او پرسیدم. گفت: این کوه که اینک ما بالای آن ایستاده ایم و در شمال غرب مکه است، «جبل تركی» نام دارد و مقابل ما، طرف جنوب شرق، کوه ابو قبیس است؛ همانجاست که رسول اکرم میان اهل مکه بانگ داد:

«واصي باحاً، صبحگاهان مردم مکه از این اعلام خطر به سوی کوه روانه شدند تا بنگرن چه پیش آمد، که محمد ۹ را بالای کوه ایستاده دیدند. چون جمع شدند، پرسید:

«مرا می شناسید؟ سابقه من میان شما چگونه بوده؟»

همه وی را ستودند. فرمود:

«اگر به شما خطری را اعلام می کردم از من باور داشتید؟ اینک بدانید من از جانب خدا شما را به عذابی که در پیش دارید بیم دهنده ام؛ چنان که می خوايد می میرید و چنان که بیدار می شوید برانگیخته خواهد شد.»

غار حرا، معبد بزرگ

طرف شمالی مکه، دنباله کوهی که بالای آن ایستاده ایم، کوه نسبتاً بلندی است که در محل مرتفع و مسطح آن آثار بنا و لوله های دو عرّاده توپ دیده می شود. پیرمرد می خواست کوه حرا یا جبل نور را به ما نشان دهد. ما متوجه این محل بودیم. معلوم شد این توپ ها مقابل قصر سلطنتی است.

آن گاه در شمال این محل کوهی را نشان داد که مانن برج مخروطی - جدا از سلسله کوه های دیگر قرار گرفته و - بر همه کوه ها مسلط است؛ آن کوه حرا و جبل نور است. در قله کوه نور آثار بنا دیده می شد. در زمان سابق حجاج برای زیارت این محل می رفتد به این جهت محل آسایش یا قهوه خانه مانندی بالای آن بوده و راه رفتن بالای آن هم بهتر بوده است.

کسانی که به آنجا رفته و مطلع بودند، می گفتند فعلیاً عبور سخت و در میان سنگستان های درشت و سیاه است. بالای قله محلی است که زیادی رفت و آمد آنجا را آماده و صاف نموده است. در میان سنگ ها محل جمع شدن آب باران است که زائران از آن استفاده می کردند. چند متر بالاتر از این محل، در میان سنگ ها و سینه قله، غار حرا قرار گرفته است. یک نفر به رحمت در میان آن می گنجد. در ارتفاع این کوه و محل غار، کوه ها و بیابان تا چشم کار می کند نمایان است و محل مهیب

و موحشی است.

با عشق و علاقه ای می خواهم به وسیله دوربین و پس و پیش

نمودن درجات آن، خود را به قله این کوه نزدیک کنم. دلم می خواهد پر درآورم و به قله آن پرواز کنم و در میان غار، که مانند آشیانه عقاب بالای آن کوه قرار گرفته متزل گیرم!

محمد ۹ را می نگرم که سفره نانی برداشته و از دامنه های شرقی مکه (مقابل منزلگاه ما) که شعب ابوطالب و خانه خدیجه است، به راه افتاده، ساکت و آرام رازی در دل دارد که هیچ کس با آن محرم نیست. با نظر دقیق به این کوه های عبوس و سنگ های سیاه می نگرد تا دامنه این کوه می رسد و به طرف قله بالا می رود. سنگ های صاف و لغزان و سختی راه، در روی اثری ندارد. از وحوش و حشرات نمی هراسد، تنها ی خاطرش را مضطرب نمی کند! خود را از غوغای جمعیت و اضطراب خیالات و اوهام رهانده، خلق را با معبدوها و آرزوهایشان پشت سر گذارده است؛ مانند مرغ رمیده، در آشیانه بلند این کوه منزل گزیده و از دنیا به چند قرص نان و چند جرعه آبی که از باران در خلال سنگ ها جمع شده اکتفا می کند.

این غار مدرسه عالی و معبد بزرگ اوست. در روز هنگام تابش آفتاب، در سایه غار آرام می گیرد.

چشم ها را بر هم می گذارد و به دیوارهای غار تکیه می دهد. به رازهای قلب و صوت ضمیر خود و آهنگ موزون طبیعت گوش می دهد.

ناله های خلق مظلوم جهان و نعره خودخواهان را می شنود.

شعله های آتش و ستون های دود را بالای شهرها و مراکز تمدن

دُنیا می نگردا!

چون آفتاب به سمت مغرب بر گشت و سایه کوه‌ها و سنگ‌ها امتداد یافت، از میان غار بیرون می‌آید و چشمان سیاهش به هر سمت دور می‌زند. کم کم در سرتاسر افق، ستارگان از زیر پرده نمایان می‌شوند و خاطرش را از دنیا و جاذبه‌های آن بالا می‌برند.

خود را در وسط عالم نور و تجلیات آن می‌نگرند افواج ستارگان ریز و درشت با رنگ‌های مختلف و صفواف منظم از افق سربرمی‌آورند.

در مقابل چشم نافذ او، سراسر جهان کتاب بزرگی است که صفحات مختلف آن را سرانگشت قدرت ورق می‌زند. به خطوط و حروف آن مأнос است و مقصد و مطالب نویسنده را از خلال سطور نور می‌خواند!

قلب پاک محمد ۹ چون دریای صاف و شفاف است که تمام موجودات و باطن و ظاهر آن، آن طور که هست، در آن منعکس می‌شود! این شخصیت مستعد، قلب و فکر خود را از صدای خارج و ارتعاش شهوات داخل ضبط نموده تا امواج خالص کون و هستی و صدای خالق آن را واضح بشنود. در این ریاضت و تفکر خالص ترین عبادت را انجام می‌دهد. چه، روح عبادت، نیت و توجه و خلوص است. کم کم صدای خارجی در خواب و بیداری از دور و نزدیک به گوشش می‌رسد. آهنگ جرسی در میان فضای غار می‌پیچد. خطوط نور چون فلق صبح در برابر چشمش می‌آید؛ مانند خواننده‌ای که کلمات و

حروف و کاغذ و کتاب از مقابل چشم محو شده، روح و فکر و صفات نویسنده را می نگرد و آهنگ صوت او به گوشش می رسد.

در این غار، در مقابل چشم محمد ۹ از پشت پرده، نظمات عالم حکمت و صفات و اسماء حق تجلی می کند، آن گاه سراسر حکمت و قدرت حق در کتاب بزرگ خلقت و کتاب کوچک و جمع انسان، در پنج جمله و عبارت خلاصه شد و به صورت وحی از زبان فرشته علم در فضای روح پاکش منعکس گردید و از آنجا در فضای آرام غار پیچید:

یا محمد اقرأ. این صوت از هر جهت به گوشش می رسد! و به هر طرف او را متوجه نموده! حال با بهت و اضطراب می گوید:

«ما أَقْرَأْتُكَ مَا بِكَارِءٌ؟» چه بخوانم من که درس نخوانده ام؟ باز صوت تکرار می شود:

(أَقْرَأْتُكَ مَا بِكَارِءٌ * رَبُّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * أَقْرَأْتُكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمَنِ * عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)

بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمان است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت.

در این جملات، اسرار خلقت و اهمیت قلم به او گوشزد شد و وظیفه و روش کار و دعوتش بیان گردید، از غار سرازیر شد. بدنش

می لرzd. عرق از پیشانیش می ریزد. خود را به خانه رساند، گفت مرا بپوشانید. دثار بر سر کشید و خفت! آهنگ آن کلمات موزون و محکم در گوشش بود که باز همان آهنگ با عبارات دیگر به گوشش رسید:

(یا أَيْهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَانْذِرْ) (یا أَيْهَا الْمَرَّمُلْ ...)

خواند مزمل نبی را زان سبب که بروی آی از گلیم ای بوالهرب

سرمکش اندر گلیم و رخ مپوش که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

در نگر این کاروان رهزاده غول کشتی بان این بحر آمده

هین برون بَر، ای امام المتقین این خیال اندیشکان سوی یقین

خیز و دردم تو به صور سهمناک تا هزاران مرده برخیزد ز خاک

از این قله کوه، قیام شروع شد؛ قیام ایمانی و علمی و قیام فکری و قلمی. عرب قیام کرد. شرق و غرب قیام کرد. موج ایمان و علم پیش رفت. غبار شرک و جهل را از روی افکار ملل پراکنده ساخت. همه را برپاداشت و استعدادها به کار افتاد. اروپای تاریک هم روش شد. نور علم دو مرتبه از آنجا به دنیا منعکس گردید! شعاع های ایمان و علم از این کوه به دنیای تارک تابید! این موج از دل این غار برخاست! حقاً کوه نور است! گرچه ظاهر آن سیاه و عبوس است.

چه خوب بود بالای این کوه دستگاه فرستنده ای بود و پیش از آن

که آیات قرآن از رادیوهای کشورها پخش شود از اینجا پخش می شد و در هر سال روز مبعث که روز قیام و نورباران است، آیات نخستین قرآن از اینجا به گوش دنیا می رسید! این کوه نخستین برج موجگیر بود و قلب و دستگاه فکری رسول اکرم از اینجا امواج الهام و صوت فرشتگان را گرفت و به دنیا منعکس کرد.

هر نقطه‌ای از این سرزمین خاطره‌ای برمی‌انگیزد

نزدیک غروب است و دل دره‌ها و دامنه کوه‌ها تاریک شده، اشعه آفتاب از کناره‌های دور افق و از روی تخت سنگ‌های سیاه و براق کوه‌ها، کم کم دامن زرین خود را جمع می کند. چشم را به هر سو که می گردانم، خاطراتی را برمی‌انگیزد! این خاطرات چشم را در جهت مخصوصی متوقف و پا را از حرکت باز می دارد.

گوشه مسجدالحرام از میان شهر از یکسو به چشم می آید. سمت مشرق، شعب و دره‌هایی است که خانه‌های بنی هاشم و شعب ابوطالب یا شعب علی که دو سال مسلمانان در آن حبس بودند و دو یا سه روز به اطفال معصوم و زنان شیرده غذا نمی رسید در آنجاها بوده!

غار ثور که جای اختفای رسول خدا و محل هجرت و مبدأ تحول تاریخ است، در میان زنجیره و شکاف کوه‌هایی است که رشته‌های آن به طرف جنوب غرب مکه ممتد است.

باز هم از مسجدالحرام

رفقا می گویند هوا تاریک است بر گردیم، می خواهیم به طرف مسجدالحرام سرازیر شویم ولی با کوچه‌های پرپیچ و خم و تاریک و گرمی هوا و زیادی سنگلاخ و کثافت، مراجعت مشکل است! وارد منزل شدیم. فرش و رختخواب و غذا و آب را با همت رفقا برداشته خود را به پشت بام بلند منزل رساندیم. سراسر بیابان و کوه‌ها را دامن ظلمت پوشانده، فقط وسط دره مکه نورباران است، چون عموم خانه‌های مکه چراغ برق ندارد. مسجدالحرام و اطراف آن، شب‌ها در پرتور نور برق‌ها بهتر دیده می شود. بانگ مؤذن از قلب مسجد برخاست و در میان کوه و وادی پیچید؛ الله اکبر، الله اکبر! با اذان‌های فارسی و اردبیلی خیلی فرق دارد. لهجه قوی و خالص عربی به یاد می آورد نخستین اذان را که از بالای بام این مسجد، از حنجره بلال خارج شد و روحیه مقاومت کفار و بت پرست‌ها و بت تراش‌ها را از میان برد. این بانگ ضربه‌ای بود که بت‌ها و عقاید باطل آن‌ها وارد آمد و این ندا، در دنیا هر چه پیش رفت و به هر جا رسید، بت‌ها را واژگون کرد و بت پرستی را درهم شکست!

در این جا آسمان نزدیک می نماید و ستارگان از هر جا فروزنده ترند، به نظر می رسد به این نقطه زمین، توجه مخصوصی دارند. در این قسمت از زمین، هم آهنگی خاصی میان آسمانیان و زمینیان وجود دارد؛ سیاحان افلک با لباس‌های یکرنگ نور! دامنکشان، دسته دسته از کنار افق ظاهر می شوند و برای طواف به گرد مرکز هستی،

در افق دیگر پنهان می گردند. طواف کنندگان با لباس یک رنگ احرام، از گوشه مسجدالحرام ظاهر می شوند. در مرکز رمز توحید، در گوشه مسجدالحرام ظاهر می شوند. در مرکز توحید، در گوشه دیگر از چشم نهان می شوند ...

در بالای بام، گاه به آسمان می نگریم و گاه به زمین. گاهی هم متوجه حرکات متناقض و بی مرکز مردم دنیا هستیم! دلم می خواهد بیایند و این انعکاس آسمان و جهان بزرگ را در زمین و هماهنگی موجودات ریز زمینی را با آسمان بزرگ بنگرنند! آن ها که درباره این طواف و سعی گیجند، درباره سعی و طواف آسمانیان گیج ترند:

نمی پرسی ز سیحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟

چه می جویند از این منزل بریدن؟ چه می خواهند از این ناآرمیدن؟

از این گردش بگو مقصودشان چیست؟ در این معبد بگو معبدشان کیست؟

ما هم روی به مسجدالحرام آورده و تکبیر نماز گفته با طواف کنندگان زمین و آسمان هماهنگ شدیم. نماز هم صورت دیگر طواف است که از تکبیره الاحرام شروع می شود و به سلام و تسليم ختم می گردد؛ نقل و احتیاجات بدن، ما را مثل همیشه به سوی دیگر متوجه ساخت و پرده ای روی این عالم نورانی کشاند؛ کته دم کشیده؟ آب قوری جوش آمده؟ آب و یخ به اندازه کافی داریم؟! و بعد از خوردن، سنگینی و خواب!

خور و خواب و خشم و شهوت غصب است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز مقام آدمیت!

اذان مسجدالحرام تار گوش را به حرکت آورد و به طلوع صبح و تجدید حیات بشارت می داد. از خواب برخاسته به آسمان و زمین و بالا و پایین می نگریم. همان وضع و هماهنگی ادامه دارد. ستار گان در مسیر خود، و طواف کنند گان در مدار خودند! نماز خواندیم، آفتاب بالا آمد و برای زیارت و طواف به سوی مسجدالحرام سرازیر شدیم. خانه ها و قهوه خانه ها و کوچه ها پر از جمعیت است، این روزها پرجمعیت ترین روزهای مکه است. به زحمت از کوچه ها می توان عبور کرد. غوغای حجاج و برق ماشین ها سراسر شهر و خلاط کوه و دره را پر کرده است. نزدیکی درهای مسجدالحرام، فشار جمعیت وارد و خارج، عبور را بسیار مشکل ساخته. مدتی طول کشید تا وارد مسجد شدیم. چهار سمت مسجد ایوان بلندپایه است که بر ستون های سنگی سفید قرار دارد. وسط فضای باز است. از ایوان ها تا نزدیک کعبه و محل طواف، راه ها سنگ فرش است و در فاصله میان این راه ها، باغچه مانندهایی است که از ریگ های الوان فرش شده، همین که آفتاب قدری بالا آمد، عبور از این قسمت ها با پای بر亨ه مشکل و تماشایی است! با نوک پنجه و پاشنه پا و جست خیز باید خود را به دایره طواف رساند. زمین دایره طواف و نزدیک بیت، چون پیوسته پر از جمعیت است زیاد داغ نمی شود.

در گوشه ای از قسمت سایه ایوان، به زحمت جایی پیدا کردیم تا

قدرتی استراحت کنیم. از درهای اطراف مسجد سیل جمعیت سرازیر است؛ زن و مرد، پیر و جوان، سیاه براق، و سفید شفاف ...

چشم ها به سوی کعبه و دست ها به طرف آسمان و دل ها پر از خشوع و ایمان است. در میان جمعیت تخته های حامل بیمارها که روی دوش و سر حمال ها حمل می شوند دیده می شود. بعضی با چهره زرد و اندام لاغر و مأیوس از زندگی بالای تخته نشسته اند، و چشمان کم نور خود را به سوی آسمان و خانه خدا می گردانند. بعضی خفته و مشرف به موتند. بعضی یکسره چشم از دنیا و امید به رحمت خدا بسته، جنازه اش را طواف می دهند. خواجه های حرم با قدھای بلند و عمامه و لباس های سفید و گونه های پر گوشت چروک دار و بی مو، با وقار مخصوصی جاروب ها به دست دارند و مراقب نظافت مسجدند. کثرت جمعیت اعراب بیابانی و حاجج آفریقایی و جاوه ای که بی اعتمای به نظافتند، کار نظافت را مشکل ساخته است. اطراف مسجد الحرام هم وسائل آب و طهارت آن طور که باید فراهم نیست!

این چهار دیوار که با سنگ های سیاه بالا آمده، و قسمت بالای آن را پرده ای پوشانده است، خانه خدادست! خانه ای است که به دست ابراهیم و اسماعیل ساخته شد و چهل قرن از تاریخ بنای آن می گذرد! همه دستگاه ها و بنیان ها مثل برف در مقابل حوادث تاریخ ذوب شده، این بنا چون کوه استواری باقی است!

آن روز در میان این دره جز این بنا نبود و سال ها گذشت تا آن که خانه ها ساخته شد و شهری پدید آمد، چند بار پیش از اسلام و بعد از آن

دیوارهای آن خراب و بار دیگر ساخته شده ولی بنیان همان بنیان ابراهیم است. روزگارها گذشت تا آثار جاھلیت و شرک، این خانه را آلوده ساخت و بت هایی که صورت اوهام بود در اطراف آن و میان بیت نصب شد اما سرانجام حقیقتی درخشید و اوهام را زایل و نابود ساخت.

سال فتح مکه است. مکه فتح شده، محمد ۹ بر شتو قصواع سوار است سربازان خداپرست و مؤمنش اطرافش را چون هاله گرفته اند. صنادید قریش و سران حجاز با شکست و سرافکنندگی پشت سر حرکت می کنند. رسول خدا هفت بار طواف نمود، آن گاه کلید را از عثمان بن طلحه گرفت. مردم مقابل درب کعبه جمع شده اند. درب کعبه را که از زمین مرتفع است گشود و وارد بیت شد. بت ها را با اشاره «جاءَ الْحُقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» (اسراء: ۸۱) سرنگون ساخت و صورت ها را پاک کرد. آمد مقابل درب ایستاد. اهل مکه همه سرافکنده و هراسانند، تا درباه آن ها چه فرمان دهد!

فرمود: چه انتظار دارید؟

با فروتنی و عجز گفتند: برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار مایی! جز خیر انتظار نداریم.

فرمود: همان که یوسف به برادرش گفت به شما می گوییم:

بروید، انتم الطلقاء؛ شما آزادید!

هراس ها از میان رفت. چهره ها باز شد. تبسم بر لب ها نشست؛ این

محمد است که پس از بیست سال زد و خورد بر ما دست یافت، همه را آزاد کرد! آن گاه خطبه‌ای خواند و آیه شریفه (یا آیه‌ای انسان اینا حلقناکم... إِنَّ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاُكُمْ...) را تلاوت کرد و فرمود:

افتخارات همه از بین رفت، لا- فَخْرٌ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَ لَا- لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ الَّذِي بِالْتَّقْوَىٰ تَمَامٌ افتخارات و خون‌ها و اموال جاهلیت زیر قدم من!

ما هم که امروز از نقاط مختلف آمده ایم و همه یکرنگ شده ایم، به حکم همان محمد ۹ است که آن روز در اینجا این سخنان را ایراد فرمود!

حجر الأسود، دست راست خدا برای بیعت

متوجه جمعیت انبوه شدم که در میان آفتاب با شور و عشق، اطراف خانه می‌گردند و تصرّع می‌کنند: چشم‌های واردین و طوف کنندگان به یک نقطه بیشتر متوجه است و اجتماع و شور در آنجا افزون است. آن نقطه رکنی است که حجرالاسود در آن است.

این سنگ سیاه که متلاشی شده و شاید پنجاه تکه است و به وسیله فلز به هم چسبیده و در میان قاب نقره در رکن قرار گرفته، چه اقبال بلندی داشته! در هر سال هزارها نفر باید یا آن را بپوشند یا با آن مصافحه کنند!

از زمان ابراهیم که آن را نصب نموده، همین طور مورد احترام و تعظیم است. قبائل و سران عرب و قریش پس از خرابی بیت و تجدید

بنای آن، برای نصب این سنگ نزدیک بود که شمشیرها بکشند و خون یکدیگر را بریزند تا افتخار نصب آن را ببرند! عقلای قوم گفتند: نخستین کسی که وارد بیت شد حکم باشد و نخستین وارد، محمد ۹ جوان نورس بود. چون حکمت از او خواستند عبا از دوش خود برداشت و سنگ را در میان آن نهاد و فرمود نمایندگان قبائل گوشه های عبا را بردارند! چون نزدیک به رکن رسید، خود سنگ را از میان عبا برداشت و در محل نصب نمود!

این ارزش و احترام برای آن است که از بهشت فرود آمده؟

سنگی است که ابراهیم بالای آن ایستاده؟

آدم از بهشت در بیابان هند بالای آن فرود آمده؟

گوهر درخشانی بوده که دست گناهکاران و آلودگان، سیاهش نموده؟

فهم این سخنان مشکل است! نه ابراهیم بر یک سنگ مخصوص ایستاده، نه آدم بر یکی فرود آمده و سنگ درخشان هم فراوان، و آمدن از بهشت چسان است؟!

سخن محکم و رأی قاطع همان است که در احادیث صحیح آمده:

«استلموا الرَّكْنَ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ»

همان طور که خانه رمز حق و طواف تغییر محور حیات است، این سنگ دست راست خدا برای بیعت با حق و وفای به عهد می باشد. رکن مفصل میان گذشته و آینده زندگی است. اینجا برای انسان مادی، محل تعهد برای خدای بزرگ است که به این صورت قرار داده شده؛ سنگی نصب گردیده که فاقد ارزش مادی و نمونه حق و تعبد مطلق باشد تا

هیچ هوسمی را بر نینگیزد، فقط توجه به خدا بر گردد و از اینجا محور حیات بگردد و طواف شروع شود؛ از هوس‌ها و شهوت‌ها رو گرداندن، همان به خدای رو آوردن است (فَإِنَّمَا تُوَلُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (بقره: ۱۱۵)

بسکه هست از همه سو وز همه رو راه به تو به تو بر گردد اگر راه روی بر گردد

طواف از همین جا شروع می‌شود. کشش جاذبه شهوت و تصمیم به دفن آن و تقویت جاذبه حق، حرکت طواف را ایجاد می‌کند. چنان که دو قدرت جاذبه و دافعه مدارات بزرگ را پدید آورده!

فرموده‌اند: دست خدادست با آن مصافحه کن، اگر نتوانستی بوس، اگر نتوانستی به آن دست رسان، و اگر نتوانستی به سوی آن اشاره کن و بگو:

«أَمَانَتِي أَدْيُّهَا وَ مِيثَاقِي تَعاهَدْتُهُ لِيَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاتِ ...»

ما هم که در سایه ایوان مسجد نشسته و به هزاران طواف کننده می‌نگریم، می‌خواهیم برویم و تجدید عهد با دست خدا کنیم و در زمرة طائفان قرار گیریم. آفتاب سوزان از بالای سر، و سنگ‌ها و شن‌های داغ از زیر پا تصمیم را سست می‌نماید و وظیفه را سخت می‌نمایند. انسان با هر وظیفه کوچک و بزرگ که رو به رو شود، چنین مشکلاتی در سر راه خودنمایی می‌کند ولی با تصمیم چند قدم که پیش رفت، می‌نگرد که بیشتر نمایش وهم و شیطان بوده! رفقا برخیزید تا تجدید عهد نماییم و به منزل برگردیم:

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق دیگر فروتنی به در کبریا کنیم

دارالشفای توبه نبسته است در هنوز تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم

روی از خدا به هر چه کنی شرک خالص است توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

چند آید این خیال و رود در سرای دل تا کی مقام دوست به دشمن رها کنیم

چند قدمی که نزدیک رفتیم، بدن با تابش آفتاب خو گرفت و پا با سنگ های داغ آشنا شد! خود را به حجر الأسود نزدیم کردیم و در دایره طوف درآمدیم. پس از آن به مقام ابراهیم نزدیک شدیم؛ (وَاتَّحَّذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَيَّلِي) اینجا محلی است که ابراهیم برای خدا قیام کرد و ما هم با قیام نماز از آن قائم پیروی می نماییم.

سعی و هروله

آن گاه از طرف باب الصفا که راه طرف منزل است، خارج شدیم، چون خود سرگرم سعی نیستیم وضع عمومی سعی کنندگان بیشتر جالب است. در اوائل، محل سعی فضایی از هر طرف باز بوده ولی فعلًا دکان ها از دو سمت آن را تنگ نموده و از بالا هم بیشتر آن پوشیده شده و

این از مهمترین خدمات ملک به مکه است از زمان تسلط بر حجاز؛ چنان که در بالای سر پوشیده، با آب و تاب تذکر داده شده!

در این قسمت از اعمال حج تراحم زیادتر است، چون پیوسته در دو جهت متقابل در رفت و آمدند. در هر حال عموم حجاج متوجهند که در اعمال، مزاحم یکدیگر نباشند، ولی از اعراب نجدی و بدouی باید حریم گرفت، دسته جمعی با سرعت حرکت می کنند و هماهنگ می گویند:

رَبِّ اغْفِرْ، اَنْ لَمْ تَغْفِرْ مَنْ ذَا تَغْفِرْ

«خدایا! بیامرز، اگر ما را نیامرزی پس چه کسی را می آمرزی!»

در چهره و حرکات همه خشوع ایمان هویدا و زبان ها به ذکر خدا و طلب مغفرت گویاست:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ...» (بقره: ۲۰۱)

چون مقابل مناره و علامت مخصوص می رستند، پاهای را سریع تر بر می دارند و بدن را سبک تر حرکت می دهند تا به حد دیگر برسند؟ خوب محسوس است که اشخاص تمام تار و پودی که از عادات و خودپسندی ها به خود تینده اند و خود را در آن گم کرده اند، در این حال گسیخته می شود و آنچه به خود بسته اند، در این حرکات در حال جدا شدن است. این خانه تکانی خانه دل و درون است تا آنچه از گرد و غبار دنیا و آمال و رنگ های آن در داخل نفس وارد شده زایل گردد؛ گرچه از سرحد حريم میقات، کلاه و عمامه افتخارات و لباس امتیازات زایل

شده، ولی از آنجا که این شعارها و امتیازات به تدریج ضمیمه فکر شده، شخص در هر حال، در خواب و بیداری، در برهنه‌گی و پوشش خود را با آن می‌نگرد و این عوارض جزء ذات شده است.

آن مرد سیاسی و اقتصادی و روحانی، در هر حال که هست و به هر جا که می‌رود، امتیازات و علاقه‌ها و بند و بیل‌ها و شعارهایی را که به خود بسته، با خود می‌برد.

آن کس که خود را در لباس و نشان سیاستمداری درآورده و خود را محور اجتماع می‌پندارد، آن افسری که در پاگون و نشان غرق شده، آن تاجری که تجارتخانه و بانک و اعتبارات و ثروت را با شخصیت خود حمل می‌کند، آن روحانی که با لباس گشاد حرکات آهسته، خود را مظہر کامل دین و نماینده تام الاختیار خدا و انبیا می‌داند! و ... چون لباس و کلاه، که نماینده شغل و امتیاز است، از او گرفته شد تا حدی به ذات خود و حقوق خلق و خالق پی می‌برد و چشمش باز می‌شود ولی چون این عوارض به تدریج ضمیمه با روح گردیده، محتاج به تکان شدیدتر است تا این قالب‌ها خرد شود و بینی تجبر و تکبر ساییده گردد؛ قال السعی مذله للجباره

عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله ۷ يقول: «ما من بُقَعَهٖ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِن السَّعْيِ لِأَنَّهُ يُذَلُّ فِيهَا كُلُّ جَبَّارٍ».

در این حریم خانه خدا، محسوس است که تکبرها و غرورها می‌ریزد، کسانی که عمری به گوشه کفش و کجی و راستی کلاه خود توجه داشتند، در خیابان و بازار و در محل انتظار چند قدمی ممکن نبود بدوند یا سبکبار بجهند، در اینجا سر از پا نمی‌شناشند. سروپای برهنه،

ژولیده، غبارآلوده، گاه آهسته و باوقار، گاه به سرعت و سبکبار راه می روند و می دوند، حقیقتاً سعی است! و بدون سعی، عبودیت نیست و بدون عبودیت هیچ تحولی روی نخواهد داد:

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

به سعی ای آهنین دل مدتی باری بکش کاهن به سعی آینه گیته نما و جام جم گردد

کبائر سهمگین است در ره مانده مردم را چنین سنگی مگر دائم به سیلاپ ندم گردد

گویا اعمال حج و مره هر یک مقدمه برای دیگری و آن دیگر مکمل پیشین است.

احرام، چشم را به حقوق خل و خالق تا حدی باز می نماید و متوجه عهود خدای می سازد.

استلام حجر، تعهد و تصمیم است.

طوف، تغییر اراده از خود به خدا و انجام عهود است.

نماز در مقام ابراهیم، چون ابراهیم برای قیام به وظایف است.

سعی، درهم شکستن و ریختن تمام عوارض و خودبندی ها و سرعت گرفتن در انجام وظایف است:

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سرآچه ترکیب تخته بند تنم!

آثار مناسک حج به حسب استعداد افراد است

این شبهه در خاطرها می آید که: نه این نتایج در عموم حجاج محسوس است و نه این اسرار مورد توجه! چنان که اشاره شد، اگر این اسرار مورد توجه باشد، روح تعبد ضعیف می شود، و آنچه منظور است تعبد است.

از هزارها مؤسسه علمی و تشکیلات تربیتی و تأسیس بوستان ها و زحمات باغچه بان، مگر چند مرد علم و هنر و چند گل زیبا به دست می آید؟ ولی همان اندک، زیاد و پرارزش است. خسaran آن گاه است که نتیجه صفر باشد! این اعمال و مناسک حج کم و بیش هر کس را تغییر می دهد و آثار آن به حسب استعداد نفوس باقی می ماند. آنچه آثار خیر و ایمان و صلاح و تقوا و خدابرستی و خدمت مشاهده می شود، از ثمرات آن است. در این میان ممکن است در نفوosi اثر آن ناچیز باشد یا به عکس نتیجه بخشد؛ (وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا).

گر از برج معنا بود سیر او فرشته فرو ماند از طیر او

اگر مرد لھو است و بازی و لاغ قوی تر شود دیوش اندر دماغ

پریشان شود گل به باد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

قال ۹: «إِنَّ الْحَاجَ يَعُودُ كَيْوَمْ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَيَعُودُ مَغْفُورًا لَهُ».

با آن که دست قدرت علم، مواد و عناصر ترکیبات تکوینی را تجزیه نموده و مقدار و آثار هر عنصری را به دست آورده، از فهم اسرار ترکیب و حیات و آثار آن همی عاجز است! اسرار و آثار ترکیبات تشریعی، مثل تکوینی، آن طور که هست، در دسترس فکر انسان قرار

نگرفته است. هر چه در این اسرار این ترکیب اجتماعی حج بیندیشیم به عمق آن نمی رسیم! چیست آن نیرویی که این مردم و عناصر مختلف را با هم ترکیب نموده و چه آثار و خواصی از این ترکیب ظاهر می شود و این حرکات طواف و سعی تا چه حدّ روح اجتماع و فرد را برای همیشه پیش می برد، از حوصله فکر و چشم انداز عقل ما بیرون است.

هوا گرم، راه دور و فکر خسته است، باید به منزل برگردیم. از میان جمعیت سعی کنندگان بیرون آمدیم و عرق ریزان به طرف منزل می رویم.

خاطرات دو مسجد؛ جن و رایه

عصر است، دره مکه را سایه گرفته، اندکی هوا ملایم شده است. از آثار کوه و دشت اسرارآمیز مکه آنچه در دسترس است و می توان به سهولت و از نزدیک مشاهده نمود، قبرستان تاریخی مکه است که به نام های مختلف اسم برده می شود؛ قبرستان قریش، ابوطالب، بنی هاشم، المعلاه. به طرف شمال شرقی مکه به راه افتادیم. از کوچه های سراشیب و پرجمعیت گذشتیم تا به خیابان های مسطح و باز وسط وادی رسیدیم. در طرف غرب خیابان به مسجدی رسیدیم که مردم برای نماز و وضو در آن رفت و آمد داشتند. ساختمان آن چهار دیوار ساده و سرپوشیده مختصری است که بر ستون هایی قرار گرفته و محلی برای وضو و تطهیر دارد. فرش آن چند قطعه حصیر است. این سادگی در تمام مساجد حجاز دیده می شود. در نزدیکی آن نیز یک مسجد دیگر

مانند همین است. بودن این دو مسجد در نزدیکی مسجدالحرام موجب تعجب است! برای چه ساخته شده؟ نام آن بیشتر موجب تعجب شده؛ «مسجد الجن!» یعنی چه؟ بعد معلوم شد این مسجد و مسجد نزدیک آن که به نام «مسجد الرایه» است، برای تذکر دو امر تاریخی است:

مسجدالجن در محلی بنا گردیده که سوره جن در آن نازل شده.

و مسجدالرایه در موضعی است که پرچم رسول اکرم هنگام فتح مکه در آن نصب گردیده است.

گویا سوره جن در موضع مسجد جن نازل شده، آن گاه که پیامبر خدا از سفر جانگذار از طائف برمی گشت وقتی ابوطالب و خدیجه چشم از دنیا پوشیدند و عده‌ای از مسلمانان به حبسه هجرت کردند، امنیت از رسول ۹ سلب شد و او اندیشید که به سوی طائف برود، چون مردم باشخصیت و خانواده‌های شریف و مهمان نوازی در این شهر سراغ داشت که شاید عصیت آنان کمتر از مکیان خشن و متعصب باشد، لاقل اگر به او نگردوند، از راه مهمان نوازی شاید در پناهش گیرند!

طائف

شهر طائف در مشرق مکه واقع است. این شهر مرتفع و سبز؛ مانند خالی است در چهره سفید و براق جزیره العرب! بی شباهت نیست به شهر طبس در میان کویر سوزان مشرق ایران. دارای عمارت

ساده‌ای است که در وسط باغ‌های سبز قرار گرفته. مردم آن چون از هوای لطیف و مناظر زیبا و ثمرات طبیعت بهره مندند، طبعشان ملایم و اخلاقشان نرم تر از دیگر مردم جزیره است.

رسول اکرم ۹ به امید کرامت خُلقی مردم این شهر، بیابان‌ها و بلند و پستی‌های میان مکه و طائف را به اتفاق زید پیمود تا به طائف رسید. مردمان با شخصیت و مهمان نواز طائف، برادران عبد یا لیل، مسعود و حبیب پسران عمر و بن عمیر ثقیل بودند، به سوی آنان رفت و آیات وحی را بر آنان تلاوت کرد و به اسلام دعوتشان فرمود، هر یک جوابی گفتند:

یکی گفت: جامه کعبه را ربوده یا دریده باشم اگر تو پیامبر باشی! دیگری گفت: خدا کسی برای رسالت خود جز تو نیافت؟!
برادر سوم ملایم تر گفت: من به تو جوابی نمی‌گویم؛ اگر پیامبر باشی برتر از آنی که به تو سخنی گویم و اگر دروغ می‌گویی با تو چه سخنی گویم؟!

در عوض پذیرایی، او باش را بر آن حضرت شوراندند، فریاد می‌کشیدند: ای ساحر، دای دیوانه! می‌خواهی در میان ما فتنه برانگیزی و دین ما را دگرگون سازی؟!

به این اندازه هم نایستادند، سنگبارانش کردند؛ از ساق‌های پایش خون جاری شد، سر زید شکست.

با بدنه خسته و خاطری فرسوده! از کوچه باغ‌های طائف بیرون

آمد؛ در کنار دیوار بوستانی نشست آن بوستان از آن عتبه و شیبه، اشرف زادگان مکه و دشمنان سرسخت دعوت اسلام بود و آن دو نفر در بستان ناظر این وضع بودند، دل سنگشان بر حال محمد مؤثر شد و عرق خویشاوندیشان بجنیید، به غلام مسیحی نینوایی خود، که عداس نام داشت، دستور پذیرایی دادند. غلام در میان طبق چوین مقداری خوش انگور چید و به نزد آن حضرت آورد، غلام باهوش در حرکات و چهره گرفته و چشمان درخشنان آن حضرت دقت می کرد. چون آن حضرت دست به طرف خوش انگور برد، گفت: بسم الله الرحمن الرحيم. این جمله چون برقی در فضای تاریک آن دیار از مقابل چشم غلام گذشت.

پرسید: این چگونه سخنی بود که از کسی نشنیده ام؟؟

فرمود: تو از کدام سرزمینی و چه دینی داری؟

عرض کرد: نصرانی و اهل نینوایم.

فرمود: از قریه آن مرد صالح؛ یونس بن متی می باشی؟

غلام گفت: او را چه می شناسی؟

فرمود: برادر من و مانند من پیمبری بود که قومش آزارش نمودند!

غلام بی اختیار به دست و پای آن حضرت افتاد. عتبه و شیبه که از دور به او می نگریستند گفتند: غلام را ربود!

از آنجا بیرون آمد و در بیابان تاریک میان طائف و مکه با دلی خسته و خاطری شکسته، با خدای خود مناجات می کرد:

پروردگار! از ضعف و شکستگی خود و بسته شدن درهای امید به درگاه تو می‌نالم. تو ارحم الراحمین و پناه بی‌پناهانی.

بارالها! جز به درگاه عظمت تو به کجا روی آرم؟ به دشمنی که مرا می‌راند یا به دوستی که بر من روی ترش می‌کند؟!

در تمام این دشواری‌ها، از آن اندیشناکم که مورد بی‌مهری تو باشم، دیگر باکی ندار. پناه می‌برم به نور وجه کریم که تاریکی‌ها از آن روش‌شده و کار دنیا و آخرت سامان یافته، از آن که غضب تو بر من نازل شود ...

در بیابان آرام بطن نخله با سوز جگر نماز می‌خواند و آیات قرآن تلاوت می‌کرد و مناجات می‌نمود. پریان که چون باد صرصر از میان پرده ظلمت عبور می‌کردند، آیات قرآن متوقفشان داشت! گوش دادند؛ مانند امواج الکتریسته، آیات را گرفته و به دیگران رساندند؛ (إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّنَا بِهِ ...)

در این مکان که به نام مسجد الجن است، در زیر شهر خشمگین که پیامبر رحمت را از خود رانده و در بیابان‌ها سرگردانش نموده، سوره جن نازل شده!

در نزدیکی مسجد جن، مسجد رایه است، بیش از دوازده سال از خاطرات مسجد الجن نگذشته است که در چند قدم آن طرف تر پرچم فتح به اهتزاز درمی‌آید. ده هزار مرد دلاور و مجّهز به ایمان، این کوه و دشت را پر کرده‌اند، بانک تکبریشان دل‌های سخت مکیان را از جا کنده و برق شمشیرشان چشم‌ها را ربوده است! دل در دل اهل مکه باقی

نمانده، همه هراسناک و شرمدارند. هر کس پناه و شفیعی می جوید و برای عذر خود لغت و جمله ای در نظر می گیرد:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَأَعْزَّ بُجْنَدَهُ ...»

تكلیف مسلمانان با این بدعت گذاران چیست؟!

از کنار این دو مسجد عبور کردیم، چند قدمی که به طرف شمال می روی قبرستانی به چشم می آید که در دامنه سراشیبی قرار گرفته. شمال و غرب آن را کوه محصور نموده است. طرف شرق، جاده و خانه هاست تا دامنه کوه. طرف جنوب متصل به خانه های مکه است. اطراف باز آن را با دیواری محصور نموده اند و درب آن را گاهی باز می کنند.

در اوایل نهضت وهابیت، رفتن به این مکان ممنوع بوده و در سال های اخیر، در موسم حج، طرف عصر تا موقع غروب و وقت نماز باز است، اما مأموران مراقب اند که کسی قبرها را نبوسد! و چون غروب شد با خشونت همه را بیرون می کنند.

قبور، محل تذکر و تتبّه و مرکز اتصال گذشته و حال و موت و حیات است. اجساد در قبر خفته، که محل توجه اروح اند، ظاهر را به باطن و دنیا را به آخرت ربط می دهند، به این جهت زیارت قبور و طلب مغفرت نه تنها مع نشده است، بلکه به آن تأکید شده و جزء مستحبات می باشد.

پیامبر خدا ^۹ بعد از آن که جمعی از مسلمانان در بقیع دفن شدند، به قبرستان بقیع و بر سر قبر عثمان بن مظعون می آمد و طلب

مغفرت می نمود و با آنان سخن می گفت. این قبرستان کهن، از زمان جاهلیت تاریک عرب تا فجر و طلوع اسلام را از مقابل چشم می گذراند؛ مردمانی در این دامنه در زیر توده های خاک ختفه اند! که دچار تاریکی دیجور بت پرستی و عصبیت ها و جنگ ها و نخوت های جاهلیت بودند. چند روزی در میان گرددادهای شهوات و طوفان های جاهلیت به خود پیچیدند و رفتند؛ تا زمان عبد مناف و عبدالطلب که آثار فجر و طلوع اسلام را در افق تاریک دیدند؛ تا ابی طالب و خدیجه که نور وحی را مشاهده کردند و خود برقی بودند که راه را روشن و در آن سمت افق غروب کردند؛

آن که آمد در غم آبد جهان چون گردداد یک دو روزی خاک خورد، آخر به خود پیچید و رفت
یاد آن کس خوش که چون برق از گریبان وجود سر برون آورد و بر وضع جهان خندید و رفت

علام و آثاری برای شناختن قبور باقی نیست. علاوه بر آن که ساختمان ها و گنبدهای تاریخی را از میان برده اند، کاشی های ظریف و سنگ ها را نیز درهم شکسته اند! با انضمام قطعه سنگ ها بعضی از خطوط، که آیات قرآن و نام صاحب قبر است، خوانده می شود! می گفتند: این قبر عبدالطلب، آن قبر ابی طالب و آن طرف قبر خدیجه است.

بالای هر قبری خاطراتی برانگیخته می شود:

عبدالطلب پیرمرد بزرگوار و کریم مکه بود که نواده یتیم خود را در جایگاه مخصوص خود می نشاند و با آن طفل مانند یک مرد

سال خورده رفتار می کرد. پیامبر خدا ۹ چند سالی از دوره طفولیت را در آغوش و روی دست و شانه عبدالملک به سر برد.

ابوطالب عمومی بزرگوار و پدر امیر مؤمنان علی است که تا زنده بود از پیامبر دفاع کرد.

خدیجه، نامی است که هر مسلمانی بوی مادر مهربان را از آن استشمام می کند؛ مادری که همه چیز خود را در راه خدا داد تا طفل اسلام بنیه گرفت! این مادر، مادر دیگری از خود باقی گذارد که مادر همه امامان و سرآمد زنان جهان است. هر وقت نام خدیجه به گوش پیامبر می رسید، رنگش افروخته و اشک در چشمانش دور می زد؛ آ خدیجه! آن وقت که تنها بودم یارم بود. هر وقت اندوهناک می شدم تسلیتم می داد. هر وقت خسته می شدم تقویتم می کرد. اوّل راز نبوت را با او در میان نهادم. زنان مکه ترکش گفتند. مردم از وی رو گردانند. مالش را داد، آه چه شب ها که با یگانه دختر عزیزش گرسنه خوابید و شیر در پستانش خشک بود، مکه چهره اش را بر او ترش کرد ولی او چون افق را روشن و نام خود را بلند و فرزندان مجاهد خود را در شرق و غرب سرافراز می نگریست، همیشه تبیه می بر لب داشت و چهره اش باز بود! چرا این فرزندان خشک و خشن اثر قبر او را از میان برند؟! از این قبر، نور ایمان و نسیم رحمت و مهر مادری به مسلمانان می رسد.

اگر میان مسلمانان، مردم عوامی هستند که از صاحبان قبور حاجت می طلبند و به قبور اولیا نیاز می برنند، علت آن نقص در تربیت دینی و بی اطلاعی از تعالیم قرآن و اولیای اسلام است و بی اطلاعی

مسلمانان نتیجه حکومت‌های خودپرست و جهل پرور است که مانع رشد مسلمانان می‌باشد. آثار قبور چه تقصیر دارد؟

اگر از میان بردن آثار قبور برای آن است که در صدر اسلام و عصر نبوی این آثار نبوده، پس از بدع است و باید از میان برود، پس بسیاری از مستحدثات به عنوان بدعت باید از میان برود! سلطنت قیصری و کسری و کاخ نشینی. منابع عمومی مسلمانان را در انحصار درآوردن و از حجاج باج گرفتن و مسلمانان مظلوم را به روز سیاه نشاندن و پول‌های مسلمانان را مثل سیل به جیب ییگانگان ریختن و کالاهای اجنبی را ترویج کردن و ... آیا این‌ها از سُت است؟!

تکلیف مسلمانان با این بدعت گذاران چیست؟ همان تکلیف را دارند که مسلمانان با ایمان و غیوری مانند ابادر و عمار و اهالی مصر و عراق نسبت به خلیفه سوم روا داشتند! با آن که یک هزارم این بدعت‌ها را خلیفه سوم نداشت!

نژدیک غروب است و چهره سیاه شرطه خشن و جاہل نجدی گرفته شده و از توجه مسلمانان به قبور و تلاوت سوره حمد، که بین آن‌ها ایرانی، عراقي، مصری و پاکستانی دیده می‌شود، عصبانی است. اگر بیرون نرویم با کمال ادب! چوب و ناسزا نشار ما خواهد کرد.

اختلاف بر سر اول ماه و ورود آیت الله کاشانی به مکه

تقویم‌های ایران روز شنبه را اول ماه می‌دانند، منتظریم تا در اینجا چگونه خواهد شد؟ ناگاه از طرف حکومت اعلام شد که شب پنج شنبه

ماه دیده شده و ثابت شده است که روز پنج شنبه اول ماه است؛ این خبر میان حجاج ایرانی هیجانی ایجاد نمود، اختلاف آن هم دو روز! چه باید کرد؟ گفت و گو میان عموم حجاج درباره تکلیف حج است. آن‌ها به اهل علم مراجعه می‌کنند، اهل علم چه جواب بگویند؟

در این بین شنیده شد آیت الله کاشانی وارد مکه شده‌اند، جمعی ساده لوح از این جهت خوشحال و امیدوارند که ایشان می‌توانند اختلاف را حل کنند یا حکومت را از رأی که داده منصرف سازند یا حجاج را برای تکرار عمل آزاد گذارند!

برای ملاقات ایشان از منزل بیرون آمدیم، از کاسب و مأموران دولت سراغ ایشان را می‌گرفتیم، با آن که ایام حج همه شخصیت‌ها در مکه تحلیل می‌روند، امّا ورود ایشان برای عموم محسوس بود! ما را به اداره امن عam راهنمایی کردند. از مسجدالحرام عبور کردیم و از رئیس اداره، محل آیت الله را پرسیدیم، او شرطه‌ای را با ما همراه کرد؛ نزدیک یکی از درهای بیت اتاق‌هایی است که مقابل آن عده‌ای نظامی ایستاده‌اند. از پله‌ها بالا رفتیم و وارد اتاق شدیم. آیت الله کنار درهایی که مشرف به خانه است نشسته‌اند. معلوم شد از همانجا ما را می‌دیدند و انتظار داشتند. پس از احوال پرسی، راجع به اختلاف ماه با ایشان بحث کردیم. بعضی همراهان ایشان گفتند: ماه در شب جمعه، در بعضی نقاط ایران دیده شده. بعضی هم ادعای رؤیت نمودند.

در این بین چند نفری که از طرف ایشان به ملاقات ولیعهد سعودی رفته بودند، از وضع ملاقات و تشریفات صحبت می‌کردند.

منتظر بودیم بدانیم از این ملاقات برای امور بین المللی- اسلامی یا اصلاح امر حاج و حجاج ایرانی چه نتیجه‌ای گرفته‌اند، ولی بیشتر تعریف اتاق و خانه و کیفیت پذیرایی بود! یکی از ملاقات‌کنندگان می‌گفت:

«جات خالی بود فلانی، هوای اتاق و لیعهد مثل دربند خنک بود!»

حرکات بعضی از همراهان چنان زننده بود که مأموران سعودی را متوجه خود می‌کرد. چه باید کرد؟ آفت بیشتر به میوه‌های شیرین می‌رسد!

ظهر شد و بانگ اذان از دل مسجد الحرام برخاست! دو اثر صفوف در مدت چند دقیقه پشت هم منظم گردید. مسجد تا راهروها پر شد. بعضی از مأموران که وظیفه شان مراقبت از آیت الله بود از همین جا اقتدا کردند. به جا بود، چنان که در دستورات ائمه طاهربین: هست، ما هم به صفت جماعت می‌پیوستیم! ولی نشستیم تا نماز تمام شد. بعضی از مأموران با تعجب نگاه می‌کردند. از آیت الله درخواست نمودم که بلافضله برای نماز برخیزند و ایشان برخاستند. عده‌ای از حجاج ایرانی هم با ما به راه افتادند. مأموران انتظامی سعودی هم راه باز می‌کردند. وارد مسجد شدیم. عده‌ای از حجاج مصری و غیر مصری ایستاده، تماشا می‌کردند. ما مشغول نماز شدیم. حجاج آیت الله را به یکدیگر نشان می‌دادند؛ از این توجه و احترام و نام و آوازه برای نزدیکی مسلمانان و از میان رفتن سوء تفاهمات، استفاده‌های خوبی ممکن بود بوده شود، ولی ایشان دچار نقاht و فشارهای فکری

بودند، اطرافیان عاقل و صالح ایشان هم در اقلیت بودند!

کوچ بزرگ!

امروز که پنج شنبه و به حسب اعلام حکومت سعودی، روز ترویه و هشت ذوالحجه است، باید آماده احرام و حرکت به سوی عرفات شویم و از آنجا به مشعرالحرام و منا برگردیم تا بعد از طواف و سعی، عمل حج را، که یکی از اركان اسلام است، به پایان رسانیم. در زمان های گذشته این راه را با شتر و پیاده می پیمودند و پیشتر از آن، متحمل زحمت حمل آب هم می شدند ولی امروز با قناتی که به همت مردانه زیبده! زن هارون کشیده شده، اگر کارکنان دولت مانع نشوند و به قیمت جانفروشند، آب در عرفات و منا به آسانی به دست می آید. اشکال رفت و آمد به عرفات و منا هم با روزافزون بودن وسائل نقلیه، کمتر از زمان های سابق نیست! چون وسائل حمل و نقل و چادر به دست دولت است و کسی به اختیار خود نمی تواند فراهم سازد!

دویست ریال، قریب چهارصد و پنجاه تومان برای یک چادر در عرفات و منا باید داد که بیش از دوازده نفر باید از آن استفاده نمایند. گاهی از یک چادر پول دو چادر هم گرفته می شود! برای کریه از مکه به عرفات و بازگشت به منا و مکه، که مجموعاً بیش از هفت فرسخ نیست، برای هر نفری یک دینار (قریب بیست تومان) باید داد! ما هم این پول ها را تحويل مطوف داده ایم.

بعد از ظهر پس از نماز، در مسجدالحرام محرم شدیم / در فضای

یکی از کوه های مکه، مقابل محل مطوف جمع شده، منتظر وسیله حرکتیم. قدری از شب گذشت نام ما را خواندند، با اثاث لازم و سبک سوار کامیون شدیم. ماشین از کوچه های تنگ و خلال ماشین های زیاد، به زحمت رد شد. از میان دو رشته کوه شرقی و غربی، قدری به طرف شمال رفت، آن گاه به طرف دست راست و به سوی مشرق پیچید. بانگ ذکر و تلیه و تکبیر و نیز نعره و بوق ماشین ها در میان شن زار و پست و بلندی دره ها، کوه و دشت را پر صدا کرده است! شعاع مضطرب چراغ های ماشین از پایین، نور آرام و سرد ماهتاب از بالا، بر سینه و خلال کوه های سیاه و مهیب آرام و پیکر سفید احرام پوشان متحرک تاییده، سکوت عمیق کوه های سیاه طبقات الارضی با حرکات بی قرار رهروان خداجو، منظره مهیبی از سکوت و حرکت پدید آورده است! ماشین ها در طول و عرض یکدیگر، از زمین های شن زار و روی تخته سنگ ها و از خلال کوه های منا پیش می روند، ناگاه به فضای بلند و بازی رسیدیم.

عرفات

تا چشم کار می کند، چادرها پهلوی یکدیگر دیده می شود! اینجا بیابان عرفات است. ماشین از میان چادرها گذشت، تا در محلی که چادرهای مطوف ما زده شده بود ایستاد. با لباس سبک احرام، چابک از ماشین پیاده شده چادری را اشغال کردیم. روی بوته های خار و خاک نرم، بساط پهن کرده و همه چیز داریم. آنچه نداریم آب است. صدای

آب فروش ها مثل ناله مستانه گربه های نر، از دور به گوش می رسید؛ «آی مای!» از بس از صبح تا نیمه شب این صدا را در کوچه های مکه شنیده ایم از دور به آن آشناییم. درحالی که چوبی روی شانه گذارده و دو طرف آن دو سطل آب آویزان کرده، نزدیک آمد؛ چند؟ سه رسال! آخرش دو ریال.

پس از ادای نماز، از چادر بیرون آمدم. ماه و ستارگان از بالا نورافشانی می کنند. این بیابان از چادرها و احرام پوشان، سراسر سفیدپوش است. از میان چادرها و از اعماق بیابان مانند کندوی زنبور عسل همهمه ذکر و دعا شنیده می شود. دلم می خواهد تا صبح در میان این چادرها که هزارها مردم مختلف و یک رنگ را دربردارد، راه بروم ولی جرأت آن که چند قدمی دور شوم ندارم، چون ممکن است که دیگر چادر را پیدا نکنم!

شب نهم مستحب است که حاجیان در منا باشند، ولی این سنت رعایت نمی شود. حاجیان هم از خود اختیاری ندارند! در عرفات، واجب توقیف از هنگام زوال تا غروب آفتاب است. رکن توقف نمودن بین زوال و غروب است، گرچه چند دقیقه باشد اگر واجب ترک شود معصیت است و اگر رکن عمدتاً ترک شود حج باطل است.

طلوع فجر و بانگ اذان، مانند شپور جنگ در اردوگاه های بزرگ، در میان چادرها جنب و جوشی پدید آورد. در تمام بیابان دسته دسته صفوف نماز تشکیل شد؛ کم کم آفتاب بالا آمد. شدت تابش عمودی آفتاب چشم را می زند. هوا به شدت گرم شد به طوری که بیرون آمدن از

چادر خطرناک است! بیشتر بیماری‌ها و تلفات حج از عرفات شروع می‌شود و کمتر پیش آمده که حجاج مبتلا به بیماری‌های واگیر بشوند.

اگر خدای نخواسته این گونه بیماری‌ها پدید آید، با آن اجتماع درهم و هوای گرم و نبودن وسائل بیشتر، حجاج را درو می‌کند. استعداد بیماری در اشخاص، از آغاز مسافرت شروع می‌شود؛ مراعات ننمودن غذا، خوردن گوشت، از دست دادن بنیه از جهت حرکت و زحمت زیاد برای انجام واجبات غیر لازم، افراط در خوردن آب یخ که موجب اختلال جهاز هاضمه است، به خصوص یخ‌های مکه که گویا برای رساندن یخ مواد شیمیایی با آب مخلوط می‌کنند، این علل مقاومت مزاج را ضعیف می‌کند. گرفتاری دیگری از عرفات عارض حجاج می‌شود که مزید بر علت می‌گردد و آن خودداری از قضای حاجت است؛ در عرفات، مشعر و منا.

در عرفات، در میان چندین چادر یک مستراح وقت پرده‌ای تهیه می‌کنند که زود پر می‌شود و باد از میان می‌برد؛ در زندگی عربی این موضوع بسیار عادی است.

بسیار دیده می‌شود که اعراب در مقابل جمعیت نشسته و با خاطر جمع مشغول انجام وظیفه اند! ولی برای دیگر حجاج این کار مقدور نیست و دولت هم از جهت سختی! به این امر اهمیت نمی‌دهد و گرنه ساختن چند مستراح، که گودالی استو دیوار سنگی، چیز مهمی نیست تا برای همیشه حجاج راحت باشند. در مشعر و منا این مستراح وقت هم نیست. ضعف بنیه، اختلال و ضعف هاضمه، مسمومیت

مزاج و گرمای شدید عرفات موجب نوعی بیماری می‌شود به نام «گرمایش گرمازدگی» که اگر دیر به بیمار بررسند و به وسیله یخمال نمودن بدن و شربتهای غذایی و دواهای قلبی، حفظش نکنند از دست می‌رود، تلفات این نوع بیماری در عرفات و بعد از آن هر سال زیاد است. مردم مطلع گفتند که در سال گذشته قریب هشت هزار بوده و آمار امسال درست معلوم نشده است.

ما آنچه می‌توانستیم آشنایان را از حرکت در آفتاب و حرکات زاید مانع می‌شدیم.

در میان چادر آسوده خاطر نشسته و مشغول دعا بودیم که خبر دادند در چادر رفقای آذربایجانی و چند چادر دیگر عده‌ای بیمار شده‌اند. پرچم سرپرست حجاج ایرانی و بهداری دور است. چند نفر طبیب جوان از ایران آمده‌اند که به همه و هر جا نمی‌رسند. کیست که در میان آفتاب سوزان بیرون برود؟! چند از بیماران در اثر مراقبت، بهتر شدند ولی رفیق آذربایجانی مرحوم شد که حرکت جنازه و دفن و کفنش هم از اختیار ما خارج بود!

اختلاف ماه، بحث نواظهور

اختلاف درباره ماه و تکلیف فردا، مهمترین مطلبی است که در میان حجاج ایرانی مورد بحث است؛ در این بین گفتند که حجاج مجاور ما که از اهل جبال لبنان و شیعه مذهبند، می‌گویند: شب جمعه هلال را در لبنان دیده ایم. از مدعیان رویت که دو نفر مرد کامل بودند، دعوت

کردیم بیایند و شهادت بدهنند. چند نفر از علمای اصفهان و شهرهای دیگر نیز آمدند تا شهادت آنها را بشنوند! آقای اصفهانی، با زبان عربی شکسته و لهجه اصفهانی، این دو نفر را سؤال پیچ کرد؛ کدام سمت مشرق و چقدر از افق بالا بود؟ شاخکهای ماه کدام طرف بود؟! یکی از دو نفر از میدان در رفت اما دیگری مقاومت کرد و سؤالات را جواب گفت. فعلاً اختلاف بین پنج شبه و جمعه است.

یکی از اهل علم پرسید: شما چه خواهید کرد؟ گفت: به عقیده شما تکلیف چیست؟ گفت: وقتی که ماه برای ما و از طریق خودمان ثابت نشده، فردا نهم است. اگر بتوانیم باید هر دو موقف را درک کنیم؛ فردا بعدازظهر عرفات را و فردا شب مشعر را و اگر نتوانستیم، یکی ازد و موقف را. بنابراین باید تا پیش از طلوع آفتاب، مشعر را فردا شب درک نماییم. گفت: من چنین کاری نخواهم کرد؛ چون نه اجتهاد این کار را لازم می‌داند و نه تقلید!

مسئله اختلاف ماه در حج، از مسائل تازه درآمده است! پس از رحلت رسول خدا-ص، امسال هزار و سیصد و هفتاد و دو مین باری است که مسلمانها برای انجام فریضه حج در این سرزمین جمع شده اند. شما ملاحظه فرمایید جز در این سالهای اخیر، درباره اختلاف ماه؛ چه در زمان ائمه و چه پس از آن، در میان مسلمانان هیچ بحث پیش آمده؟ با آن همه اختلافات مذهبی و مسلکی که بوده است! از هنگامی که وسیله مسافت سریع و روابط نزدیک شده، این اختلاف و بحث نوظهور پیدا شده است؛ حاج ایرانی تقویم‌های منجمان ایران را به همراه می‌آورند یا

به وسیله مسافر و رادیو می شنوید که فلاں روز در ایران اول ماه بوده در اینجا دولت روز دیگر را اول ماه اعلام می کند، بدینی شدید هم که وجود دارد، به این جهت می گویند: همانطور که ما مذهب این ها را قبول نداریم، ماهشان هم مال خودشان. ما پیرو افق خودمان که افق شیعه است می باشیم؛ آیا در این موارد جای تعصب است! ما خواه ناخواه در سرزمین حجازیم پس باید تابع افق همین جا باشیم.

در بعضی سالها در تمام سال، اول ماه اینجا با ایران مختلف است. ایرانیها در اینجا، نه مجال تفحص دارند و نه تفحص می کنند. اگر در مکه و اطراف آن هم تفحص کنند، فحص کافی نیست چون افق مکه و جده غبارآلود است و از تمام جزیره مرتفع تر نیست.

استصحاب اگر در مورد حج جاری باشد، پس از فحص است. اگر در یوم الشک ماه رمضان، به اندازه کافی فحص نشود معلوم نیست افطار به عنوان استصحاب شعبان جایز باشد.

بنا به فرمایش شما جز در سالهایی که هلال بلند است و به چشم همه می آید (که کم اتفاق می افتد) در هر سال این اختلاف و احتیاط باید باشد! چه رویت هلال ایران با حکم اول ماه حجاز متوقف باشد و چه مختلف؛ چون اول ماه ایران به جهت اختلاف افق برای حاج حجت نیست، اعلام حکومت اینجا را هم که قبول نداریم!

شخص عالم گفت: پس به نظر شما تکلیف چیست؟ گفتم: به حسب قاعده، اگر اطمینان حاصل نشود، ظن حجت است، با تعبدی که دولت و ملت حجاز نسبت به مقررات دینی و اهمیتی که درباره امر حج

دارند، تا تحقیق کافی نشود اول ماه را اعلام نمی‌کنند. برای چه حج هزارها نفر را با مسامحه فاسد می‌کنند؟! چرا در هر سالی که اختلاف پیش می‌آید همیشه یک روز اول ماه حجراز مقدم می‌شود و چرا از روی مسامحه یک روز مؤخر نمی‌باشد؟ با آن که هر چه حاج بیشتر در حجراز توقف کنند، گرچه یک روز هم باشد، برای آنها سود بیشتری دارد آیا این قرائن اطمینان آور نیست؟ چنانکه آفای مظفر اعلم سفیر ایران در حجراز، پس از پایان ایام حج می‌گفت: ولیعهد سعودی از عمل بعضی ایرانیان درباره تجدید موقف متأثر بود و گفته بود: ما چه نظری داریم که حج مردم را فاسد کنیم! دقّت ما درباره اثبات ماه رمضان و ذیحجه بیش از هر امری است! تا پنجاه نفر از نقاط مختلف گواهی ندهند قاضی حکم نمی‌کند و تا قاضی حکم نکند دولت اعلام نمی‌کند.

با آن که همیشه اکثریت و نفوذ در اجتماع حج، با اهل سنت و جماعت بوده و آنچه در کتب فقهی سابقین و احادیث بطور وضوح بیان نشده، وظیفه مخصوص شیعه و چگونگی اثبات اول ماه برای آنهاست، بلکه بعکس، احادیث ما و ظواهر آیات درباره ادراک موقفین، که از ارکان حج است، ناظر به ادراک اجتماع و تبعیت از عموم است.

در روایت حلی، راوی از حضرت صادق-علیه السلام- نقل می‌کند: از آن حضرت درباره تکلیف کسی پرسیدم که بعد از کوچ نمودن مردم از عرفات رسیده است.

فرمود: اگر مجال دارد که در همان شب بیاید به عرفات و توقف نماید و بعد کوچ کند و در مشعر به مردم برسد، پیش از آن که مردم کوچ

کرده باشند، پس حجش درست نیست مگر آن که چنین نماید؛ اگر وقتی رسید که در ک عرفات از او فوت شده، پس در مشعرالحرام توقف نماید. چه، خداوند عذر بnde خود را پذیرفته و حج او تمام است؛ این در وقتی است که پیش از طلوع آفتاب و پیش از کوچ نمودن عموم مردم، مشعر را در ک نماید. اگر مشعر را در ک ننمود، حج از او فوت شده و آن را عمره مفردہ قرار دهد و برای آینده حج به عهده او واجب است. بیشتر احادیثی که درباره ادراک حج است؛ مانند این حدیث، ادراک موقف را منوط به ادراک جماعت قرار داده است. در این دو آیه نیز دقت کنید:

«فَإِذَا أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَيْدَأْكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (۱)

«آنگاه که (همانند سیل) از عرفات سرازیر شدید، خداوند را در مشعرالحرام یاد کنید؛ آنطور که شما را هدایت فرمود، گرچه پیش از این از گمراهان بودید، سپس کوچ نماید از همانجا که مردم کوچ کنند و از خداوند طلب آمرزش کنید. چه، خداوند بس آمرزنده و مهربان است.»

در شأن نزول آیه دوم می گویند: قریش چون خود را پاسداران خانه خدا و ممتاز می دانستند، از حدود حرم خارج نمی شدند و با دیگر حاجج به عرفات نمی رفتند بلکه در مشعر توقف می نمودند و هنگام

کوچ حاج از عرفات، آنان برای حفظ امتیاز و آمیخته نشدن با دیگران، از مشعر کوچ می کردند و این آیه برای از بین بردن این امتیاز و وظیفه عمومی نازل شد.

این شأن نزول را گرچه بیشتر مفسّران ذکر نموده اند ولی با ظاهر آیه سازش ندازد؛ چون «ثُمَّ» دلالت دارد بر کوچ دوم که از مشعر است. اگر شأن نزول درست باشد و ثُمَّ برای تجدید مطلب بیاید، شأن نزول مخصوص آیه نیست و به فرض ان که مخصوص باشد، از لغت «افاضه»، که تشییه حرکت عمومی حاج است به جریان پی درپی و متصل آب، از مطلب آیه فهمیده می شود که نظر قرآن در این عبارت هماهنگی و اجتماع است.

بعضی از فقهای متاخر، چون توجه کاملی به احادیث و آیات و سیره گذشتگان ننموده اند؛ همان موازین و قواعدی را که عموماً در اثبات موضوعات شرعی و هلال است، مو به مو در مورد حج می خواهند اعمال نمایند، ولی آنها که توجه و دقت در این آیات و احادیث و موقعیت حج و اختلاف نموده اند، نبودن علم به خلاف را کافی می دانند و حکم به تبعیت می کنند و مشاهده و علم یا ظن قوی را که در مثل اثبات ماه رمضان یا شوال لازم می دانند در اینجا لازم نمی شمارند و چون همیشه در اختلاف، محاکم حجاز یک روز پیش از اول ماه حکم می نمایند هیچگاه علم به خلاف حاصل نمی شود و فتوای حضرت آیت الله بروجردی- ادام الله بقائه- این مشکل را آسان نموده است.

مرد روحانی می گفت: با همه این مطالب، که قسمتی از آن را باید با فرصت بحث نمود، چه اشکالی دارد احتیاط نماییم و دوباره یکی از موقفین را درک کنیم؟

گفتم: اگر این احتیاط فی نفسه خوب باشد با هوای گرم و مراقبتی که دولت درباره این کار دارد به نظر من خلاف احتیاط است. ما که از ترس گرما و گم شدن نمی توانیم از چادر خود بیرون برویم، چگونه چند کیلومتر بدون وسیله و امنیت به مشعر بیاییم و اگر مردمی از ما تعییت کردند و دچار زحمت شدند، مسؤولیت نسبت به آنها را چه باید کرد؟ چون این کار تکذیب عملی دولت و ملت سعودی بلکه اکثریت حجاج است، به حسب آنچه شنیده می شود و مرسوم بوده، کتك و حبسی هم در میان هست، مخلص مزاجم مستعد برای کتك و حبس نیست و پیش خدا معذورم!

بعد معلوم شد که عده ای شب بعد، به مشعر رفته و دچار زحمت شده اند؛ یکی از اهل علم که دنده اش شکسته بود، مدتی می نالید و از ما کتمان می کرد!

برای آن که حساب دقیق اختلاف افق ایران و حجاز باری همه واضح شود، از جناب آفای سید باقر خان هیوی که از اساتید هیئت و مردان باتفاقا می باشند درخواست نمودم شرح مختصری راجع به این موضوع بنگارند که ایشان هم این درخواست را اجابت نمودند:

«يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلَهِ قُلْ هَيِّ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجَّ ...» (۱)

«از تو پرسش می کنند در باب هلالهای ماه در جواب بگو: اینها علامتها و نشانه هایی هستند برای تعیین روزهای ماه و زمان حج...»

اولًا: مجموع اشکال مختلفی که در ظرف یک ماه قمری، ماه را مشاهده می کنند (اهم) قمر گویند.

ثانیاً: ما همیشه آن قسمتی از کره ماه را می توانیم رویت کنیم که هم جزو نیمکره مرئی خودمان باشد و هم جزو نیمکره ای که از آفتاب مستنیر می گردد. چه، ماه جسمی است کدر و تاریک که از خود دارای نور و فروغی نیست ولی نیمی از آن که به سمت آفتاب است از آن کسب نور می کنند.

ثالثاً: این قضیه در هیئت ثابت و محقق است هلالی که ما از کره قمر مشاهده می کنیم، همواره زاویه رأسش برابر است با طول نجومی قمر از شمس. (۱)

بعد از این مقدمه، فرض کنیم خطوط متوازیه «س» جهت تابش اشعه آفتاب باشد و زمین در موضع «ز» واقع شود و دایره بزرگ مدار ماه باشد به دور زمین:

۱- هرگاه طول نجومی ماه از خورشید صفر باشد؛ یعنی هر دو درست در یک سمت کره زمین واقع شوند، در این صورت زاویه هلال مرئی صفر است. پس نیم کره مرئی آن کاملاً تاریک و برای ما غیر مرئی است، در این حال گویند ماه در محقق و یا تحت الشعاع است؛ مثل موضع ط ۱. در این موقع ماه قریب ظهر به نصف النهار می رسد و این حالت در اواخر هر ماه قمری واقع می شود.

۲- چون طول قمر از شمس، اقلًا بقدر ۱۰ درجه شود، هلالی از قمر را شماهده خواهیم کرد که زاویه رأس آن ۱۰ درجه است و این اول امکان رویت ماه است با وضعیت دیگری که باید موجود باشد (یعنی بعد معدل هم کمتر از ۱۱ درجه نباشد و عرض قمر شمالی باشد).

پس اگر ما بعد از غروب آفتاب و پس از خروج ماه از تحت الشعاع، بتوانیم ماه را مشاهده کنیم، فردای آن روز اول ماه قمری خواهد بود.

۱- طول نجومی هر دو کوکب عبارت از قوسی از منطقه البروج است که واقع باشد ما بین دو نیم دایره عظیمی که بر دو قطب منطقه البروج و مرکز آن دو کوکب بگذرد.

۳ هرگاه طول خورشید از ماه، 180° درجه شود؛ یعنی ماه به وضع «ط ۵» باشد، زاویه قاچ [\(۱\)](#) مرئی آن نیز 180° درجه خواهد شد.

یعنی نصف کره ماه را، که هم روشن و هم به سمت زمین است، مشاهده خواهیم کرد و چون تصویر این نصف کره بر سطح آسمان یک دایره تمام است. پس در این صورت ما قمر را به شکل قرص مدوری می بینیم. این حالت را «بدر» یا «مقابله» گویند که مصادف است با شب چهاردهم ماه. در این موقع قرب نصف شب ماه، به نصف النهار می رسد.

۴ هرگاه طول قمر از شمس 90° درجه و یا 270° درجه باشد، در این صورت زاویه قاچ مرئی نیز 90° درجه خواهد شد و آن وقتی است که قمر در موضع «ط ۳» یا «ط ۷» واقع شود و چون تصویر قاچ 90° درجه ای بر سطح آسمان نیم دایره می شود پس در این موقع ما قمر را به شکل نیم دایره خواهیم دید که حدبه اش به سمت آفتاب است و این هر دو حالت را «تربيع قمر» گویند. چه، در هر دو صورت ربع کرده ماه را مشاهده می کنیم؛ اولی را «تربيع اول» و دوم را «تربيع ثانی» نامند، متنهای باید این نکته را متوجه بود که در تربيع اول حدبه ماه به سمت غرب است و در تربيع دوم به طرف مشرق.

۵ هرگاه طول قمر از شمس 45° درجه باشد؛ یعنی ماه به وضع «ط ۲» یا «ط ۸» واقع شود، زاویه قاچ مرئی نیز 45° درجه خواهد شد؛ در این هنگام است که ^{ثُمن} کره ماه دیده می شود و به همین جهت آن را به

۱- قاچ گردی قسمتی است از سطح کره که واقع باشد بین دو نیم دایره عظیم.

ترتیب «تمین اول» و «تمین دوم» گویند.

۶ هرگاه قمر به وضع «ط^۶» یا «ط^۴» واقع شود؛ یعنی طول نجومیشان ۱۳۵ درجه یا ۲۲۵ درجه باشد، در این صورت قاج مرئی به زاویه ۱۳۵ درجه دیده خواهد شد که تصویرش در آسمان به شکل عدسی مشاهده می‌شود؛ اولی در شب دهم و دومی در شب هفدهم واقع خواهد شد. به طور کلی از شب اول ماه تا شب ۱۴ هلالها رو به تزايد و حدبه شان به طرف مغرب است و از آن به بعد هلالها رو به تناقص و حدبه آنها به سمت مشرق می‌افتد.

بین اشکال نامبرده، اشکال دیگری نیز هست که ذکر شان موجب تطویل می‌باشد و هر کس قدری در رؤیت این هلالهای گوناگون تمرین کند، می‌تواند به محض مشاهده ماه، با اختلاف یک روز بفهمد که شب چندم ماه است و در همین مقام است که امر منیع حضرت تعالی؛ «فُلْ هَيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ» هویدا می‌گردد.

تقدیم و تأخیر رؤیت هلال

حال فرض کنید که روز ۲۹، یک ماه قمری، بعد از غروب آفتاب، مکان ماه در آسمان به قسمی باشد که نسبت به افق مفروضی (مثلثاً تهران) اول امکان رؤیت باشد؛ یعنی چشمهای تیزین بتوانند آن را مشاهده کنند و ۴۵ دقیقه بعد از غروب آفتاب، ماه در افق غروب کند، واضح است که در جمیع نقاطی که افقشان قریب به تهران و یا ساعتشان برابر ساعت تهران باشد (یعنی طول جغرافیایی آنها مساوی

طول جغرافیایی تهران باشد). هلال را رؤیت خواهند کرد و نیز نقاطی که در مغرب تهران واقعند، به طریق اولی بعد از غروب آفتاب، ماه را رؤیت خواهند نمود و فردای آن روز برای تمام سکنه این قبیل نقاط، روز اول ماه قمری خواهد بود. اما نقاطی که آفراشان با آفق تهران اختلاف فاحش داشته و در مشرق نصف النهار تهران باشند در شب ۲۹ هلال را رؤیت نخواهند کرد، زیرا که ساعت آنها به مقدار معنابهی جلوتر از ساعت تهران است و بعد از غروب تهران؛ هنگامی که ماه قابل رؤیت است، نسبت به آفاق شرقی آن ماه غروب نموده و رؤیت نمی شود و بنابراین فردای آن روز سلخ ماه (۱) قمری خواهد بود نه اول ماه نو.

اما چون قمر در هر شبانه روز ۱۳ درجه و ده دقیقه و ۳۵ ثانیه (حرکت وسطی) از مغرب به مشرق حرکت می کند، لذا فردا شب قریب ۵۵ دقیقه دیرتر از شب قبل غروب خواهد کرد و به این جهت تمام نقاط شرقیه ای که دیشب ماه را ندیده بودند امشب مسلماً خواهند دید و فردا، روز اول ماه آنها خواهد بود.

پس بنابر آنچه ملاحظه نمودید، اختلاف رؤیت هلال در آفاق شرقی و غربی، ممکن است یک روز باشد و زیاده از آن ممکن نیست؛ و به عبارت اخیری، هرگاه اختلافی مابین آفاق شرقی و غربی در رؤیت هلال حاصل شود، آفاق شرقی یک روز بعد از آفاق غربی هلال را رؤیت خواهند کرد نه جلوتر از آن و این اختلاف هم هرگز از یک روز

۱- روز آخر ماه.

تجاوز نمی کند.

حالا می دانیم که طول جغرافیایی مکه معظمه- شرفاها الله- از نصف النهار گرینویچ، که مبدأ تمام طولهای بین المللی شناخته شده، ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه و ۱۰ ثانیه شرقی است و طول جغرافیایی تهران ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۵۹ ثانیه شرقی است. [\(۱\)](#) پس اختلاف طول این دو شهر ۱۱ درجه، ۳۵ دقیقه و ۴۹ ثانیه است و از این رو معلوم می شود که ساعت تهران از ساعت مکه معظمه ۴۶ دقیقه و ۲۳ ثانیه جلوتر است، یعنی وقتی که در تهران غروب آفتاب باشد در مکه بیشتر از ۴۶ دقیقه به غروب مانده است. بنابراین ممکن است مثلاً بعد از غروب آفتاب روز ۲۹ ذیقده موقعت ماه نسبت به افق تهران به قسمی باشد که قابل رؤیت نباشد ولی برای مکه هلال ذیحجه رؤیت گردد و لذا فردای آن روز برای تهران سلخ ذیقده و برای مکه غره ذیحجه خواهد بود.

از بیانات فوق معلوم می شود که ممکن است رؤیت هلال در مکه معظمه یک روز جلوتر از تهران و سایر نقاط شرقی آن باشد و بیش از یک روز ممکن نیست.

تبصره: شرایطی که ما به جهت رؤیت هلال در آفاق مختلفه ذکر کردیم، همه جا مبتنی بر یک رشته محاسبات نجومی است که ذکرش در اینجا بی مورد است و بعلاوه فرض این است که هوا صاف و بلامانع

۱- از سال ۱۹۲۵ میلادی، به موجب قطعنامه ای که از کنگره علمای نجوم و جغرافیا متشکل در لندن صادر گردید، برای تنظیم ساعت حرکت قطارها و کشتی ها وغیره، مبدأ طولهای جغرافیایی ر

باشد تا بتوان با موجود بودن شرایط لازمه، هلال را رؤیت کرد.

سید باقر هیوی استاد ریاضیات و هیئت

هنوز در عرفاتیم

نزدیک غروب است، آفتاب از اوچ قدرت کم کم به طرف مغرب سرازیر می شود و از شدت سلطان نور و حرارت می کاهد. هزارها محبوس این پادشاه نور، در میان چادرها در حال جنب و جوش و بیرون آمدند. عصر جمعه عرفات، دقایق حساسی است. شرکت در این اجتماع، که فقط ایمان و اراده خدا در آن حاکم است، چه بسا عمرانه یکبار هم برای آرزومندان پیش نمی آید. اینجا سرحد میان زندگی گذشته و آینده است. تمام فاصله ها و عوارضی که انسان را از خود و خدای خود و بندهگان خدا دور داشته بود، در مراحل گذشته؛ احرام عمره و حج و طواف و سعی- اگر درست و با قصد تقرب انجام شده باشد- یا از میان رفته و یا ضعیف و رقیق شده.

اینک به سوی فضای وسیع و باز عرفات عروج نموده ایم. فاصله های مکان و دیوارهای بنا و عمارت متنوع، که عوارض و فواصل دیگری است پس از امتیاز شغل و لباس و کلاه و عادات، در اینجا از میان رفته است. اگر تأثیر پی در پی و همیشگی عوارض و عادات، شعور و وجودان و بصیرت درونی را از میان نبرده باشد، پس از گذراندن مراحل گذشته، اینجا باید شعور به وظایف زنده می شود و به حقوق خدا و خلق چشم معرفت باز گردد.

اینجا عرفات است؛ در قسمت غربی آن، که از طرف مکه و منا رو به فضای وسیع می‌اید، مسجد ابراهیم (مسجد نمره) است. در دو سمت غرب و شمال غرب دو مناره پنج متری دور از هم قرار دارد که در این قسمت حدود عرفات را معین می‌کند.

در مقابل، قوسی وسیع از کوه است که سراسر قسمت شرق را محصور کرده و قسمت جنوبی این قوس در راه طائف پیش آمده است. دنباله شمال این قوس قدری به طرف غرب پیش آمده که کوه رحمت است. دامنه جنوبی این قسمت حد دیگر عرفات است.

در این دامنه، قطعه سنگ بزرگ و بلندی است که می‌گویند رسول اکرم - ص - بالای آن ایستاده و خطبه خوانده و خطبا در روز عرفه بالای آن می‌ایستند و خطبه می‌خوانند.

در نزدیک همین سنگ مسجد ساده‌ای است به نام «مسجدالصخرات». جمعیت بالا و در دامنه این کوه از دور دیده می‌شود ولی رفتن تا آنجا برای ما آسان نیست.

عصر عرفات است! می‌گویند: در این مکان آدم و حوا پس از هبوط و تحیر، یکدیگر را شناختند. در اینجا این مرد و زن، به حقوق متبادل بین خود معرفت یافته‌اند؛ معرفت به حق بین زن و مرد که دو سلول اوّل حیات و پایه اول اجتماع و مبدأ نخستین تکثیرند. نخستین قدم به سوی حق شناسی عرفات است.

می‌گویند که ابراهیم خلیل مناسک و وظایف حج را در اینجا آموخت؛ این اجتماع از زمان ابراهیم خلیل هر ساله برپا بود ولی اوهام

جاهلیت و اعمال زشت، آن را آلوده ساخت و میدان افتخارات جاهلیت عرب و معاملات گردید.

پیامبر اکرم-ص- در سال حجه الوداع، در ضمن بیان حقوق و الغای امتیازات، سر این اجتماع را بیان فرمود و آن را از آلودگی های جاهلیت پاک نمود و سپس جانشینان آن حضرت و علماء و بزرگان اسلام در این قرون متواالی، هر ساله در میان این اجتماع به پا ایستاده و با خطابه ها و دستوراتِ دعا چشم مسلمانان را به معارف الهی و حقوق حقّه، باز نموده اند. گویا در اینجا رسول خدا-ص- را می نگریم که از خیمه خود در نمره، بعد از زوال آفتاب بیرون آمده و بر ناقه قصوae سوار است و هزاران نو مسلمان، که از شب دیجور جاهلیت بیرون آمده و به فجر اسلام چشم گشوده اند، اطراف او را احاطه کرده اند.

وسط فضای عرفات که رسید مهار شتر را کشید و با آهنگ بلند و شمرده خطبه خواند. نعمتهای پروردگار را یادآوری فرمود و او را به الطافش ستایش نمود، آنگاه فرمود:

خون و مال و عرض شما بر یکدیگر حرام است؛ مانند حرمت امروز، در این ماه و در این شهر.

بدانید تمام شؤون و افتخارات جاهلیت زیر قدم من است.

هراسها و کینه ها و انتقام جوییهای پیش از اسلام از میان رفته و بازخواست ها باطل است.

اول خونی که باطل می نمایم؛ خون ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب، پسر برادر پدرم است.

رباهای جاهلیت را الغا نمودم؛ اول ربایی که از میان می برم ربای

عباس بن عبدالمطلب است.

آنگاه حقوق زنان را بیان فرمود و آنگاه سفارش در حفظ و تمسک به قرآن نمود و سپس حق رسالت را ابلاغ فرمود. از مردم درباره ابلاغ وظایف رسالت تصدیق خواست و همه تصدیق نمودند. در پایان رو به آسمان گرفت و دستها را بلند کرد و فرمود: «أَللّٰهُمَّ بَلَّغْتُ»

پس از چند سال که خلفا و سران دین و سیاست اسلامی در میان این اجتماع ایستاده، وظایف و تکالیف دینی و سیاسی مسلمین را در اجرای حقوق عدالت در جهان بیان نمودند و به وسیله نمایندگان مسلمانان جهان، که در این اجتماع شرکت جسته و پیامها فرستادند، نماینده روحی و فکری رسول خدا و سبط عزیزش سیدالشهدا-ع- را می نگرید که در دامنه کوه رحمت، در میان کسان و فرزندان خود رو به کعبه ایستاده، دستهایش به سوی آسمان بلند و از چشمان خدا بینش قطرات اشک جاری است و قدرت و حکمت و لطف و رحمت خداوند را، در ظاهر و باطن عالم و در مراحل وجود خویش و در ساختمان ظاهر و باطن خود، می شمارد:

فرازی از دعای عرفه

«خَلَقْنِي مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ أَسْكَنْنِي الْأَصْلَابَ، آمَنَا لِرِبِّ الْمَنْوَنِ وَ اخْتِلَافِ الدَّهْوَرِ ... فَابْتَدَعْتُ خَلْقِي مِنْ مِنْيٍ وَ اسْكَنْتُنِي فِي ظَلَمَاتٍ ثَلَاثٍ.»

دستهای لطف و مهربانی پروردگار را؛ از چهره پدر و مادر، نوازش گرم نور و نسیم هوا و هدایت غرائز و قوا و تربیت مربیان و

انبيا، يك يك مى شمرد. قدرت تدبیر و لطف تقدير را در ساختمان اعضا و جوارح، در ساختمان دقیق و محکم چشم و گوش و مجاری نور بینش و شناوی و فکر و رشته به هم پیوسته اعصاب و دستگاههای مختلف درونی می نمایاند. و عجز خود را از درک و شرح و سپاسگزاری اين همه نعمت، بيان می نماید و از خداوند برای شکرگزاری و ادائی حقوق کمک می طلبد:

«ثُمَّ اخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهَدِي إِلَى الدُّنْيَا تَمَّا مَسْوِيَا ... وَ إِنَا أَشْهَدُ يَا الْهَمَى بِحَقِيقَةِ إِيمَانِي وَ عَقْدِ عَزْمَاتِي يَقِينِي وَ خَالِصِي صَرِيعِ تَوْحِيدِي وَ بَاطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيرِي وَ عَلَاقَةِ مَجَارِيِ نُورٍ بَصَرِيِّ وَ اسْأَرِيرِ صَفَحَهِ جَيِّنِي ...»

ما در میان چادر خود با عده ای از حاجیان رو به کعبه نشسته و به وسیله این دعا، خود را با روح نورانی و مواج آن حضرت مرتبط نموده و از دریچه این کلمات نورانی، خود را در عالمی سراسر نور و عظمت و قدرت می نگریم:

اینجا محیط عرفات است، به وسیله آیات و دعاها باید در فکر و اراده، انقلابی پدید آید و چشم به اسرار زندگی باز شود. باید توبه نمود و میان زندگی و عمر گذشته سراسر غفلت و خودپرستی و ظلم با آینده سراسر تتبه و بیداری و حق شناسی و خداپرستی پرده ای آویخت. هر چه دامن سایه ها گستره تر می شود و اشعه نور بالاتر می رود، جنب و جوش زیادتر می گردد. بانگ تکیه و ناله های استغفار سراسر بیابان را پر کرده است. در زمان های سابق ناله های عمیق و ممتد شترها و بانگ اسبها نیز با این صداها مخلوط می شد. دسته هایی از فقرای بیابان با

چهره های سیاه و موهای ژولیده راه افتاده در مقابل خیمه ها با هم سرود توحید می خوانند؛ «رب ازلی، ابدی، احدي، لا ضِدَّ و لا نِدَّو لا مثل لمولي ...»

دامن خیمه شب اطراف بیابان عرفات گستردۀ می شود. دامن های خیام کم برچیده می گرد. اشعه رنگارنگ آفتاب، از قله های کوه عرفات بالا رفت، بوق ماشین ها اعلام حرکت می کنند.

جرس فریاد می دارد که بر بندهای محملها

فاصله های نازک پرده های چادرها هم از میان رفت. مردمی که تا شعاع یک فرسخ منزل گرفته اند، به هم پیوستند. همه متحرک به یک اراده و رو به یک هدف متوجهند.

ارواح و نفوس انسانی، چون قطرات آب صاف و شفاف است که از دریای بیکران وجود، پی در پی در عالم طبیعت می ریزد، چون با ماده آمیخته وآلوده شد، فاصله های زمان و مکان و عوارض ماده، همه را از همه دور و بیگانه می کند.

محیط‌های ایمانی، فواصل و بیگانگی ها را از میان می برد.

محیط نماز جماعت و حجج و عرفات، محیط حکومت ایمان و آشنایی انسان است.

محیط عرفات، مظهر کامل این عرفان است. عصر عرفات و هنگام کوچ، این حقیقت ظاهرتر است.

از انضمام قطرات نفوس، جویها و از آن نهر بزرگی از حیات و ایمان و اراده به راه می افتد؛ «فَإِذَا أَفْضَلْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ ...» این تعبیر

معجزآسا، برای فهماندن وحدت حیاتی این اجتماع است!

مشعرالحرام

مغرب شد و روز عرفات پایان یافت. ماشین‌ها به حرکت درآمدند. سواره و پیاه رو به مشعرالحرام به راه افتادند. ما هم سوار کامیون شده به راه افتادیم. کامیون‌ها آهسته به طرف مغرب و جهت مکه از فضای وسیع عرفات در میان دیوارهای فراخ و تنگ کوهها پیش می‌روند. طولی نکشید که به فضای وسیعی رسیدیم. فضایی که از طرف راست و چپ و شمال و جنوب جاده، باز است. اینجا تا وادی محسر، مشعرالحرام و مزدلفه است؛ بعضی بودن تمام شب را در اینجا واجب می‌دانند، بنابراین باید نیت بیوته نمود، ولی وجوب مسلم که رکن است. توقف از هنگام طلوع فجر است با نیت قربت و تا طلوع آفتاب از وادی محسر که اوائل منا می‌باشد نباید تجاوز نمود.

وقتی که ما رسیدیم، جمعیت زیادی نبود. در وسط بیابان فرش و بساط خود را گستردیم. بیش از یک ساعت نشد که تمام فضای بیابان پر شد!

اینجا نه چادری است و نه فاصله‌ای! مانند میوه‌های مختلف که پهلوی هم می‌چینند، همه به هم متصلند. جای خلوت برای تطهیر وجود ندارد. کامیونی در چند قدمی ما ایستاده است. اشخاصی که تحت فشارند، به حریم کامیون پناه می‌برند ولی هنوز ننشسته‌اند که مواجه با توب و تشر می‌شوند!

آب و یخ هم کمیاب و گران است. سُقا سطل های آب را در ظرفهای یکی از حاجی ها خالی کرده امّا در قیمت آن با هم کشمکش دارند. سقای عرب از سه ریال کمتر نمی گیرد و می خواهد آبها را برگرداند. تماشایی اینجا بود که این دو نفر گرم جدالند و یک حاجی از چند قدمی خیز برداشت و دبه آب را به سر کشید و با عجله مشغول نوشیدن است!

به اعتراض صاحب آب اعتنایی ندارد. خوب که سیراب شد، گفت: عجب آدم پست فطرتی هستی آن چند قدمی محل آب است!

در این بیابان وسیع چنان جا تنگ شده است که نمی توانیم پای خود را به راحتی دراز کنیم. پاسی از شب که گذشت، رفت و آمد ماشین کم شد. مستحب است تأخیر نماز مغرب و عشا تا رسیدن به مشعر الحرام، گرچه یک ثلث از شب بگذرد، آنگاه هر دو نماز را با یک اذان و دو اقامه به جای آوردن. چنانکه رسول اکرم-ص- در حجہ الوداع چنین کرد، ما هم چنین کردیم. از خستگی پشت را به اثاث تکیه دادیم.

در زیر نو ماه و ستارگان سراسر این بیابان اشباح متحرکی است! قیافه های مردم اطراف خود را تشخیص نمی دهیم. زمزمه ذکر و نماز و تسیح، از هر سمت به گوش می رسد. این منظره پرمهابت خواب را از چشم ربوده است. آقای حاج متزه هم حالش منقلب و گرمazده شده پی در پی ناله می کند. وسیله غذا و دوا هم در اینجا فراهم نیست!

رفیق آذربایجانی که ناگهان رفیقش را از دست داده و نمی داند کجا

بردن و چگونه دفسن کردند، در تاریکی شب جای رفیق را خالی می نگرد و انتظار زن و بچه اش را از خاطر می گذراند؛ های های گریه می کند.

اینجا مشعر الحرام است. دویست هزار مردم مختلف را وحدت ایمان در اینجا جمع کرده است. این جمعیت که به اسم و رسم یکدیگر آشنا نیستند، در اینجا باید شعور به احترام و مسؤولیت عمومی در آنها بیدار شود.

چنانکه شعور به حفظ بدن و جلب لذات و منافع فردی پیوسته بر انسان حاکم است، نوعی شعور فطری برای حفظ منافع و مصالح اجتماع و از میان بردن ضررها و مفاسد عمومی نیز در ذات انسان می باشد. زمانی که این شعور در افراد و مللی بیدار می گردد، از تمام مصالح و منافع شخصی بلکه از جان خود می گذرند! و همین موجب نجات ملتی می شود که مراحل سقوط را می پیماید. پیدا شدن این شعور در افرادی گرچه اندک باشند موانع را از سر راه اجتماع برمی دارد و آن اجتماع را برای پشت سر نهادن مشکلات و رسیدن به هدف، به راه می اندازد و زندگی نوینی به جامعه می دهد و اگر محیطهای مساعدی برای تربیت و بیداری این غریزه اجتماعی فراهم نشود، کم شعور به حفظ منافع و لذات فردی، آن غریزه اجتماعی را خاموش می کند و یکسره از کار می اندازد.

مردمی که از نژادها و طبقات مختلف، در این فضای محدود با هم آمیخته و مخلوط شده اند، همان بیداری شعور به مسؤولیت و حفظ

حریم است که آنها را محدود نگاه داشته که نه تنها مثل اجتماعات دیگر دنیا نسبت به هم نیست بد و زبان زشت ندارند، بلکه حسن تعاون و گذشت در آنها محسوس است.

این همان شعور به وحدت مسؤولیت اجتماعی است که باید از اینجا (مشعرالحرام) شروع شود.

اینها همه منتظرند که آفتابِ عید قربان سرزند تا با روح جدید، وارد زندگی جدید شوند و برای رمی و قربانی به منا روند و آخرین مانور حق پرستی و کمال (قربانی برابر خدا و برای نجات خلق) را طی نمایند.

ساعتی خوابم ربود ... نزدیک صبح است، چشم به آسمان گشودم. ستارگان مشعشع ذخائر نور خود را به طرف فضا و زمین پرتاب می کنند. ماهتاب بالای افق هنوز پرده دار نور است. در میان این بیابان و کنار دندانه های سیاه کوهها، هزارها سفیدپوش منتظر طلوع فجرند و زمزمه نماز و دعا دارند.

اجتماع سپاهیان و سان لشگرها، گرچه منظم و پرشکوه است ولی چون دارای روح و وحدت معنوی نیست، افراد این اجتماعات نه هدف روشنی دارند و نه استقلال در شخصیت و اراده از این رو اثر اینگونه تربیت ها محدود و کوتاه و تأثیر نیک و بد آن به دست افرادی محدود است و ریاضت های فردی نیز اگر اثری داشته باشد همان اثر فردی است!

این سان، ایمانی است و این ریاضت، اجتماعی و روحی و تعبدی

است که اثر آن همیشه باقی و از هر جنبه قوای معنوی انسان را بیدار و قوی می گرداند و در دنیای ظلم و بت پرستی و بت تراشی، اراده حق را تحکیم می نماید و اگر درست انجام شود و به موانع داخلی برخورد، دنیا را به صورت عالی تری در می آورد:

ختگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

روی، هر چند پری چهره و زیبا باشد نتوان دید در آینه که نورانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن کاین به سر پنجمگی ظاهر جسمانی نیست

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

حدر از پیروی نفس که در راه خدای مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست

عالی و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست بجز عالم ربّانی نیست

تریت های فنی و ریاضت های روحی، اگر قوای جسمی و روحی را از یک یا چند جهت قوی گرداند، از جنبه های دیگر سستی و بی ارادگی بار می آورد.

این مناسک و عبادات، قوای درونی را با هم رشد می دهد و اگر به آفات و موانعی برخورد افرادی برومند و رشید بار می آورد که سرچشم خیرات برای امت خود خواهد شد.

از دعاها یکی که در وقوف به مشعر وارد است، این دعاست:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْمَعَ لِي فِيهَا جَوَامِعَ الْحَيْرِ، اللَّهُمَّ لَا - تُؤْيِسْنِي مِنَ الْحَيْرِ الَّذِي سَيَئِلُكَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِي فِي قَلْبِي، ثُمَّ أَطْلُبُ مِنْكَ أَنْ تَعْرَفَنِي مَا عَرَفْتُ أُولَئِنَّكَ فِي مَنْزَلِي هَذَا وَ أَنْ تَقِينِي جَوَامِعَ الشَّرِّ».»

به سوی منا

فلق صبح، تحويل شب را به روز اعلام نمود. بانگ اذان از دل وادی مشعر برخاست. در اینجا بانگ اذان، فرمان بیداری، هشیاری، به صف درآمدن یا کوچ نمودن است. پس از نماز، صفوف به حرکت آمدند. ما منتظر آفتاب بودیم، همینکه آفتاب بر قله کوه رخ نشان داد، فرمان حرکت (برای ما) است.

خیز شتربان! که دمید آفتاب

وقت رحیل است نه هنگام خواب تا نگری از همه و امانده ای قافله رفته است و تو جا مانده ای هر که از این قافله غافل شود همچو من دلشده بی دل شود سراسر بیابان، از سواره پیاده و شتر و گاو و گوسفند موج می زند، همه به سمت منا در حرکتند؛ منا مانند عرفات و مشعر بیابان خالی نیست. در طول دو دیواره کوه و اطراف آن، خانه ها و دکانها ساخته شده که در ایام حج این خانه ها را به حجاج اجاره می دهند ولی

بیشتر حاجاج این سه روز ایام تشریق را زیر چادرها به سر می بردند. در خلال رشته های کوه، چادرها زده شد؛ به طوری که از بلندی هم موافق حاجاج دیده نمی شود مگر از بالای کوه.

یک قسمت از چادرها در شب کوههایی است که از سه طرف به کوه و رشته های آن محصور شده؛ چادری که ما در آن منزل داریم، محل مرتفعی است که از سمت کوه آخرین چادرهاست. پشت سر ما کوه بلند و سیاه و دره های هولناکی است.

رمی جمرات

طولی نکشید که فضای خالی بین چادرها و کوه از اعراب بیابانی و گوسفنددارها پر شد. تا آفتاب بالا نیامده و هوای شدت گرم نشده باید رمی جمره اولی یا جمره عقبه را انجام داد. چابک حرکت کردیم، آنها که از مزدلفه ریگ برچیده بودند، چنانکه مستحب همین است، ریگها را میان دستمال پیچیده با خود برداشتند. کسان دیگر هم ریگهایی جمع کردند. چون مشکلات اعمال حج نزدیک است تمام شود، در چهره عموم، خوشحالی مشاهده می شود، امروز عید قربان هم هست! برای سنگسار نمودن شیطان، همه از خود چابکی نشان می دهند. از گردنه سنگستانی به آن طرف غلتیدیم. از کوچه های منابع کردیم. سراغ جمره عقبه را می گیریم. دسته هایی مثل ما پرسان پرسان یا با راهنمای سراغ جمره می روند. دسته ای خوشحال برمی گردند و در میان این دسته ها هر گونه قیافه؛ مأنوس و غیر مأنوس، دیده می شود. هر چه

نزدیکتر می شویم جمعیت زیادتر است. نزدیک جمره رسیدیم که در کنار خیابان و در دامنه رشته کوه واقع است. ستون برج مانند، سنگی است به ارتفاع نزدیک دو متر. زائران هر چه می توانند با فشار خود را نزدیکتر می رسانند تا خوب هدف گیری کنند.

در این سه روز؛ ایام تشریق، اطراف جمرات سه گانه را که دو تای دیگر در طول همین راه واقع است، سنگی اندازها پیوسته احاطه نموده، دستهایست که پی در پی بالا می رود و ریگ می اندازد، چون هفت عدد اصابت نماید، مانند کسی که از میدان جنگ، فاتح برگشته، خوشحال بر می گردند.

اهل حجاز هر یک از این سه برج را شیطان می نامند؛ شیطان کبیر و شیطان صغیر. وقتی بخواهند منزل کسی را در آن نزدیکی نشان دهند، می گویند: نزدیک شیطان کبیر! این نام مطابق است با آنچه نقل می کنند که ابراهیم خلیل برای ذبح فرزندش اسماعیل، یا برای مشاهده مناسک، از این وادی عبور می نمود که شیطان در این سه مکان، سه بار ظاهر شد تا او را از انجام وظیفه باز دارد، ابراهیم با مشتی سنگ وی را طرد کرد.

بعضی می گویند اینجاها در زمان جاھلیت محل نصب سه بت بوده است. هر چه بوده؛ به حسب وظیفه اسلامی، این عمل آخرین مراحل حج و همراه با قربانی است.

قرآن مبدأ تشریع قربانی را اینگونه تصریح نموده است:

«قالَ يَا بْنَى إِنَّى أَرِى فِي الْمَنَامِ أَنِّى أَذْبَحُكَ ...» [\(۱\)](#)

قربانی

در آغاز مطلب، درخواستهای ابراهیم هنگام ساختن خانه بیان شد؛ ابراهیم آنچه برای خود و فرزندش خواست این بود که: «هر دو را مسلم گرداند». این آن کمال و مطلوبی بود که ابراهیم می جست. با آن همه امتحانات سختی که در راه خدا داد، هنوز خود را مسلم محضر نمی دید. این اندیشه در خاطرش بود تا خواب دید که باید به دست خود فرزندش را ذبح نماید!

پیرمردی سالخوده، باید یگانه فرزندش را که وارث روح و جسم خود است، به دست خود ذبح نماید! آزمایشی است طاقت فرسا! از وطن و هستی و خانمان دل کنند و در میان آتش سوزان رفتن، برای ابراهیم بسیار آسان بود! اما فرزند به دست خود قربان نمودن آسان نیست!

چون به فرزند امر خدا را ابلاغ نمود، فرزند گفت:

«يَا أَبَتِ افْعُلْ مَا تُؤْمِرُ سَجِدْنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» [\(۲\)](#)

کارد و طناب برداشت و در میان پیچ و خم این دره ها، دور از چشم مادر و هر بیننده ای، با فرزند عزیزش به راه افتاد. فرمان و

اراده حق چه اندازه باید بر نفس و اراده و عضلات حاکم و مسلط باشد که طوفان عواطف پدری و فرزندی و حب ذات و بقا،
دست ابراهیم و دل اسماعیل را نلرزاند! اراده و قلب و عواطف و عضلات و گردن، همه در مقابل اراده حق تسلمیند!

۱- صفات:

۲- همان

دست و پای فرزند عزیز را با طناب و چشمان سیاهش را با دستمال بست و کارد تیز بر گلویش نهاد:

﴿فَلَمَّا أَشْلَمَا وَ تَهَّلَّ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَقْتَ الرُّؤْيَا...﴾^(۱)

مقصود همین تسلیم مخصوص در برابر اراده و فرمان حق بود. خواب برای ظهور همین حقیقت بود در عالیترین و مهیب ترین صورت! پس خواب را که از رؤیای صادقه و ظهور نفسی ابراهیم بود، در خارج آنطور که باید صدق داد؛ «قدْ صَدَقْتَ الرُّؤْيَا...» و گوسفند فدای اسماعیل گردید.

کسانی حق دارند مادون را فدای خود کنند که خود فدای مافوق شوند. دیگران بنا حق حیوانات را قربانی خود می کنند. فداکاری و فدا شدن، ناموس بقا و کمال است. عناصر در جسم نباتات فدیه و فانی می شوند تا خود را به صورت برتری می رسانند. نباتات در هاضمه حیوانات و حیوانات قربانی انسان می شوند. انسان در اراده حق باید فانی شود و برای خیر کلی قربان گردد تا به صورت عالی کمال درآید.

از پای تا سرت همه نور خدا شود چون در ره خدای تو بی پا و سر شوی

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم

مُردم از حیوانی و انسان شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

بار دیگر چون بمیرم از بشر تا برآرم با ملائک بال و پر

پس عدم گردم عدم چون ارغونون گویدم، انا الیه راجعون

این فدا نمودن خود و قربانی شدن در راه خدا، آنگاه محقق می شود که همراه با مبارزه با باطل و ناحق باشد. اوهام مختلف شیطانی که مردم را به عقب می کشد و بت هایی که به صور گوناگون در سر راه کمال انسان قرار می گیرند، موانع رسیدن به حقند. در مبارزه با این موانع، پیروزی و یا شهادت، هر دو برای کمال فردی و اجتماعی فتح است. اگر تمام همت ها و قدرت های مردمان همفکر و خداپرستی که به معارف حقه (عرفات) آشنا شده اند و دارای شعور و مسؤولیت اجتماعی (مشعرالحرام) گردیده اند، برای طرد شیطانها و از میان بردن بت های متمرکز شود، گرچه با انداختن چند سنگریزه باشد، همه شیطانها عقب نشینی می کنند و همه بت ها از جبروت خود طرد می گردند. آنقدر سنگریزه اطراف این برج ریخته است که اگر بت مجسمی بود خُرد شده بود و اگر متحرک بود نمی توانست از جای خود بجنبد!

اینجا راجمه اخri یا جمه عقبه می گویند. بالای این محل گردن «عقبه» و پُشت آن در سینه کوه دره های موحسن خشک و سیاهی

است. در خلال این درّه‌ها و پُشت این گردن، یک حادثه بزرگ تاریخی روی داد که جهان را به صورت دیگری درآورد:

سال دوازدهم بعثت پیامبر خدا-ص- بود که دوازده نفر از اهل مدینه در موسوم حج، نیمه شب با آن حضرت به ایمان و جهاد بیعت نمودند و مصعب بن عمير را به عنوان نماینده‌گی از طرف رسول اکرم به یثرب بردند.

در سال بعد (سال سیزدهم بعثت) در ایام تشریق، نیمه شب که مردم خواب بودند آهسته و با احتیاط هفتاد و دو نفر مرد و دو نفر زن یثربی مسلمان، در میان یکی از درّه‌ها با پیامبر-ص- بیعت نمودند و عباس بن عبدالمطلب که هنوز اسلام نیاورده بود، در اطراف دیدبانی می‌کرد. در اینجا بود که هسته مرکزی حزب الله در دنیای شرک بسته شد و مواد و برنامه کار تنظیم گردید.

اهل یثرب به حسب درخواست رسول اکرم دوازده نقیب (نماینده و رابط) از خود معرفی نمودند تا جاسوس‌های اهل مکه، که تمام رفتار رسول را مراقبت می‌نمودند، متوجه شدند این اجتماع متفرق شد و به سوی یثرب برگشتند. این اجتماع منظرم و حزبی مبدأ هجرت و تحول بزرگ گردید!

این اجتماع حج هم که نماینده‌گان اقوام مختلفند، اگر با برنامه منظم و هدف واحد پیش روند و در راه رسیدن به هدف فداکاری نمایند و قربانی دهنند و برای طرد بت‌های دنیا هر نوع سلاحی - گرچه سنگریزه باشد - بکار بزنند، برتر از همه خواهند بود!

چنانکه آن اجتماع هفتاد نفری، با روح ایمان و نظم و تشکیلات، محور دنیا را از روم و ایران برگرداندند و یشرب مدینه الرسول و مدینه فاضله اسلام و محور حکومت دنیا گردید!

ما هم سنگریزهای خود را به هدف زدیم و در میان آفتاب سوزان با رنج، خود را به منزل رساندیم. ناله و فغان هزارها گوسفند و شتر که برای قربانی آماده شده، کوه و دشت را پر کرده است. پس از چند سال لش های قربانی، راه عبور را بسته ما هم چند گوسفند با شرایط مخصوصی خریدیم و قربانی کردیم.

آنچه چاق بود برای مصرف برده شد، بیشترش دفن گردید و مقدار زیادی در وسط راهها و میان بیابان متلاشی شده است. اگر شدت تابش آفتاب نباشد، بوی عفونت قابل تحمل نیست.

واجب «قربانی و مصرف» است یا فقط «ریختن خون»؟!

در دستور است که قدری را صاحب قربانی بخورد و قدری را به فقرای با ایمان و مستحق صدقه دهند و قدری هدیه نمایند. اما در آن هوای گرم، نه جرأت خوردن است نه مورد انفاق برای این همه قربانی پیدا می شود. عصر روز عید، بالای تخته سنگها پر است از گوشه‌های تفتییده مقابله آفتاب. این سه روز را به همین مناسبت «ایام تشریق» می گویند یا از آن جهت است که بعد از طلوع آفتاب باید این اعمال را انجام دهنند.

در این روز شاید با کفارات تقصیرها سیصد هزار گوسفند و شتر

ذبح می شود که جز اندکی از آن، به مصرف خوردن نمی رسد!

آیا برای مصلحت های مهم واقعی، تعبداً باید متحمل اینگونه خسارت ها و اتلاف مال شد؛ چنانکه برای تربیت نظام و مانورها و امتحان سلاح های جنگی، عقلای دنیا! میلیونها پول مصرف می کنند؟! یا با انجام دستور و تعبدا، می توان راهی برای مصرف صحیح و جلوگیری از اتلاف مال پیدا نمود؟

جواب این سؤال، که مورد توجه بسیاری از متدينان و حجاج است، بسته به آن است که فقهاء و مجتهدان از مضمون آیات و روایات چه استنباط نمایند. آیا واجب، قربانی و مصرف است یا فقط قربانی و ریختن خون؟

بنا به فرض دوم، جای بحث نیست که باید قربانی کرد، گرچه هیچگونه مصرف و خورنده ای نباشد.

بنا به فرض اول، اگر مورد مصرفی نبود، آیا می توان آن را به پول تبدیل نمود یا در محلی قربانی کرد که مصرف داشته باشد؟ ظاهر ایات و روایات و فتاوی آن است که مصرف مورد نظر است:

«لِيُشَهِدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»^(۱)

«اجتماع حج برای آن است که منافع خود را مشاهده نمایند و نام خداوند را در روزهای معین بر آنچه از چهار پایان زبان بسته روزیشان گردانده، به یاد آرنند. پس، از آن خود بخورید و بخورانید

محنت زده تهی دست را.»

﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَاتِعَ وَالْمُعْتَرَ كَذِلِكَ سَخَّنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (۱)

«پس، از آن قربانی خود بخورید و بخورانید فقیر قانع (آبرومند) و سائل (سمج) را، این طور ما آن حیوانات را مسخر شما کردیم و شاید شکر گزاری نمایید.»

از این دو آیه، که دستور قربانی است، فهمیده می شود که تکمیل قربانی، خوردن و خوراندن است.

اگر دولت سعودی فکر اصلاحی، دینی و اقتصادی داشته باشد، با وسائل روز؛ مانند تهیه یخچال ها و کارخانه ها، می تواند از اتلاف این همه مال جلوگیری نماید و آن وقت این فریضه دینی، که با وضع فعلی هر دو طرفش (فعل و ترک آن) محظوظ دارد، بی اشکال و به صورت صحیحی درمی آید و حجاج می توانند برای بین راه و سوغات، از گوشت های ضد عفونی شده آن استفاده کنند.

به گفته بعضی از مسلمانان بیدار، اگر شاخ و استخوان قربانی ها را با وسائل روز مثلاً دکمه بسازند، برای سوغات و تبرک، دارای ارزش مخصوصی می شود!

شخص مطلعی می گفت: یک شرکت آمریکایی مشتری روده قربانی ها شد و مبلغ زیادی می داد، ولی دولت عذر آورد و نپذیرفت!

در شماره اول و دوم مجله «رساله الاسلام»، که از طرف جمعیت

علمای دارالتقریب مصر منتشر می شود، بحث استدلالی مفیدی درباره قربانی حج طرح نموده که: «آیا با نبودن مصرف، تبدیل به پول جایز است یا نیست؟». برای اثبات جواز و عدم جواز، چند نفر از علمای مذاهب استدلال نموده اند:

استاد شیخ محمد جواد مغنية، مستشار محاکمه شرعی جعفری در بیروت، با دلایل اجتهادی خود تبدیل را جایز دانسته است.

صورت دیگری هم فرض می شود و آن این است که حاجاج پس از بازگشت، در اوطان خود، که مصرف صحیح دارد، قربانی نمایند؛ چنانکه درباره کفارات در این صورت فتوا می دهند.

امید است فقهای شیعه، که در اجتهاد زنده و استدلالهای عمیق ممتازند؛ مانند «منزوحات بُر»، درباره این مسأله مشکل نظری فرمایند.

وضع منا در غروب عید

روز عید قربان، با گرمی هوا و کمی آب و یخ، زحمت حاجاج زیاد است. قیمت یخ به کیلویی پانزده- بیست تومان می رسد. به این جهت، عصر عید، بیماری گرمایی از هر روز بیشتر است. در بیشتر چادرها کم و بیش بیمار و بی حال دیده می شود. اطباء و مأموران با ایمان بهداری آنچه می کوشند به همه نمی رستند. اگر زود به بیمارها برسند علاج آسان است. حاجی آذربایجانی که رفیقش در عرفات فوت کرد، بشدت حالش به هم خورد و هوش و حالی برایش نمانده بود. در اینگونه موقع، بسیاری متوجه نیستند که باید «واجب موسع» و «مستحب» را

ترک کرد و از تلف شدن نفس تا می توان جلوگیری نمود. به هر حال یخ فراهم کردیم و بدنش را سر تا پا، به وسیله حوله یخمان نمودیم. آب آلو، قطره تقویت قلب به دهانش ریختیم. طولی نکشید که به راه افتاد.

هنوز بیش از نیم ساعت به غروب باقی بود که آفتاب، اشعه تندر و سوزانش را از دامنه های منا جمع نمود و پشت کوه های مرتفع آن پنهان شد.

ماه شب یازدهم با نور ملایم خود به نوازش خستگان وادی منا پرداخت و جانشین دلنواز و خوشروی آفتاب گردید. گرچه امروز کوشش و حرکت حجاج از هر روز بیش بود، ولی چون اعمال مهم به پایان رسیده و رمی و قربانی و تقصیر را انجام داده اند، همه خوشحال و با نشاطند و بواسطه تقصیر (سر تراشیدن یا شارب و ناخن گرفتن) از بیشتر محramات احرام آزاد شده اند.

اینک فقط استعمال بوی خوش و تماس با زن و صید نمودن حرام است که هیچیک مورد ابتلا نیست! فردا چون به مکه مراجعت نمودند و طواف زیارت و نماز و سعی آن را انجام دادند، استعمال بوی خوش هم حلال می شود و پس از طواف نساء و نماز آن (که از مختصات شیعه است) زن و صید نیز حلال می گردد و همه از جهت معنا و صورت و اسم، حاجی می شوند، انشاء الله.

گفتگوی علمی

حاج از خانه ها و چادرها بیرون آمده، مقابل نور ماهتاب، جلو

چادرها و روی تپه ها و تخته سنگها دسته دسته نشسته اند. بعضی تکییر می گویند و بعضی صلوات می فرستند. صوفی منشان حلقه های ذکر و اوراد دسته جمعی دارند. مجاور چادر ما، که دامنه باز کوه است، شیخ نایینایی بر جمعی اعراب امامت می کند. این شیخ گاهی وقت نماز، عصا زنان، میان مردم و مقابل خیمه های اطراف ما می گردد و حاجج را به نماز دعوت می نماید. از بی اعتنایی ایرانیان به نماز جماعت عصبانی است. جوانی است با هوش و حافظ قرآن. می گوید متجاوز از بیست هزار حدیث مسند را حفظ دارد! من را شیخ الشیعه شناخته، گاهی از دور به همین عنوان می خواند و سراغ می گیرد.

پس از نماز جماعت، برای عربهای حجازی و نجده موعظه می نمود. من آهسته رفتم و میان جمعیتش نشستم که از روی فراست فهمید و سخنمش را قطع کرده و رو به من نمود و گفت: شما جعفریها چرا به صحابه رسول اکرم احترام نمی نمایید؟ گفتم: تنها صحابی بودن موجب مزیت و احترام نیست. میزان بزرگی و برتری در اسلام، درک معارف و عمل به دستورات است. آن کسانی از صحابه که با این میزان تطبیق می کنند، مورد احترام و تعظیمند و کسانی را که مطابق با این میزان نمی شناسیم، حسابشان با خدادست! کجای کتاب و سنت تنها صحابی بودن را موجب برتری و مزیت دانسته است؟! اگر چنین باشد، بیش از صد هزار نفر که محضر رسول اکرم-ص- را درک نموده و حدیث شنیده اند، باید رفتار و کردارشان مقبول باشد! معاویه مگر درک محضر پیغمبر را ننمود و کاتب الوحیش نمی دانید، آیا اعمالش با کتاب و

سنت درست درمی آید؟ اختلافاتی که پیش آورد! مردمی را که بنافق کشت! فرزند فاسق و بی ایمانش را بر مسلمانان مسلط نمود و بدعتها که در دین گذارد و ... گفت: لعن بر معاویه و یزید هم جایز نیست!

گفتم: پس کاذب و ظالم و فاسق و منافق، که قرآن لعنشان می کند، کیانند؟ تمام اختلافات و اشتباهات میان مسلمانان، از اختلاف در موضوع خلافت و اشتباه در معنای «اولوا الأمر» پیش آمده است. شما گاهی میزان تشخیص را اجماع امت می دانید و چون اجماع امت را درباره هیچیک محقق نمی دانید، می گویید اجماع سران و اهل حل و عقد. چون آن هم درباره اکثر محقق نیست، ناچار باید بگویید: هر کس لباس خلافت را بدون شایستگی در بر کرد، ولی امر است! کار را تا به آنجا رسانده اید که هر خونخوار جاهلی، با بست و بند و خونریزی بر مسلمانان سلطه یافت او را ولی امر می دانید و اطاعت شرط را واجب می شمارید!

نتیجه همین عقیده و اطاعت است که در مهد توحید و خانه خدا و خانه اسلام، مسلمانان حق حیات و آزادی و اختیار جان و مال خود را ندارند! با آن که قرآن درباره خانه خدا می گوید: «سَوَاء الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ» (۱)

این سخنان را با زبان عربی می گفتم و جمعیتی که نشسته بودند، با علاقه گوش می دادند و اثر تصدیق در قیافه بیشتر شان آشکار بود. شیخ چون دید سخن به جای حساس رسید مضطرب شد؛ چون اینجا حجاز

و پشت پرده بیابان و محیط استبداد و تسلط قبیله و حزب مخصوصی است که در لباس دین نفس مردم را گرفته اند! خواست روی سخن را برگرداند، لذا گفت:

از این بحث می گذاریم. چرا شما در اذان «**حَيَّ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ**» می گویید؟ این کلمه بدعتی است که شما شیعیان گذارده اید؟

گفتم: فقه ما از طریق اهل بیت است که اتصال آنان به رسول اکرم-ص- از دیگران محکمتر است، اما شما که در اذان جمله: «**الصَّلُوةُ خَيْرٌ مِّنَ النَّوْمِ!**» می گویید از کجا آورده اید؟ بعد از آن که مسلمانان تن پرور و سست شدند و برای نماز صبح به وقت قیام نمی نمودند، خلیفه دوم دستور داد که این جمله گفته شود و شما آن را جزو اذان قرار دادید!

پرسید: چرا برای نماز مهر می گذارید؟ گفتم: چرا نگذاریم؟

گفت: چون پیامبر نمی گذشت، پس بدعت است.

گفتم: مسلم است که رسول اکرم روی زمین و شن و حصیر که آن روز فرش مسجد بوده، نماز خوانده است. ولی معلوم نیست روی فرش های پشمی و مانند آن نماز گزارده باشد، و چون مساجد ما شیعیان از فرش های پشمی پربها مفروش است، برای آن که درست از سنت و روش رسول اکرم پیروی نماییم، تکه خاک پاکی روی فرش می گذاریم!

سپس به بحث در حدیث و رجال حدیث پرداخت و سراغ شهر اصفهان و نیشابور و خراسان را گرفت.

راهی مکه ایم برای تکمیل اعمال

صبح هنوز هوا گرم نشده، برای رمی جمه دیگر بیرون آمدیم. پس از کمی معطلی، وسیله ای فراهم شد و برای تکمیل اعمال، به مکه برگشتم. مسجدالحرام خلوت است. به راحتی طواف، نماز، سعی، طواف نساء و نماز آن را تمام کرده، یکسره از احرام بیرون آمدیم. عصر برای بیوته به منا برگشتم. برای پیدا نمودن محل چادرهای خود نگران بودیم. جوان کارگر باهوش شیرازی (آقای درباری)، که همیشه با قدرت هوش و چابکی کارهای برجسته می کرد، جلو افتاد و بالای چوب را دستمال بست؛ مانند سرباز دنبالش راه افتادیم. در میان پیچ و خم دره و ماهور و چادرها یکسره ما را به متزل رساند!

روزدوازدهم اعمال حج تمام شده، منتظر وسیله حرکتیم. در چادر نماینده مطوف باز سر و صدای زیادی برای وسیله است، تا آن که برای ما وسیله فراهم شد، عده زیادی از حجاج ایرانی در کامیون سوار شده رو به مکه راه افتادیم.

در میان کامیون، هریک از حجاج از پیش آمدنا و گرفتاری ها و مشاهدات خود سخن می گفت. حاجی قمی که با خانمش همراه بود، دو مرتبه مورد دستبرد واقع شده و متأثر بود. در عرفات، چمدان لباس و طلاآلات را از زیر سر خانمش بردهاند. هنگام رمی جمرات، جیب خودش را زده اند؛ گویا در حدود پنجهزار تومان می شد!

شیخ و رامینی که اجیر شده بود هر چه پول داشت برده بودند و متّحیر می‌گشت و ...

وقتی شرح دستبردهای دیده و شنیده را نقل می کردند، رئیس گمرک فرودگاه جده به یادم آمد که با شدت عصبانیت گفت: اینجا حرامزاده نیست!

با وجود همه اینها امنیت حجاز را با مردم مختلفی که به آنجا می آیند، در هیچیک از نقاط دنیا نمی توان سراغ گرفت. این همه ماشینها که مانند سیل به طرف عرفات و منا حرکت می کنند، هیچ تصادف ماشینی شنیده نشده! بعضی از رفقای هم ماشین، از مشاهدات و رنج میقات جحفه و ادراک مرتبه دوم موقف مشعر، خبرها نقل می کرد. دیگری از تلفات و بیمارها خبر می داد. سوّمی از مشاهداتی که هنگام اعمال، از بعضی عوام دیده بود، کارهای خنده آور، نقل می کرد؛ از جمله می گفت: در رمی جمرات بعضی عوام ها پس از به هدف زدن هفت ریگ، چند عدد سنگ بزرگ بر می داشتند و با غیظ و خشم به طرف جمره با جمله: «برو گم شو پدر سوخته»، «روح ملعون الوالدين» و «گُثْ كُپكْ اوْغلوُ» پرت می کردند.

نزدیک غروب روزدوازدهم است. در منزل مکه درهای اتاق را از دو سمت باز نموده ایم. هوا بشدت گرم است. تراکم حاجاج و رفت آمد این چند روزه، علاوه بر گرما، فضا را آلوده نموده و از کوچه های مکه بوی زنده ای به مشام می رسد.

نزول باران رحمت

پیشتر از حاجاجی که از مکه بر می گشتند، تعریف باران روزهای آخر حج را شنیده بودم. می گفتند: اواخر ایام حج معمولاً بارانی می آید!

اگر بارانی بیاید بسیار بجاست، همانطور که آلدگان، با اعمال حج، از گناه پاک شده‌اند، فضا و زمین هم از آلدگی و عفونتها پاک شود.

قطعات ابری در اطراف نمایان شد! کم کم این قطعات کوچک به هم پیوستند. طولی نکشید بالای کوههای مکه و اطراف، از ابر پوشیده شد. مقابله درهای اتاقی که بر یک قسمت اطراف مکه مشرف است، ایستاده و این تحول جویی را تماشا می‌کنم. ناگهان رعد و برقی زد و باران مانند سیل جاری شد. درهای اتاق را از هر سمت بستیم. از ناودان‌ها و کوچه‌ها آب جاری شد. پس از یک ساعت و نیم، جو صاف و هوا شفاف و کوچه‌ها پاک گردید. عده‌ای از حجاج هم در میان باران بدنها خود را شستشو دادند! باز فردا در همین ساعت، نظر لطف حق، باران رحمت را فرستاد. امید است که فیض رحمت و مغفرتش هم محیطهای نفوس را شستشو داده باشد:

مابدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

با چنین گنج که شد خادم او روح امین به گدایی به در خانه شاه آمده ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم

آبرو می‌رود ای ابر خط‌پوش بیار که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

عجله و شتاب برای بازگشت به زندگی یکنواخت گذشته

اعمال حج تمام شده و حجاج در تلاش و حرکتند. بعضی بیمارند با بیمار دارند. مشاهده تلفات روزهای اخیر، بعضی را به وحشت انداخته. بعضی هم به طبع، عجول و کم صبرند و توجه به ارزش روزها

و ساعاتی که در مکه می گذرانند، ندارند. می خواهند زودتر وارد زندگی مکرر و یکنواخت پنجاه ساله شوند! عده ای هم نگران بی پولی اند یا متزلشان مناسب نیست. از صبح تا شب عده بیشماری اطراف خانه های مطوف ها را گرفته، درخواست حرکت دارند. گاهی التماس می کنند، گاهی بد زبانی و تندي دارند. مطوف ها که سال ها ناظر این اوضاع بوده آند با ملایمت و سردی، هر چند کلمه پرسش را جواب می دهند! نه التماس و تملق عاطفه ای در آنها تحریک می کند و نه تندي متأثرشان می سازد!

اعلان دولت، که اجازه خروج هر دسته ای را به حسب زمان ورود، معین نموده و در آخر تذکر داده که این حکم قطعی و تغییر ناپذیر است، جوش و جلا را کم و مطوف ها را تا حدی آسوده کرد. روی این حساب، از آغاز ورود تا خروج هر حاجی قریب یک ماه باید در حجا توقف نماید!

روز حرکت ما به مدینه منوره به حسب اعلان، مطابق با ۱۹ ذیحجه می شود.

در انتظار لحظه حرکت

هر روز صبح برای طواف و نماز به مسجدالحرام می آییم در ضمن با حجاج کشورهای مختلف مأнос می شویم، چون هوا رو به گرمای رود، برمهی گردیم. این روزها در مسجدالحرام جنازه هایی که برای طواف می آورند، زیاد دیده می شود. گاهی کنار راهها پیرزنها و

پیرمردهایی دیده می شود که در حال احتضارند و کسی بالای سرشان نیست.

یک روز هم برای دیدن سران «جمعیت اخوان المسلمين» به مهمانخانه مصری رفتیم ولی کسانی که از سران جمعیت، در کراجی آشنا بودیم به جده و مدینه حرکت کرده بودند. سردبیر جمعیت (شیخ سعید رمضان) که جوان باهوش و فعالی است، از ما پذیرایی کرد!

روز حرکت نزدیک است. وسیله حرکت منحصر است به اتوبوسها یا طیاره های شرکت سعودی. کرایه اتوبوسها با طیاره چندان فرق ندارد ولی معطلی برای ریسدن نوبت طیاره، در هوای گرم جده، معلوم نیست چند روز خواهد بود. این که باید در جده توقف نماییم با اتوبوس می رویم. آرزویی است که راه و منازل و کوهها و دشت های بین مکه و مدینه را از نزدیک مشاهده کنیم؛ راهی که مجاهدان و مهاجران و میلیونها گذشتگان ما، با شتر و پیاده رفت و آمد نموده اند! آن راهی که پیامبر خدا-ص- از زمان طفولیت و جوانی و پس از مقام پیامبری، چندین بار از آن رفت و آمد نموده است!

روز جمعه پس از پایان حج، در مسجدالحرام اجتماع عظیمی است. از بس هوا گرم و جمعیت زیاد است، نتوانستم در نماز جمعه شرکت کنم. در متزل، از رادیوی همسایه خطبه و نماز و همه‌مهه هزارها نمازگزار را می شنیدم.

قسمتی از خطبه درباره مراسم حج بود که چگونه برگزار شد و قسمتی دعوت مسلمانان به اتحاد و تقوا و توحید و دعا درباره عموم مسلمین بود. به جهت گرمی هوا و کثرت جمعیت، نماز بسیار مختصر انجام گرفت.

زمان وداع با مکه

روز حرکت ما به حسب اعلان، مطابق با روز نوزدهم است. امروز برای طواف وداع و نماز به مسجدالحرام رفیم و مثل همیشه

پس از طواف و نماز، برای عموم مسلمین و سرفرازی و رشد ایرانیان و مغفرت گذشتگان و توفیق خدمت به دین، دعا کردم و از خداوند درخواست تجدید عهد با وضع بهتری نمودم. می خواهیم برای مقدمات حرکت، به منزل برگردیم، ولی جاذبه قوی مرکزِ توحید و ایمان، که شبانه روز روی میلیونها مردم را در اطراف زمین به سوی خود می گرداند، چون حوزه نیرومند مغناطیسی ما را به سوی خود برمی گرداند. قدمی به طرف بیرون برمی داریم و قدمی به عقب برمی گردیم. به خانه کعبه و اطراف و جوانب آن، با دقت بیشتر از پیش می نگریم. حال که می رویم نقش خانه توحید را با روح و فکر خود ببریم تا همیشه روی ظاهر و باطن، به ظاهر و معنای این اساس باشد و هنگام مرگ مانند عقره مضطرب مغناطیسی، به سوی آن قرار گیریم، آنگاه آرام چشم از زندگی دنیا بپوشیم.

برای کرایه رفت و آمد هر نفر به مدینه تا جده، ۱۱ دینار (در حدود ۲۵۰ تومان) به مطوف دادیم و برای لحظه حرکت ساعت شماری می کنیم. قدری از شب گذشته بود که عده ای سوار بر اتوبوس بزرگی شده حرکت کردیم. شما اگر موفق به این سفر شدید مواطن باشید با شورفری که نامش یاسین است مسافت نکنید. شهر مکه را وداع گفتم و ماشین در جاده، غیر عادی ما را که بیش از ۴۰ نفر ایرانی هستیم، به این طرف و آن طرف می غلتاند. تا این که در مقابل خانه وسط دهکده ای که دارای چندین خانه سنگی و فضای کوچک است، نگاه داشت. در فضای آرام وادی، نور ضعیف چراغهای نفتی و عویشه سگها جلب

خاطر می نماید. پس از چند دقیقه آقا شوفر با یک خانم عرب و یک رادیو از خانه بیرون آمد. خانم پهلوی دست شوفر نشست و رادیو را پهلوی خود گذاشت. ماشین حرکت کرد. نیمه شب به جده رسیدیم. پس از بنزین گیری، ماشین در ناحیه سالح بحر احمر رو به شمال به سرعت می رود.

رابع

از ظهر قدری گذشته، به «رابع» رسیدیم؛ قصبه کوچکی است که مثل بیشتر نقاط جزیره، در ایام حج، جنبشی در آن پیدا می شود. قهوه خانه هایی که سقف و فرش آن حصیر لیف خرمایی است در دو طرف جاده دائر است. حاجاجی که چند روز است در هوای گرم از گوشت خودداری نموده اند، در اینجا بوی ماهی کباب گیجشان می کند و ملاحظه حساب و عاقبت کار را از دست می دهنند. در سایه حصیر و روی تختهای حصیری شخصی که سالهاست شسته نشده، افتادیم. برای هر نفر یک ماهی سرخ شده با روغن خود، که قد آن بیش از یک وجب نیست، در سینی پاکیزه ای! آورده. آقای حاج منزه دستور تکرار داد ولی همان کارش را ساخت! پس از چند روز مراقبت، با تفضیل خداوند چشم باز کرد.

پس از چندین ساعت بی خوابی و حرکت، همین که چشم گرم و بدن راحت شد، یک هیولای بلندآلوده ای می آید و بشدت تخت را تکان می دهد و حاجی مهمان خدا را روی زمین می غلتاند! اینها

نمونه های اخلاق عرب پس از چهارده قرن از ظهور اسلام است! پیش از اسلام چه بوده اند!

ظهور چنین پیامبری، از میان این مردم، روشن ترین آیت حق است! «**هُوَ اللَّهِ بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا**...»^(۱)

صلی الله علیک یا رسول الله!

کلمه عمومی که پیوسته شنیده می شود، «بخشش» است؛ شوفر، قهوه چی صاحب منزل، سقا، گدا و ... همه می گویند: « حاجی بخشش!» به ترک و فارس و هندی و آفریقایی همین کلمه را می گویند. انتخاب این کلمه فارسی، گویا از آن جهت است که ایرانیان بیش از دیگران اهل بخشش بوده اند!

منتظریم از شدّت گرما کاسته شود تا حرکت نماییم. پس از نماز، از قهوه خانه بیرون آمدیم. طرف راست، دریای شن است و طرف چپ دریای آب.

رایغ اولین قطعه ای است که در آن باغ و نخلستان دیدیم و مثل بسیاری از نقاط حجاز مستعد عمران و آبادی است ولی حکومت حجاز به عمران توجهی ندارد. نزدیک رایغ، در طرف جنوب شرقی، میقات جحفه است که در تاریخ نامی دارد. معلوم می شود که محل آبادی بوده. در فتح مکه چون سپاه اسلام در جحفه متمرکز شدند، خبر به اهل مکه رسید و عباس و ابوسفیان برای چاره جویی پیش آمدند.

عصر از رایغ حرکت کردیم و تا اینجا قسمت کمی از راه آسفالت

است که معلوم نیست تا کی تمام شود؟! بیشتر راه ساحلی است که راه صاف و زمین محکم می باشد. از رابع، از ساحل به طرف شرق دور می شود و راه شتزار و سنگستان است. آقای شوفر مطالبه بخشش دارد. رفقا صلاح دانستند نزدیک مدینه بخشش کنند، بعضی هم تندي گردند که همین موجب نگرانی و اوقات تلخی خانم شوفر و عذاب ما گردید!

من گمان می کردم تنها رجال و سیاستمداران ایرانند که افسارشان به دست خانمهاست! این زن سیاه عرب نیم متجدد که گویا این جوان شوهر چندمی اش باشد، چنان بر این شوفر عرب سوار است که بیچاره از خود اراده ای ندارد؛ اینجا بایست، می ایستد! حرکت کن، حرکت می کند! اختیار همه ما، با چرخها و رل ماشین است و اختیار ماشین به دست شوfer است و اختیار شوfer به دست این زن! از اینجا هر چند فرسخ، ماشین پنچر می شود. کار نمی کند و خراب است! تندي و تهدید اثری ندارد، با آن که این ماشین ها دولتی است و باید برای رساندن حجاج با شتاب برگردد!

راهی که خاطره مجاهدان صدر اسلام را زنده می کند

سواره و پیاده شدن و نشستن و خفتن در این بیابان ها، مجاهدان و مهاجران صدر اسلام را به یاد می آورد که برای پیش بردن حق و نجات خلق، در این بیانها چه روزها و شب ها را پیاده و سواره گذرانند و رنج تشنگی و گرسنگی را متحمل شدند!

در این راه، میان مکه و مدینه، که راه رسمی آنروز بوده، پیامبر

خدا- ص- چندین بار عبور نموده و هر بار نام و عنوان و روحیه مخصوصی داشته است!

یک روز طفل شش ساله ای است که تازه چشم به جهان باشکوه گشوده و در آغوش مادر، روی شتر آرمیده و به یثرب می رود. پدرش با جهانی امید چشم از دنیا بسته و در خاک یثرب خفته است ولی کفالت و مهربانی و علاقه جدش عبدالملک نگذاشت غبار یتیمی بر چهره اش بنشیند. اینک مادرش آمنه با ام ایمن او را به یثرب می بردند تا خویشان بنی نجار خود را ببینند و بالای قبر عبدالله پدر جوان این عزیز چند قطره اشک بریزد!

واقعه منزل قدید

چند سال دیگر، محمد- ص- را در سن دوازده یا هیجده سالگی، جوانی آرام و متفکر می نگرید که با عمومیش ابوطالب از این راه به شام می رود و این مرکز تمدن باستانی را از نزدیک می نگردا!

پس از آن، او را در سن ۲۵ سالگی می نگرید که تأملاتش عمیق تر و نظرش نافذتر گردیده است. بازرگانی است سرپرست کاروان تجاری خدیجه؛ پست و بلند این بیابانها را می پیماید. در منازل و کوه و دشت و بیابان حجاز و شام، حالات قبایل و امم گذشته را از نظر می گذراند و دوره طفولیت خود را که در غوش مهر مادر، بالای شتر، از این سرزمین عبور می کرد به خاطر می آورد. به یادش می آید که مادر او را به دیدن قبر پدر آورد ولی مادر هم در یثرب به خاک رفت! با

خاطری افسرده و دلی از دنیا رمیده با ام ایمن به مکه برگشت.

چون از سفر تجارت برگشت، پس از ازدواج با خدیجه که خود را از ظواهر زندگی و عادات و عقاید عمومی رمیده می دید، به کوه و غار پناهنده شد.

چند سال دیگر محمد-ص- پیامبری است که اهل مکه کمر به قتلش بسته اند. پس از سه روز پنهان بودن در غار ثور، راه این بیابان خشک و هولناک را با ابوبکر و عبدالله اریقط به سوی یثرب پیش گرفته است. گرگان گرسنه عرب که با تحریک، اندک رگ عصیت قبیلگی و اعتقادی یا برای لقمه نانی خونها می ریختند، برای حمایت عقاید و به دست آوردن صد شتر پربها در این بیابانها دنبال گمشده خود می گرداند! این سرaque بن مالکاست که با اسب باد پیمای خود، هر گوش و کنار صحرا را در نور دیده، از دور صید خود را نشان کرده، شمشیر درخشان به دست و کف به دهان دارد. عضلات بازویان برهنه اش چون مفتول آهن به هم پیچیده است! اسبش مانند توب فوتbal زمین می خورد و به هوا می پرد! به چند قدمی این شتر سوار رسید. شتر سوار مطمئن و رفیقش مدهوش است! اسب در چند قدمی جستن کرد و دستهایش تا زانو میان شن فرو رفت. دستها را از زمین بیرون کشید و در میان گرد و غبار پوشیده شد. باز به اسبش هی زد! اسب به زانو درآمد!

این پیش آمد روحش را تکان داد. پرده از چشمش برداشته شد. یاری خدا و فیروزی محمد-ص- را در آینده نزدیک دید! شمشیرش به غلاف رفت. طبعش آرام شد. زبان به عذر گشود و درخواست امان

نامه نمود! امان نامه را در مقابل کتمان امر، به دست گرفت و برگشت. این امان نامه در فتح مکه موجب عزتش گردید!

این واقعه در منزل قُدیْد در حوالی رابغ پیش آمد! در همین سفر، نزدیکی این منزل، به خیمه ام معبد می‌رسد؛ این زن هوشیار با گوسفند لاغر و قحطی زده اش، در مقابل خیمه تنها نشسته و چشمش متوجه اعماق بیابان است. ناگهان مرد مبارکی را در مقابل خیمه دید؟

آیا آب و غذایی یافت می‌شود؟

- میهمان عزیز ما قحطی زده و گوسفندان ما لاغر و خشکند!

گوسفند را پیش خواند و ظرف طلیید. شیر جاری شد. مسافران سیر شده و به راه افتادند.

شوهر زن با گوسفندان خود از راه رسید و محیط زندگی را طور دیگر دید!

چه خبر است؟

مردی مبارک بر ما وارد شد.

صفاتش چه بود؟

چشم این زن مانند دستگاه عکسبرداری، از اوصاف ظاهر و حرکات میهمان یکساخته اش عکسبرداری کرده؛ قامتش معتدل، رفتارش موزون، پیشانیش گشاده، ابروانش باریک و به هم پیوسته، چشمانش سیاه و گیرا، آهنگ صوتیش چون زنگ، سخنانش مانند دانه دُر منظّم و شمرده، همراهانش نسبت به او، چون عضو فرمانبر ... بودند!

خاطرات شیرین سختی راه را آسان می‌کند

هشت سال پس از این سفر، محمد-ص- را می‌نگرد با ده هزار مجاهد مؤمن خود، این بیابان را می‌پیماید.

دو سال پس از آن (در سال دهم هجری) با صد هزار مسلمان از مسجد شجره محرم شده برای حجہ الوداع روانند. بانک لیکشان دنیای شرک را می‌لرزاند! در همین سفر است که از حجہ الوداع بازگشته، در میان آفتاب سورزان غدیر خم، بالای جهاز شتر ایستاد. هزارها مردم در سایه شترها ایستاده و نشسته اند. تکمیل دین را اعلام و حقوق خود را بیان می‌نماید و آنگاه شرایط و اوصاف سرپرست مسلمانان را با نشان دادن شخصیت عالی علی-علیه السلام- معرفی می‌فرماید!

تذکراتی که منازل و مراحل این بیابان، در ذهن برمی‌انگیزد، بوی ایمان و توحید و صفاتی که از فضا و غبار این بیابانها به مشام می‌رسد، سختی راه و توقف پی در پی ماشین و بداخلانه جویی شور را آسان می‌کند. کاش قدرت داشتم،

این بیابان را پیاده می پیمودم و این منازل و جاهای الهام بخش را از نزدیک مشاهده می کردم!

ماشین گاهی با سرعت شن زارها و سنگستانها را از زیر چرخهای سنگین می گذراند و گاهی بعد از خرابی و پنچری، در زیر آفتاب سوزان یا کنار قهوه خانه‌ای توقف می کند.

در قسمت اول این بیابان، از طرف مکه، فرسخها راه، یک برگ سبز و یک منظره خرمی به چشم نمی آید! در قسمت دوم کم درخت‌های سبز سدر و خار و دامنه سبز کوهها به نظر می رسد. در این

قسمت کوههای بلند ولی بی دنباله و جدا زیاد است. این کجا و آن کجا؟!

در تمام طول راه، هر جا ماشین توقف می کند عده زیادی اطفال برخنه و زنها مثل حشرات از زیر سنگها و بوته ها به سوی ماشین رو می آورند! اینها چگونه زندگی می کنند و ناگهان از کجا سبز می شوند؟! چند شعر و چند جمله دعا و قسم از آباء و اجدادشان برای اینها مانده تا در موسم حج، به آن وسیله گدایی کنند. مسافت ها نفس زنان در دو سمت ماشین می دوند. کسانی که مطلع بودند، می گفتند: اینها از رسوم اولی زندگی و آداب دین، بکلی بی بهره اند! هزارها مانند حیوانات، در میان سنگ و غار کوهها زندگی می کنند. اگر حیوانی صید کردند و غذایی به دست آوردند، چون سیاق می غرند و از دست هم می قاپند. مردهای اینها یا در نظام خدمت می کنند و یا کشته شده اند!

آیا وسیله زندگی و کار و تربیت برای اینها نمی توان فراهم نمود؟

آیا قابل تربیت نیستند که هم خودشان از این وضع رقت بار بیرون آیند هم به کشورشان خدمت کنند و هم آبروی مسلمانان را در مهد اسلام حفظ نمایند؟

آنچه از وضع مردم تیره بخت مرکز اسلام و توحید شنیده و می شنوید، در نظر داشته باشد و این دو خبر را هم بشنوید:

* یکی از رجال مقیم می گفت: ولیعهد سعودی فقط سیصد ماشین سواری دارد که بیشتر آنها از جعبه بیرون نیامده است!

* مجله «المسلم» در شماره ششم سال دوم، از روزنامه «روز

الیوسف» نقل کرده: در شهر «نیس» فرانسه در این روزها بیشتر گفتگو درباره امیر محمد فیصل فرزند ملک بن سعود و ثروت اوست! مقابل مهمانخانه «رول» هر روز ازدحامی است! مردم فرانسه برای تماشای امیر، زن و حاشیه اش پشت سر هم ایستاده اند. چیزی که بیشتر مردم را برای تماشا جلب می کند ماشین سواری امیرزاده سعودی است که از نوع «دیملر» و برنده جایزه درجه اول است. ارزش آن فقط ۱۲ هزار لیره است! در داخل ماشین دستگاه طبع و لوله آب سرد و گرم و توالت و بار وجود دارد! رؤسای انتظامی از امیر درخواست نموده آند که ماشین را فقط موقع احتیاج مقابل مهمانخانه نگاه دارد تا مزاحم آمد و رفت مردم نشود! امیر در سال قبل در این مهمانخانه سه هفته توقف فرمود و حسابش سه هزار و پانصد لیره شد!

همچنان در راه مدینه ...

بعد از رابع منزل معروف، آبار بنی حصان است که از آن گذشتم. نیم شب در بالای گردنۀ ای ماشین خراب شد. همه خسته و کوفته ایم. پیاده شدیم و روی سنگ‌ها و خاک نرم سر به زمین گذاردیم. من که گاه شده ساعت‌ها در رختخواب نرم ناراحت و بی خواب گذرانده ام، اینجا چه خواب راحتی بود! طبیعت و خاک، مادر مهریان خلق است. اگر انسان بعادات و تصنیع از او جدا نشود، همیشه خوشرو و مأنوس است.

آهنگ پرشور و زنده‌ای از خواب بیدارم کرد! گویا بیابان و فضا

همه زنده اند و ستارگان درخشنان به زمین نزدیک شده و همه با ارواحی که فضای زمین را احاطه نموده، ایماء و اشاراتی دارند! خواننده ای (گویا در مجلس عرفانی و ذوق و سمع سوریا یا فلسطین بود) با آهنگ مختلف می خواند و می گفت: «و روح من الرحمن»، آنقدر این جمله را با الحان مختلف تکرار نمود، گویا سنگ و کلوخ، فضا و ستارگان همه جواب می گفتند و برمی گردانند:

مگر می کرد درویشی نگاهی به این دریای پر درد الهی

کواکب دید چون شمع شب افروز

که شب از روی آنها گشته چون روز تو گویی اختران استاده اندی

زبان با خاکیان بگشاده اندی که هان ای غافلان بیدار باشد

در این درگه دمی هشیار باشد تو خوش حُسبی و ما اندر ره او

همی پوییم راه درگه او رخ درویش مسکین زین نظاره

ز اشک درفشنان شد پر ستاره که یا رب بام زندانت چنین است

تو گویی خود نگارستان چنین است ندانم بام ایوانت چسان است

که زندان بام تو چون بوستانست

بهانه جویهای شوفر ابله و عاشقه پیشه عرب، همه را خسته کرده است. صلاح در این دیدیم که هر نفر یک ریال برایش جمع کنیم تا خانمش از ما راضی بشود و همینطور هم شد. پس از آن که ریالهای سنگین سعودی را تحويلش دادیم، دیگر ماشین بی عیب و سریع شد! به مسجدی رسیدیم، باز قافله لنگ است، دیگر چه پیش آمد؟! خانم قهر کرده! یکی از علمای ریش سفیدی کرد و با نصیحت و درخواست، خانم با آقا یاسین روی آشتی نشان داد تا ماشین به حرکت آمد.

در مسجد شجره (ذوالحُلیفه) آب و درختی به چشم آمد. پیاده شدیم و ضو گرفته نماز گزاردیم. از اینجا ماشین بالا هر بلندی که می رسد، چشمها متوجه بیابان است تا هر کس زودتر گنبد و مناره روضه النبی - ص - را به دیگران نشان دهد.

گنبد در حاشیه دور افق، در میان نخلستان به چشم آمد! صدای صلووات و سلام از میان ماشین ها با فاصله های دور و نزدیک به گوش می رسد. اولین چیزی که در ابتدای شهر جلب نظر واردان را می نماید ساختمان آجری بلند و وسیع است که در کنار شهر قرار گرفته و با دیگر ساختمانها جور نمی آید. این ساختمان ایستگاه راه آهن است که زمانی حجاز را به شام متصل نموده بود. بعد از جنگ بین الملل که دولت عثمانی تجزیه شد از میان رفت و بقیه آن در حکومت سعودی برچیده شد. مردمان با اطلاع می گفتند این حکومت صلاح خود نمی داند که راه جزیره به کشورهای اسلامی باز و گشوده باشد، تا در ماوراء سواحل دریای شن با خاطر جمع بسر بردا!

محله نخاوله

ماشین ما را در میان خیابانهای غیر منظم و خاکی، به سمت جنوب شهر برد و در وسطه کوچه وسیعی نگاه داشت. اینجا محله «نخاوله» است. پسر عمومی مجاهد، مرحوم حاجی سید محمد تقی طالقانی که چندی قبل آرزوهای اصلاحی خود را به خاک برد، وقتی از ورود ما مطلع شد، به سراغمان آمد و اثاث را دستور داد به منزل یکی از شیعیان

همسایه خود بردند.

محله نخاوله مثل بیشتر محله های مدنیه، از خانه های کوچک و کوچه های تنگ تشکیل شده است که از حیث نظافت و وضع زندگی مانند هات دور افتاده ایران است. بیشتر ایرانیان در باغهایی برای حجاج آماده شده، منزل می کنند. این باغها از جهت آب و هوا خوب است ولی هنگام حج جمعیت زیاد و جا کم است و اگر باران ببارد پناهی نیست؛ چنانکه باران شدیدی بارید و جا و اثاث حجاج را آب گرفت.

در حرم مطهر نبوی

پس از شستشو عازم حرم مطهر شدیم. از کوچه های تنگ اطراف حرم که دو نفر با هم نمی توانند راه بروند و با دیوارهای بلند عمارتهای چند طبقه که مانند چاهها و دره های عمیق است، عبور کرده وارد صحنه شدیم که مانند کوچه ای است و در سمت غرب منتهی به باب جبرئیل می شود. باب جبرئیل به طرف مشرق باز می شود. از میان جمعیت از پله ها با زحمت بالا رفتیم، بدون فاصله ای وارد حرم و مواجه با ضریع مرتفع و طولانی شدیم، همین که شروع به سلام نمودم، گویا پرده ای بر گوش و چشم آویخته شد نه صداها و قیافه های مختلف مردم متوجهم می کند و نه از خصوصیات حرم و مسجد چیزی به چشم می آید، فقط قدرت و عظمتی را احساس می کنم که بر مغز و اعصابم مسلط است به طوری که اراده شخصی را یکسره گرفته و نور

خیره کتنده ای فکر و چشم و گوش را احاطه نموده که خود حجاب از دیدن و شنیدن هر چیزی است!

اینجا مرقد مطهر پیامبر عظیم و خاتم انبیا است. پربهادرین و باشکوه ترین نوری است که از مبدأ عظمت و جلال تنزل نموده و به صورت کامل انسانی درآمده است تا نفوسي که در تاریکی های طبیعت گمراه شده اند، به سوی حق و کمال هدایت نماید و ارواحی که به عوارض طبیعت و ماده، آلوده شده اند پاک و درخشان گرداند. چشمها و گوشها بی که پرده های عادات و غوغای شهوت کور و کرد کرده، بینا و شنوا نماید و افکاری که عقاید و تقالید باطل جامدشان ساخته، به حرکت درآورده همچنین نفوسي که در گلها و زنجیرهای قوانین و آداب بشری درآمده، آزاد گرداند و سرانجام کاخهای خودپرستی را ویران سازد و بت های اوهام را درهم شکند.

بدنی که در زیر این خاک خفت، مرکز قدرتی است که یک تنه دنیای شرک و جهل را از پای درآورد. دنیایی را ویران کرد و دنیای نوینی پدید آورد.

این ضریح، پیکری را در بردارد که خود در اینجا خفت و اراده اش در میان قرون مختلف، بر میلیونها مردم حکومت می کند!

این بدن مقدس قالب آن روحی است که تمام پرده ها از برابر چشممش برداشته شد و تمام فواصل میان طبیعت و مبدأ عظمت و قدرت را از میان برداشت و تا آخرین سرحد قدرت پیشرفته؛ «فَكَانَ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».

هر جا خیر و کمال و محبت و رحمت و حساب و میزان و علم و قانون است، نام و سخن و اراده این شخصیت عظیم در آنجا هست! خود و میلیونها مثل خود را می نگرم؛ آنچه از مشکلات زندگی که آسان شده و قلبی که مطمئن گردیده و راهی که به سوی حق برایم روشن شده و وظایفی که برایم واضح گردیده، خلاصه تمام شخصیت روحی و فکری و اخلاقی ام را از پرتو تعلیمات بزرگ صاحب این قبر می دانم. چطور در برابر خود را نیازم و عظمتش سراپای وجودم را احاطه ننماید و چهره ام را به ضریحش نسایم؟! هر چه دارم از اوست.

به یاد زحماتی که در راه رستگاری خلق کشید و شکنجه هایی که از مردم نادان دید. محبت سرشاری که به دوست و دشمن داشت و صیت های سراسر محبتی که هنگام مرگش فرمود و درخواست آمرزشی که برای گناهکاران از پروردگار می نمود افتادم! بدنم می لرزد. اشکم جاری است. با چه زبان شکرگزاری کنم و با چه بیان قدر زحماتش را بیان کنم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّنَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الرِّسَالَةَ وَأَقْمَتَ الْجَلَوَةَ وَآتَيْتَ الزَّكُوَةَ وَأَمْوَاتَ الْمَعْرُوفِ...»

پس از نماز مغرب و عشا به منزل برگشتیم و صبح برای زیارت ائمه و بزرگانی که در بقیعند رفییم.

بقیع مدفن اولیای خدا

بقیع قبرستانی است در شمال شرقی مدینه که طرف غرب و

قسمتی از جنوب آن به شهر متصل است. قسمت های دیگر را نخلستانها احاطه نموده و اطراف آن با دیواری محصور شده است. با آن که قبرستان بقیع مدفن متجاوز از ده هزار نفر از اولیا و بزرگان و علمای اسلام است، از هر جهت خراب و صورت زننده ای دارد. اطراف آن محل زباله و خاکروبه است. در طرف راست درب ورودی، چند قدمی که جلو رفتیم، جمعیت زیادی از ایرانی و غیر ایرانی و شیعه و سنتی، گرد محوطه ای با حال تأثیر ایستاده و مشغول زیارت و دعا هستند؛ در این محوطه قبور چهار نفر از ائمه بزرگوار اسلام و جگرگوشه های رسول اکرم -ص- است.

مدفن حضرت امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق -علیهم السلام- اینجا است. قبور با زمین یکسان و نزدیک یکدیگر قرار گرفته است. ازا بین اهانت که به نام دین، نسبت به مرقد بزرگترین شخصیت های مسلمانان انجام شده، جمله مسلمانان، جز حزب وهابیت، متأثرند. بیش از همه دود از دل شیعیان بر می خیزد.

روی زمین داغ و زیر آفتاب سوزان، زن و مرد ایستاده اشگ می ریزند. پلیس های جاهل و خشک سعودی اطراف قدم می زنند و مراقبند کسی نزدیک نرود، گاهی هم به عنوان آن که اینها مشرکند و فقط خودشان نمونه کامل توحیدند! توهین می نمایند. شرطه جوانی قدم می زد و گفت: «الله یَهْدِنَا وَ ایٰكُمُ الى عِبَادَةِ!»

اینجا قبور چهار امام بزرگوار مسلمانان است که بعد از پیامبر

اکرم-ص- نماینده های کامل آن حضرت و مظاہر روح توحیدند. در آن روز که مسلمین را فلسفه های گیج کننده یونان و روم و اوهام اشعری و معتبری متغیر نموده بود و همه به ظواهر قرآن استدلال می نمودند! این امامان و وارثین نبی اکرم حقایق توحید و معارف قرآن را به مردم می فهماندند و مبانی اعتقادی و اصول اجتهاد را در افکار مسلمانان محکم می کردند. اگر ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب، که پایه گذارهای مسلک و هاییت هستند، با تعلیمات آنان آشنا می شدند، خدا را جسم وسیع و بالای تخت! نمی دانستند و به اجتهاد زنده اسلام پی می بردند و از این جمود و تحبّر، خود و دیگران را نجات می دادند. ثمره تعلیمات آنان حکومتی را پدید نمی آورد که با هر رشد و علم و حرکتی به نام دین دشمنی نماید! حکومتی که تنها قبور را خراب نمی کنند، بلکه شهرها و مراکز طلوع اسلام را نیز به صورت قبرستان درآورده اند.

نتیجه تعلیمات علمای و هاییت، حکومتی است که به عنوان کلمه توحید، جز پرستش پول و ماده هدفی ندارد!

اگر مسلمانان درباره اولیا غلو نمایند و از قبور آنان کار خدایی بخواهند، ثمره جهل و نادانی است که حکومت های جاهل اسلامی به بار آورده اند و **الا** قبر از زمین بالا باشد یا با زمین مساوی باشد چه اثری در عقاید دارد! آیا بودن دیوار و سایه بان هم که حاجاج بتوانند چند دقیقه ای راحت باشند و از تابش آفتاب رنج نکشند، بدعت است؟

این قبورِ کسانی است که بر همه مسلمانان حق تعلیم و تربیت

دارند. فقهای اسلام از رشحات فکری اینها بهره مند شده اند. علما و فقهای وهابیت که از معارف دین چند حدیث و ظاهری از قرآن حفظ نموده اند، از برکات زحمت و جهاد اینها است. در این قرون متوالی، آنها که به عصر نبوت نزدیک بودند دین را نفهمیدند و اینها تمام دین را فهمیدند؟!

در این قبرستان آنچه از قبور مشخص و معلوم است، قبر چهار امام- علیهم السلام- و ابراهیم و رقیه فرزندان رسول خدا، فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علی- علیه السلام-، عباس بن عبدالمطلب، صفیه، زوجات رسول خدا، غیر از خدیجه و میمونه، و عّده ای از صحابه می باشد. این قبور هم با هم مشتبه است و با وضعی که در بقیع مشاهده می شود از میان خواهد رفت.

آنچه از بیشتر قبور شناخته می شود نام صاحب قبر و ناحیه و جهتی است که در آن دفن شده اند. آن قبری که از هر جهت مجهول است و از ابتدا مجهول بوده، قبر یگانه دختر عزیز رسول اکرم، فاطمه زهراست. برای من بسیار تأثراً نگیر بود که بالای قبرهای معلوم یا در ناحیه قبوری که آثار آن از میان رفته بایستم و سلام دهم و فاتحه بخوانم ولی ندانم ناحیه محل دفن جگر گوشه پیامبر و مادرم کجاست؟!

بیشتر علمای تاریخ و حدیث می گویند در بقیع دفن شده، اما کجا بقیع؟ این حیرت و تأثر تنها برای من نبود، هزارها علوی و میلیونها مسلمان، وقتی که به این قبرستان آمده اند، خواسته اند به زهراً اطهر سلام دهند اما ندانستند به کدام طرف متوجه شوند و مثل

من دود از دلشان برخاسته و اشکشان جاری شده است. این سؤال که از زبان شیخ عذری مطرح شده، به خاطرshan آمده!

أَلَيْ الْأُمُور تدفن نسراً؟

أَمْ لَأَيِّ الْأُمُور تجهل قدرًا؟

أَمْ لَأَيِّ الْأُمُور تخفي قبرًا؟

أَمْ لَأَيِّ الْأُمُور تظلم جهراً؟

بعضه المصطفی و یخفی سراها! بیش از همه، در نیمه شب، سینه علی-ع- جوشید و از دریچه چشممش بخار قلبش جاری شد؛ که دختر پیامبر را میان خاک جای داد و قبر را با زمین یکسان نمود! در آن نیمه شب، فقط چشمان علی-ع- و عده‌ای از بنی هاشم، و چشم ستارگان این منظره را دید!

آفتاب بالا آمده و در محیط قبرستان، سایبان و دیواری نیست. مأموران سعودی هم نمی گذارند حاجاج در غیر ساعات معین توقف نمایند. زنها را هم به داخل قبرستان راه نمی دهند! زنهای ایرانی و غیر ایرانی پشت دیوارهای قبرستان و در باع مجاور جمع شده، و از سوز جگر گریه می کنند. نمی دانم چه خاطراتی در ذهنشان خطور می کند؟!

به سوی حرم پیامبر - ص -

از بقیع بیرون آمده در کوچه های غربی و شمالی به سوی حرم نبوی روان شدیم، چون نزدیک وسط روز است، فشار جمعیت کمتر است. مقابل قسمت شمالی ضریح رسول اکرم، قسمتی است که بعضی از مردم به نام «قبر فاطمه» زیارت می کنند، آنچه مسلم است این قسمت، خانه یا حجره زهرا- علیها السلام- بوده است. ضریح

سرتاسری که محتوی حجرات پیامبر و علی-علیهمالسلام- بوده و فعلما قسمت جنوبی آن قبر رسول اکرم-ص- و شیخین است، از دیوار شرقی و جنوبی فاصله زیادی ندارد.

در قسمت غرب، مسجدی است که بیشتر آن همان مسجد اولی است و شمال آن؛ قسمتی که باز و حیاط است و قسمتی که پوشیده و بر ستونهایی قرار گرفته است، تمام بعد اضافه شده.

از شمال ضریح وارد محوطه مسجد اصلی شدیم. محراب متصل به دیوار جنوبی بوده که فعلاً دیوار چند متر عقب رفته و منبر قدری از محراب جلوتر است. فاصله منبر از ضریح که طرف شرق است همان فاصله با دیوار غربی بوده که بیش از یک برابر از طرف غرب افروده نشده است. تمام توجه به قسمت میان منبر و ضریح است؛ چون این حدیث از رسول اکرم-ص- معروف است که:

«بَيْنَ مِنْبَرِيْ وَقَبْرِيْ رَوْضَهُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّهِ»

در این قسمت جمعیت زیاد و جا کم است.

قرآن ها روی رحلها گذارده شده است. مردمان با شخصیت، بیشتر نشسته به تلاوت قرآن مشغولند. عده ای هم مردم را زیر پا می گذارند تا خود را به شبکه های بلند مقابل قبر برسانند! شرطه مراقب است که کسی ضریح را نبوسد.

در گوشه ای نشستم و می بینم که بعضی از مردم ایستاده مشغول زیارت و دعایند. بعضی نشسته به تلاوت قرآن و تفکر سرگرمند. بعضی راه می روند و به ستونهای صیقلی و دیوارها و نقش و نگار و ظرافت کاری آنها و فرش های پربهای و قندیلیهای آویخته و دیگر نفایس

تماشا می کنند و مواضع و نفایس را به یکدیگر نشان می دهند. در افکار و روحیات مسلمانان سیر می کنم که چگونه روحانیت و معنویت را با زیورها و تجملات آمیخته اند و عظمت معنا را در صورت جواهرات و فلزات و ساختمان گم کرده اند؟! شاید بیشتر عوام این مردم گمان می کنند که این مسجد و حرم همیشه به این وضع، با این تجملات بوده! هر ناحیه ای از این ساختمان و هر قطعه ای از این نفایس گرانبهای نمونه دوره ای از ادوار و اطوار اسلامی و تابع تطورات فکری و سیاسی مسلمانان است.

آن روز که پیامبر-ص- از مکه هجرت نمود و وارد مدینه شد و در این مکان منزل گزید، اینجا چهار دیوار ساده ای بود از گل و سنگ و قسمتی به وسیله ستونهای تنه نخل سرپوشیده بود! حجرات رسول اکرم و علی -علیهمما الصلوه و السلام- در ردیف یکدیگر از جنوب و شمال به اندازه طول و عرض ضریح قرار گرفته بود. درهایی از حجرات به طرف مسجد که وسط آن همین محل منبر است، باز می شد. میان این حجرات جز کوزه آب و چند قطعه فرش از پوست و حصیر و اثاث مختصر آلات جنگ چیزی نبود! جواهرات و تجملات و طلا و نقره، ارزش برای مسلمانان نداشت؛ چون دارای گنج های گرانبهای ایمان و تعوای بودند.

مسجد نخستین

پیش از آن (پیش از هجرت) اینجا فضایی بود که یک طرف آن

قبرستان کهنه مدینه پیش از اسلام و طرف دیگر خوابگاه گوسفند و شتر و محل خشکاندن خرما بود؛ آن روز که رسول اکرم، پس از چهار روز توقف در قبا وارد شد، مشرک و مسلمان و یهودی و زن و مرد، اطراف شتر را گرفته بودند. شاخهای خرما را بالای سرش داشتند. قبیله اوس و خزرج و قبایل منشعب از آنها هر کدام می خواستند این میهمان گرامی در محل و منزل آنها وارد شود. رسول خدا فرمود مهار شتر را رها کنید که مأموریت دارد. شتر آزاد می رفت و جمعیت اطراف آن، از این محل به آن محل و از این کوچه به آن کوچه می رفتد. امیر المؤمنین علی-ع- و ابوبکر در دو طرفش حرکت می کردند. جوانان نو مسلمان اوس و خزرج شمشیرها به دست، از پیامبر مراقبت می نمودند. زنهای مشرک و یهود بالای بامها و برجها به یکدیگر نشانش می دادند. جوانها و زنهای مسلمان در عقب جمعیت و بالای مبهَا، دسته جمعی سرود می خوانند.

طلع البدر علينا، من ثنيات الوداع

وجب الشكر علينا، ما دعا الله داع ايها المبعوث علينا، جئت بالامر المطاعمدينه سراسر وجد و حرکت بود. شتر در گوشه ای از این میدان زانو به زمین زد. قسمتی از این میدان ملک سهل و سهیل دو طفل یتیم است. صاحبان خانه های اطراف، هر یک می خواهند اثاث میهمان را به منزل خود حمل نمایند.

نژدیک ترین خانه ها، خانه ابوایوب انصاری از قبیله بنی نجار است که رسول اکرم از طرف جدش عبدالطلب با آنها نسبت دارد، ابو

ایوب دو اتاق زیر و رو دارد. رسول اکرم در این خانه کوچک و ساده وارد شد. در فضای مقابل منزل، جمعیت شعر می خوانند و مقدمش را تبریک می گویند. غلامان حبسی با حربه ها و شمشیرها بازی می کنند. از پشت خانه ابوایوب دسته ای از زنان جوان بنی النجار می خوانند:

نحن جوار من بنى النجار

یا حبذا محمد بن جار پس از چندی که در منزل ابوایوب توقف فرمود، قطعه زمین دو یتیم را خرید و پیش از بنای مسجدالنبی، با مسلمانان زیر سایه بانی نماز می خوانندند، سپس زمین را هموار نموده بنای مسجد شروع شد. رسول اکرم خود با دیگر مسلمانان خشت و سنگ می داد و می گفت: «لا عيش الا عيش الآخره

اللَّهُمَّ ارْحِمِ الْأَنْصَارَ وَالْمَهَاجِرَه يکی از مسلمانان خواست خشت را از دستش بگیرد، فرمود: این را که من حمل می کنم تو خشت دیگر حمل نما. تو به خداوند از من محتاج تر نیستی! عثمان نظیف پوش اشرافی هم خشت و سنگ بر می داشت و خود را از گرد و غبار دور می داشت و لباس خود را پی در پی می تکاند. علی با چابکی کار می کرد و سراپا غبارآلود بود و با کارگرهای مثل خود می خوانندند: لا يَسْتَوِي مَنْ يَعْمُرُ الْمَسَاجِدَا

يَذْأَبُ فِيهَا قَائِمًا وَقَاعِدًا وَمَنْ يُرِي عَنِ الْغُبَارِ حَادِدًا دِيَگر مسلمانان در میان آفتاب عرق می ریختند و برای ساختن مسجد می کوشیدند و می گفتند:

لِئِنْ قَعَدْنَا وَالنَّبِيُّ يَعْمَلُ

لِذَاكَ مِنَ الْعَمَلُ الْمُضَلُّ

این بود وضع بنای نخستین مسجدی که ما در آن نشسته ایم!

مسلمانان روی ریگها و زیر آفتاب و باران، بدون حجاب سقف و تجمل، شبانه روز چند بار با خداوند روبرو می شدند. پس از ده سال، این مؤسسه ساده، بزرگترین مردان حقوقی و جنگی و سیاسی را در پرتو ایمان به دنیا تحويل داد که محور شدن و دنیا را گرداند!

کاخ نشینان، مروجان زیور و زینت

در زمان خلفای راشدین، به حسب مرکزیت مدینه و زیادی جمعیت، مسجد توسعه یافت. در زمان عثمان بنی آن محکمتر گردید ولی از وضع ساده نخستین بیرون نرفت و حجرات جزو مسجد نبود. پس از آن که محور خلافت شام شد و به دست بنی امیه افتاد، مسجد از وضع ساده نخستین بیرون رفت. برای آن که کاخ نشینی و تجمل خود را در زیر پرده اشتباه کاری نگاه دارند و مردم را از وضع ساده اول منصرف نمایند، به تجمل مسجد کوشیدند و به طلا و نقره و زخرفه مساجد را برخلاف نظر اسلام زینت نمودند. برای این کار از معماران و مهندسان رومی که آشنای با ساختمان کلیساها بودند، کمک گرفتند!

حجره فاطمه و دیگر حجرات تا زمان ولید بن عبدالملک به وضع اول و معرف شخصیت و نسبت و حقانیت علویان مظلوم بود. اولاد امام حسن و امام حسین در آن حجره منزل داشتند. ولید برای آن که این افتخار را از میان ببرد دستور داد آن را و دیگر حجرات را جزء مسجد نمودند. هر یک از سلاطین و حکام ظالم که به نام دین مسلمانان را

غارت می کردند، برای نام نیک و جبران زشتی ها، هدیه ای از نفائس و جواهرات، برای مسجد نبوی؛ مثل دیگر مساجد و مشاهد می فرستادند و چند بار هم نفائس پرارزش و گران بها را خودشان دزدیدند!

کار به اینجا رسید امروز که در مسجد نبوی نشسته ایم و باید مسلمانان درس توحید و ایمان از این محل بگیرند، عده آی مبهوت تجملات و قندهایها هستند! هر امام و امامزاده که گنبد طلا و فرشها و اساس و ساختمان پربها داشته باشد بیشتر مورد توجه است. آیا این اشتباه از این جهت است که اکثر مردم عوامند؟ مگر مسلمانان نخستین درس خوانده بودند؟!

این از همان جهت است که پادشاهان و زورمندان باری پوشاندن اعمال خود همیشه می کوشند تا مراکز عبادت و عبرت را از معنا و حقیقت خود خارج کنند، همین توجه به صور و ظواهر است که چشم حقیقت بین را از مسلمانان گرفته است؛ عالم دین را از لباس گشاد و عمامه بزرگ می شناسند. زهد و عرفان را زیر سیل کلفت می نگرند. قدرت اداره و مملکت داری سلاطین را با کاخ و تشریفات اشتباه می گیرند ...

اگر همان مسجد و حجرات ساده و بی آلایش رسول اکرم-ص- امروز بود، مسلمانهایی که اینجا جمع بودند روح و فکر دیگری داشتند و سرمایه ها و افکار دیگری اخود می برdenد.

خاورشناسها و دنیا گردان، عوض آن که شماره ستونها و ارزش

قندیلها و اهمیت فنی ساختمان را وصف نمایند، از این محل مظاهر کامل توحید و طهارت و قدرت را برای دنیا سوغات می فرستادند. این تجملات و فنون را بتکده ها و کنیسه ها و کاخهای سلاطین به خود آراسته اند. آنها چون از مغز و معنا و ایمان نافذ تهی اند، باید ظاهر را در نظر عوام، که معنا و ظاهر را زود اشتباه می نمایند، هر چه بیشتر آراسته کنند.

آن مسجد ساده ای که مردانی تربیت نمود که با چکمه روی فرشهای سلاطین عار داشتند راه بروند و با نوک شمشیر و پا، فرشهای گرانها را با بی اعتنایی جمع می کردند و آن خانه ای که پیامبر اکرم و داماد و دختر و فرزندانش زیر یک عبا خفتند و آیه تطهیر نازل شد، باید حسابش از هیاکل و کاخهای پوک و پوشالی جدا باشد!

پروردگار!! زمانی می رسد که مسلمانان به ذخایر معنوی خود پی ببرند؟! این افراط و تفریط و عکس العمل، که جمعی مسلمان صورت قبر را بدعت بدانند و جمعی معابد و مساجد و مشاهد را محل افتخارات در زینت و فرش و جواهرات قرار دهندا! کی از میان می رود؟!

*** ظهر شد، بانگ اذان از مناره مسجدالنبی برخاست. صفوف جماعت بسته شد. متوجه شدم این حقیقت زنده را ظواهر فریبند نمی پوشاند، فضا همان فضاست. گویا بانگ بلال به گوش می رسد. صفوف جماعت مسلمانان با پیامبر اکرم‌مند. عده زیادی مثل همان

صفوف زیر آفتاب و روی شن های فضای باز مسجد ایستاده اند. دیوارها و ظرافت کاریها و زخرفه ها از نظرها محو شد. فقط عظمت حق است؛ الله اکبر!

این صفواف متصل است به صفواف میلیونها مردمی که در این مجسد و در همه مساجد و مشاهد نماز خوانده و می خوانند و روی همه به سوی کعبه است که اوضاع زمیان و اطوار روحی و سیاسی در آن تصرف ننمده و وضع ساده و بی الیش آن را، که برای توجه به توحید است، دستهای سیاستمداران و دنیا پرستان تغییر نداده است.

مسجد قُبَّا

هنگام عصر از منزل بیرون آمده ماشینی کرایه کردیم که مارا به مسجد قُبَّا و احمد بیرد. اوّل به طرف جنوب مدینه، از کنار نخلستانها و نهرها عبور داد. بیش از یک فرسخ از مدینه دور شدیم. در فضایی که یک طرف مسجد است و طرف دیگر چاهی است که بالای آن قبه ای است، ایستاد. طرف راست، درب ورودی مسجد، مسقّف است و حصیرهای پاکیزه گسترده شده. محراب آن می گویند محل زانو زدن شتر پیامبر- ص- است.

آنگاه که وارد قبا شدیم مسجد باز و دیوارهای آن محکم و بلند است. بالای دیوار آن نام صحابه و اهل بیت، به ترتیب روی کاشی نوشته شده است. این نخستین مسجدی است که پس از کعبه ساخته شد.

خبر به مردم مدینه رسید که رسول خدا از مکه هجرت نموده و این روزها وارد مدینه می شود. سه روز پی در پی مردم مدینه از شهر بیرون می آمدند و بالای کوه و تپه های مرتفع «حره»، که در ناحیه جنوب شرقی مدینه است، چشم به بیابان راه مکه داشتند، چون آفتاب بالا می آمد در سایه سنگها می نشستند، پس از نامیدی به سوی شهر برمی گشتند.

هشت روز است که رسول با دو همراهش از غار ثور بیرون آمده و بیابان هولناک بین مکه و مدینه را می پیمایند. هنگام ظهر و گرمی آفتاب نزدیک کوهستان «عیر»، که سرحد میان بادیه و یثرب است، رسیدند. آیا یکسره وارد مدینه شود؟ وضع مدینه مبهم است! اول کسی که خدمتش رسیده، «بریده» شیخ قبیله بنی سهم بود. انتظار اهل یثرب را عرض کرد و

پیشنهاد نمود که به سوی جنوب مدینه در قُبا فرود آید تا خود وضع مردم یثرب را بنگرد.

این سه مسافر از ارتفاعات «جبل عیر» بالا آمدند و حضرت از بالای آن، نخلستانها و شهر یثرب و قلعه های اطراف آن را، که موطن همیشگی او خواهد بود، نگریست. به سوی قُبا سرازیر شد. مردی یهودی در میان شعاع پر نور آفتاب، سه نفر سفیدپوش را دید که متوجه قبا شده اند، دوان دوان به سوی مدینه آمد و فریاد برآورد:

«یا أَهْلَ يَثْرَبَ قَدْ جَاءَ بِخُتْكُمْ»

«ای اهل یثرب اقبال شما روی آورد.»

سفیدپوشان به سوی قبا رفتند. پیش از آن که محمد-ص- در قبا متزل گیرد، کوچک و بزرگ مردم مدینه اطراف شترش را احاطه نمودند. در خانه کلشوم بن هِتَّمْ، پیرمرد بزرگ بنی عمر بن عوف نزول فرمود. خانه سعد بن خثعمه اوسي را محل پذیرایی قرار داد. در چهره ها دقت می فرمود و کسی از خزرجیها را نمی دید! چون میان او س و خزرج پیوسته خونریزی و دشمنی بود. وقتی نماز مغرب و عشا را خواند، اسعد بن زراره خزرجی با روی پوشیده وارد شد و عرض کرد: یا رسول الله، گمان نمی کردم سراغ تو را در جایی داشته باشم و خود را به آنجا نرسانم، دشمنی میان ما و برادران اوسي، ما را از تشرف باز داشت. فرمود پناهش دادند و کم کم دشمنیها و کینه های دیرین میان این دو قبیله از میان رفت.

سلمان نماینده ایران در هسته مرکزی اسلام

سلمان فارسی به سراغ دین حق از فارس بیرون آمده و شهر به شهر از جهانیینان نشانه ها گرفته است. در میان دنیای تاریک، چشم نافذش شعاع ظهور حق را از جزیره العرب دیده و نسیم با مداد روشن از ناحیه یثرب به دماغش رسیده است. اینک او را به نام «غلام!» به مردی یهودی فروخته اند! بر شاخه نخلی نشسته، در زندگی گذشته سراسر رنج و آقایی در ایران و بندگی در عربستان می اندیشد و به امید طلوع فجر صادق، خود را دلخوش می دارد. مشغول اصلاح شاخه های خرماست که ناگاه رفیق آقها یهودیش با رنگ پریده وارد شد:

مگر هیاهوی مردم یثرب را نمی شنوی و سیاهی جمعیت را، که به سوی قبا روانند، از دور نمی بینی؟!

- چه شده؟

- پیامبری که منتظرش بودند وارد شد!

سلمان بر قی از چشمش جست گوش ها را تیز نمود و بندگی خود را فراموش کرد! میان سخن موالی خود دوید و پرسید:

کیست که آمده؟

یهودی سخن را در هان سلمان شکست:

بتو چه! تو بنده ای، به کار خود مشغول باش!

دو ارباب یهودی برای بررسی اوضاعی که پیش آمده و سرنوشت قومشان را تغییر خواهد داد، بیرون رفته‌اند. سلمان از درخت به زیر آمد، از خرمای تازه بر طبقی چید و خود را به قبا رساند و در میان جمعیت که

بعضی نشسته و عده‌ای پشت سر هم ایستاده و قد می‌کشند و به یکدیگر محمد-ص- را نشان می‌دهند وارد ش. طبق را مقابل میهمان گذارد.

حضرت پرسید: این چیست؟

عرض کرد: شنیده ام غریبهایی هستید که در این سرزمین وارد شده اید، برای شما صدقه آوردم! آنگاه کنار ایستاد و به جزئیات حرکات و گفتار و چهره محمد-ص- دقت کرد. در این هنگام حضرت روی به اطرافیان نمود، فرمود: «نام خدا بر زبان آورید و بخورید، اما خود از خوردن دست نگاه داشت!»

سلمان با زبان فارسی، که در آن مجلس کسی نمی‌فهمید، گفت: این یکی! سپس بیرون رفت و ب از طبقی از خرما آورد، نزد آن حضرت نهاد. پیامبر فرمود چیست؟

عرض کرد: چون دیدم از صدقه نخوردی هدیه آوردم.

آن حضرت رو به اصحابش نمود و فرمود: «به نام خدا بخورید و خود نیز خورد»

سلمان دو انگشت را ب هم نهاد و به فارسی گفت: این دومی! آنگاه بر گشت پشت سر آن حضرت، پیراهن از شانه اش کنار رفت. حال درشتی که روی شانه پیامبر بود برای سلمان نمایان شد، شانه و نشانه آن حضرت را بوسید و خود را شناساند و اسلام آورد. پیامبر-ص- به آزادی و سرفرازی نویدش داد؛ سلمان نماینده ایران بود که هنگام بسته شدن و تشکیل هسته مرکزی اسلام در قبا جزء سلوول های اول این ترکیب حیاتی گردید تا ایرانیان پاک، اسلام را از خود بدانند و چنانکه از

جان و ناموس خود دفاع می کنند از اسلام دفاع نمایند.

پانزده روز توقف در قبا به انتظار علی-ع-

رسول اکرم-ص- پانزده روز در قبا (چنانکه بعضی گویند) توقف کرد و این توقف به جهاتی بود:

- ۱- پایه اولین مسجد را بگذارد که همین مسجد قبا باشد. گویند آیه شریف: «الْمَسْجِدُ أَسْسَنَ عَلَى التَّقْوَىٰ ...» درباره آن است.
- ۲- چشمش به راه بود! اهالی مدینه آنچه پیشنهاد حرکت به طرف مدینه می نمودند، می فرمود: انتظاری دارم! چشم به راه علی-ع- بود تا با علی و قلبی آرام وارد مدینه شود.

پس از چند روز، علی با پای پرآبله و مجروح، در حالی که شمشیری آویخته و بند شتری که فواطم بر آن سوارند به دستش بود رسید. پیامبر اکرم او را در برگرفت و خاطرش آسوده شد.

پس از رسیدن علی-ع- بت شکنی شروع شد؛ سعد بن ربيع و عبدالله رواحه شروع کردند به شکستن بتهای خزرج و همچنین بتهای دیگر قبایل که به اسلام گرویده بودند شکسته شد.

پیامبر روز جمعه با جمعیت به سوی مدینه حرکت کرد و هنگام ظهر، در وادی «رانونا» در میان قبیله بنی سالم فرود آمد. آنگاه در مسجدی که آن بیله ساخته بودند؛ با نو مسلمانان مدینه نماز گزارد و اولین خطبه را در اینجا بیان فرمود:

«ستایش می کنم خدای را و از او یاری می طلبم و به وی ایمان دارم و با آن کس که به او کافر شود دشمنم. گواهی می دهم اوست

خداوند یکتا و محمد بنده اوست که او را برای هدایت به راه راست برانگیخت ... هر کس فرمان خدا و رسول را پذیرد، به راه راست درآید و آن کس که نافرمانی نماید سخت گمراه شود. شما را به تقوای خدا و صیت می کنم ... رابطه خود را با خدا سامان دهید و ریا در کارها راه ندهید، خداوند شما را رستگاری خواهد داد. با دشمن خدا دشمن باشید در راه خدا آنطور که باید جهاد نماید که شما را برگزید و مسلمان نماید.»

ورود پیامبر اکرم، به قبا روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول، آغاز سال هجری، مطابق با ۶۲۳ میلادی بود.

نزدیک مسجد قبا جاهی است به نام «بئر اریس» که بقیه بالای آن ساخته شده و آب آن را برای تبرک می آشامند. آن را «بئر تفله» می نامند. می گویند به وسیله آب دهان رسول اکرم آبش گوارا شده است. به آن «بئر خاتم» هم می گویند.

چرا مدینه به چنین روزی افتاده است؟!

در میان سایه های نخلستانها از قبا به سوی مدینه حرکت کردیم. از کوچه باغهای مدینه که آثار پژمردگی و ویرانی در درختها و دیوارهای آن هویدا است به سرعت عبور نمودیم. خرابه های اطراف و آثار قلعه ها، دوره های عظمت و عزت این شهر را به یاد می آورد و جنب و جوش مجاهدان اسلام را به سوی شرق و غرب از خاطر می گذراند. از خیابان ها و کوچه های جنوبی مدینه به طرف شمال می رویم.

خیابان ها پر از زباله، دیوارهای خراب مردم پریشان و بی حرکت

است. دکانها کوچک و خالی است مقداری میوه های گرد نشسته و کالهای اجنبی در آن به چشم می آید.

این مدینه است که مدفن رسول خدا و هزاران صحابه و مجاهد و علمای اسلام است! دلهای میلیونها مسلمان در اطراف زمین به یاد آن پر شوق است. این مدینه است که طفل اسلام را در آغوش گرفت و به سن رشد رساند!

این مدینه های است که خواب از چشم دنیا پراند و امپراتورها از یاد آن در میان کاخها می لرزیدند!

این مدینه ای است که خاکش پربرکت و آبش به سطح زمین نزدیک است!

امروز نه جنبشی در آن است، نه مؤسسه های علمی و نه فعالیت زندگی. مردمش پریشان و شهرش ویران است. مدینه روزگاری به این پریشانی و خرابی به خود ندیده است! اندک حرکت آن، ایام حج است آنهم برای اجاره دادن خانه های خراب و فروختن میوه ها و سبزی و نان که از گلوی خود می گیرند و بیشتر به جیب مأمورین حکومت می رود!

چرا به چنین روزی افتاده؟!

معاویه و دیگر بنی امیه، برای حفظ قدرت خود و مرکزیت دادن به شام، کوشیدند تا مدینه را از جهت فکر و اخلاق و زندگی ساقط کنند! جوانان فاسد، رقصه ها، آوازه خوانها و مختین را به مدینه فرستادند! چند بار در زمان بیزید و پس از او اهل مدینه را قتل عام نمودند. مردمان آن را تبل و اتکالی بار آوردند. تبرعات و انفاقات نیز بر این روحیه و

اخلاق افزود.

حکومت فعلی هم روی چه سیاست و نظری است با عمران مدنیه موافق نیست. در آغاز نهضت وهابیت، قبایل مدنیه مدتی با ابن سعود جنگیدند؛ کینه سعودیها هم بر عوامل دیگر افزوده شد!

می‌گویند در چند سالی که راه آهن مدنیه متصل به شام بود، به واسطه رفت آمد زوار، فعالیت اقتصادی شروع شد و جمعیت آن به هشتاد هزار رسید. اما امروز کمتر از ده هزارند و بیشتر پریشان حال! جز عده‌ای از وابستگان به حکومت که جناب سفیر سعودی در ایران هم از آنهاست! بیچاره تر از همه شیعیان نخاوله اند؛ چنانکه از اسمشان برمی‌آید اصلاحات نخلستانها و بیشتر کارهای تولیدی و پر زحمت، به عهده آنهاست ولی از همه محرومترند و جلو پیشرفت‌شان محکم گرفته است!

خلاصه مدنیه روزگاری، چه پیش از اسلام چه بعد از آن، از این بدتر به خود ندیده است. برگشتن آبادی و عظمت و شکوه مدنیه بسته به اتحاد و بیداری مسلمانان است.

کوه احمد، یادآور جنگ احمد

از میان خیابانها و بناهای تأثیرانگیز شهر به سوی شمال عبور کردیم و یک فرسخ دور شدیم تا به دامنه کوه احمد رسیدیم. عصر است. دامنه کوه را سایه گرفته و سایه بناهای و درختها دراز شده. فضای نیم دایره سلسله کوه احمد و شیب مقابل آن، میدان جنگ تاریخ احمد است.

در دامنه آن قبر حمزه و دیگر شهدای احمد است که از هم متمایز نیست.

در ناحیه شرقی قبور شهدا، مساجدی است. پس از واقعه احمد در اینجا مسجد و خانه‌های ساخته شد که بعضی از ائمه-علیهم السلام- و مسلمانان، شباهی جمعه برای زیارت این قبور به اینجا می‌آمدند.

امروزه خانه‌های تاریخی مانند قبور خراب است و مسجد هم رو به خرابی است. با دوربین اطراف و نواحی احمد را تماشا می‌کنم. شخص مطلعی نیست که موضع را از او بپرسیم. به نظر می‌رسد، آن دهانه شکافی که در طرف شمال شرقی کوه است و امروز به صورت دره‌ای است محل کمانداران بوده که بی‌صبری و اشتباه آنها وضع میدان جنگ را تغییر داد.

یک سال پس از جنگ بدر است که سران قریش در آن کشته شدند. در این یک سال که قریش از جهت ابزار، وسائل و روحیه خود را آماده می‌نمود، با تمام وسایل به سوی مدینه حرکت کرد.

سپاه قریش از طرف غرب به سوی شمال مدینه پیچیده اند که میدان برای جنگ باز باشد. رسول اکرم-ص- با مسلمانان مشورت نمود، در مشورت، اکثریت جوانان و مسلمانان پرشور، به خلاف میل رسول خدا رأی دادند که از مدینه خارج شوند.

روز جمعه پس از نماز و خطابه جمعه و فرمان بسیج، هزار نفر مردان زبده بیرون آمدند. عبدالله ابی سلول بهانه جویی کرد و با سیصد نفر از میان راه برگشت و هفتصد نفر پا بر جا مانند! رسول خدا-ص- خود سر بازانش را سان دید و کوتاه قدان و جوانان کمتر از هیجده سال

را برگرداند! پنجاه نفر تیرانداز را در تحت فرمان عبدالله بن جبیر در شکاف کوه موضع داد. پیاده و سواره را جابجا نمود. پرچم مهاجرین را به دست علی-ع- و پرچم انصار را به دست سعد به عباده داد، خود نیز در پرچم انصار قرار گرفت.

اهمیت فرماندهی رسول خدا-ص- و تنظیم سپاه روز احد را خداوند در سوره آل عمران یاد آورده است:

«وَ اذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تَبَوَّءَ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ.»

«آن روز که آفتاب از افق سرzed و تو بامدادان در میدان احد ایستاده و مردان با ایمان را پس و پیش می کردی و جایگاه و مواضع هر دسته را معین می نمودی!»

قریش هم سپاه خود را تنظیم نمود. زنها به سرکردگی هند، دف ها به دست گرفته می زند و می خوانند و در میان صفوف می گردند؛ مثل کره قاطره های مست به این سو و آن سو می جهند و بانک دف و آوازشان با بهم خوردن خلخالها و گلوبندها در میان این وادی پیچیده است! هیجان زنها سپاه قریش را مثل شاخهای نازک در برابر تندباد به جنبش و هیجان آورده، از دامنه کوه دامن کشان، دسته جمعی بالا می روند و از سوی دیگر سرازیر می شوند و با هم می خوانند:

نحن بنات الطارق

نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعائق ان تدبروا نفارق فراق غير وامق «ما (که در میان این بیابان و سنگلاخ به هر سو می دویم) دختران ستاره ایم، روی فرشهای زرباف راه می رویم»

«اگر شما مردان روی به جنگ آرید با شما هم آغوشیم، اگر از جنگ روی گردانید از شما روی می گردانیم»

«دیگر گوشه چشم سیاه ما به روی شما باز نخواهد شد!»

گویا می نگرم که در میان غرش رجزها و رعد نعره های دلاوران؛ مانند جهش مخالف برق، تیرباران از هر طرف به شدت آغاز گردید. شمشیرها و نیزه ها به کار افتاد.

آن رسول اکرم است که بالای یکی از آن تخته سنگها ایستاده با اشارت دست و صدای بلند پی در پی فرمان می دهد و دسته های سپاهی خود را هدایت می نماید.

علی چون شیر زنجیر گسیخته خود را به محلهای تمرکز دشمن می اندازد.

حمزه کف به دهان دارد و شمشیر مثل شعله آتش به دستش، اسبیش را به هر سو می جهاند.

پرچمداران قریش یکی پس از دیگری نقش زمین شدند. چند بار سپاه قریش به عقب رفت ولی سد محکم احساسات لطیف و تحریکات مهیج زنها از شکست قطعی آنها را نگاه داشت!

خون در بدن مردان با ایمان به شدت به جوش آمد، ستونهای مهاجر و انصار با بانگ تکبیر با هم از چند جهت حمله برداشتند. آثار شکست در چهره سپاه قریش آشکار شد و مانند ملخ در اطراف کوه و کمر برآکنده شدند. صفوف زنها متلاش شد؛ دامن ها را جمع کرده دنبال مردها می دویدند.

کمانداران به پیروزی مطمئن شدند و برای به دست آوردن غنیمت، موضعی را که رسول اکرم نگاهداری آن را تأکید فرمده بود، از دست دادند و از فرمان توقف ابن جبیر سرپیچی نمودند. جز چند نفر، همه سرازیر شدند!

خالد قهرمان قریش، با زبده سواران خود موضع را گرفت و آن چند تن را شهید کرده از پشت سر بر مسلمانان تاخت!

قیافه جنگ برگشت، شکست خورد گان هم بازگشتند، مسلمانان را میان گرفته، نظم ستونهای سپاه مسلمانان از هم گسیخت. بسا دوست و دشمن که شناخته نمی شد!

حمزه به شدت می غرید که حریبه وحشی پهلویش را رید و بر روی زمین افتاد! هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند!

رسول اکرم استوار بر جای خود ایستاده، هدف تیر و سنگ شد. چهره حق نمای محمد-ص- از ضرب سنگ گلگون گشت و بدنش فرسوده شد. از بالای قطعه سنگ به زیر آمد.

مصعب بن عمير که شیوه پیامبر بود کشته شد. فریاد برخاست که «محمد کشته شد!»

بیشتر مسلمانان در شکاف کوهها و پشت سنگها پنهان شدند.

علی-ع- با بدن مجروح مهاجمین را می راند. از خانه های زرھش خون می جهد. در میان نیزه و شمشیرها گاه نهان، گاه آشکار می شود. ابو وجانه انصاری که چون پروانه دور پیامبر می گردد.

ام عماره (نسیبه) شیر زن است که کمر را محکم بسته و شمشیر به

دست گرفته هر کس به رسول خدا نزدیک می شود مثل قوچ برویش می پرد!

رسول اکرم بانگ زد من زنده ام! فاریان گردش را گرفتند. زنده بودن پیامبر و دیگر سران مهاجر و انصار، هراس به دل مشر کان افکند. سایه های تاریک دامنه کوه احمد و روی آوردن سپاه ظلمت، در آنها سستی پدید آورد. همین اندازه فیروزی و کشتار را مغتنم شمردند و سپاه خود را جمع کردند. میدان را خالی نمودند.

ابوسفیان است در پایان جنگ بالای کوه ایستاده برای هبل زنده با می کشد:

«اعل هبل، اعل هبل!»

مسلمان بانک برداشت:

«الله أعلى و أجل»

ابوسفیان گفت:

«آنَّ لَنَا الْعَزَى وَ لَا عَزَى لَكُمْ»

مسلمان گفت:

«الله مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ»

آنگاه سپاه قریش راه بیابان پیش گرفتند ...

از خبرهای وحشتناک، زنهای مهاجر و انصار هم راه احمد پیش گرفتند؛ صفیه خواهر حمزه و فاطمه زهراست که با دسته های زنان به سوی احمد می دوند! زنی هم بند شتری را به دست دارد و آهسته از احمد به سوی مدینه می رود! هند زن عمر بن جموع است. عایشه به او رسید

و از وحشت به بار شترش ننگریست!

- چه خبر است؟

- الحمد لله، رسول خدا زنده است.

- بار شتر چیست؟

- جنازه های خونین شوهر و برادر و فرزند هند است!

عايشه خواسته شريک مصيبيتش باشد و تسليتish گويد: گفت: الحمد لله محمد-ص- زنده است و رد شد!

بر سر قبر حمزه، ياور اسلام

و اينك ما در ميان قبور شهداء احد راه مى رويم و بر ارواحشان درود مى فرستيم:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»

اين قبر حمزه است! آن روز که در مكه اسلام آورده، بازوی اسلام قوی شد. مسلمانان آشکارا برای نماز به مسجدالحرام آمدند! قلب فولادين و روح با ايمان و بازوان آهينيش سنگر مسلمانان بود؛ پيکر خونيش با جگر پاره و بدن مثله شده، روی اين زمين افتاد و زير اين خاک دفن شد! ولی روح قلوب مضطرب را مطمئن مى دارد و به دلها قدرت ايمان مى بخشد و عملش هدف كامل انسانيت را نشان مى دهد که به سوي خير اعظم و نجات خلق پيشرفت! هر کس خود را در راه مطلوبی - خواه ناخواه - قرباني مى کند. گروهي در راه لذات، شهوت، مال و جاه جان مى بازنده و شهدا در راه حق قرباني مى شوند.

قرباني در

راه هدف فانی رو به فنا می رود و آن که برای حقیقت جاوید قربان می شود جاویدان است:

«وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللهِ وَ اسَادَ الرَّسُولِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللهِ»

خداؤند حکیم در سوره آل عمران علل شکست مسلمانان در جنگ احمد و نتایج ایمانی و اجتماعی آن را بیان فرموده است.

نژدیک غروب است در دامنه احمد، میان قبور شهدا راه می رویم. در سمت جنوب و شرق و غرب، نخلستانها و شهر مدینه و گند روضه رسول اکرم- ص- پیداست. با دوربین اطراف و موضع کوه و دورنمای مدینه را با دقت مطالعه می کنم. به حسب قرائن تاریخی، هر طرف را می نگرم خاطره ای را بر می انگیزد کوه و دشت و سنگ و خاک این محیط صفحات کتاب خوانی است که از سطور نورانی آن، درس ایمان و حق پرستی و همت و تقوا و طهارت خوانده می شود و محیط معنوی آن استعدادهای خفته انسانیت را بیدار و زنده می کند. شرطه سعودی متوجه دوربین شد و جلو آمد، با خشکی و عصیت گفت: حرام، حرام، ممنوع! ما را از محیط و عالمی که داشتیم منصرف نمود.

مسجد قبلتین

سوار ماشین شده به طرف جنوب شرقی احمد و شمال شرقی مدینه حرکت کردیم. پس از چند دقیقه، پای ساختمانی که بالای تپه ای

است ما را پیاده کرد. اینجا کجاست؟ مسجد قبّتین است؛ مسجد کوچک و ظریفی است که در فضای بیرون آن محرابی به طرف بیت المقدس و در داخل مسجد محرابی به سمت کعبه است.

رسول اکرم پس از هجرت، انتظار تغییر قبله را داشت. هیجده ماه بعد از هجرت آیات قبله، که در سوره بقره است، نازل شد:

«قَدْ نَرِى تَقْلِبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...»

در این آیات، اسرار قبله و علت تغییر آن بیان شده است. این تغییر برای یهود، که اسلام را از هر جهت تابع یهودیت معرفی می‌کردند، ناگوار آمد! از این رو به تبلیغات و تحریکات پرداختند؛

رسول خدا- ص - نماز ظهر را به سمت بیت المقدس خوانده بود که فرمان تغییر قبله رسید و نماز عصر را به سوی کعبه خواند یا در بین ظهر روی خود را به سوی کعبه گردانید.

این مسجد برای تذکر اعلام استقلال اسلام از هر جهت و زنده نمودن ملت و اساس ابراهیم است. تاریخ، محل تحويل قبله را در مسجد بنی سالم معرفی نموده و این همان مسجدی است که اولین نماز و خطبه جمعه را رسول اکرم در آغاز ورود به مدینه در آن انجام داد.

مسجد فتح و جنگ خندق

ساعتی از شب گذشته دامنه تاریکی وادی مدینه را پوشاند. نخلستانها در فاصله دور و نزدیک، مانند دسته‌های مختلف پیاده نظام در برابر یکدیگر صف کشیده اند. ما در پرتو نور متلاً ستارگان و چراغ

ماشین به سوی مغرب حرکت کردیم. اتومبیل قریب دو کیلومتر در میان جاده‌های ناهموار قراء سیر نمود. در دامن تپه‌ای ایستاد. بالای این تپه مسجد فتح است. از ماشین پیاده شدیم و از میان تخته سنگها به سوی مسجد بالا رفتیم. وه! چه شباهی هولناکی بود که رسول خدا بالای این تپه، در محل این مسجد گذراند!

ماه شوال سال چهارم هجرت است که نیروهای مالی، جنگی و سیاسی جزیره العرب برای برانداختن اسلام هم آهنگ شد. قبائل غطفان و یهود خیر و قریش با هم عهد بستند و سوگند یاد کردند که از پای درنیا یند و به عقب برنگردند مگر آن که مدینه را متلاشی کنند! یهود بنی قریظه نیز که در مدینه مانده و با مسلمانان هم پیمان بودند، پیمان خود را شکستند! نیروهای عرب با تجهیزات کامل روی به مدینه آورد. سلمان فارسی پیشنهاد حفر خندق داد.

از آن خندق فعلاً اثری نیست و آنجه از آثار به دست می‌آید، خندق در حدود ربع دایره بوده که ناحیه شمال مدینه و قسمتی از شرق و غرب را محصور کرده بود.

این مسجد که اطراف آن محل سپاه مسلمانان بوده، در داخله، نزدیک خندق در سمت مدینه واقع شده است. ناحیه‌های دیگر مدینه را قلعه‌ها و نخلستانها احاطه کرده بود. احزاب و قبائل عرب با غور و سرعت به سوی مدینه می‌آمدند که خط خندق متوقفشان ساخت! و از این ابتکار جنگی مبهوت شدند! هر روز از دو سمت خندق، دو طرف تیراندازی و سنگ‌اندازی می‌کردند.

روزی چند تن از قهرمانان عرب آماده جنگ شدند؛ عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، هیبره بن وهب و چند تن دیگر، اسبهای خود را از موضع تنگ خندق جهاندند. از فراز این مسجد گویا می نگرم که عمرو بن عبدود فارس یلیل قهرمان نامی عرب، اسبش را به جولان آورده، شمشیرش را می گرداند. نعره اش مانند رعد فضا را می لرزاند:

«وَ لَقَدْ بَحْجَتْ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمِيعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟!»

رسول خدا-ص- به مسلمانان می نگرد تا چه کسی از جا برخیزد! سرها به زیر آمد، رنگها پریده! این فارس یلیل است، یک تن هزار سوار را در وادی یلیل پراکنده ساخت!

فقط علی-ع- از جا برخاست، باز هم او برخاست بار سوم هم او برخاست و به میدانش شتافت!

در آن سمت خندق، چشمها به میدان است! غبار به هوا برخاسته، برق شمشیرها پی در پی از میان غبار به چشم می آید. بانگ تکبیر دلها را از جا کند. این علی است! از میان غبار بیرون آمده سر عمرو را به دست دارد؛ از رگهای گردن خون می جهد. چشمش نیم باز است سر را مقابل رسول خدا انداخت؛ سواران دیگر، روحیه خود را باختند و از خندق باز جستند! کشته شدن عمرو، رزم آور پیر عرب! به دست جوان سی ساله هاشمی، روحیه دیگر دلاوران را شکست. دیگر کسی جرأت قدم گذرادن به میدان و مبارزه تن به تن ندارد!

یک پیش آمد غیر عادی دیگر هم، عهد اتحاد قریش و یهود را شکست؛ مردی از قبیله غطفان به نام «نعمیم بن مسعود» نهانی خدمت رسول خدا رسید و اسلام آورد و اجازه خواست برای درهم شکستن

اتحاد دشمن، هر سیاستی خواست به کار برد. اجازه گرفت و یکسره به سراغ یهود بنی قریظه آمد، به آنها گفت:

شما در مدینه بسر می بردید اگر قریش و عطافان نخواست کار جنگ را به آخر رساند و از آن روی بگرداند و به سوی شهر و دیار خود باز گردد شما چه چاره اندیشیده اید؟ شما می مانید و مسلمانان همسایه خود! جان و مال شما مانند دیگر یهود در امان نخواهد بود!

گفتند سخن به راستی گفتی، چه چاره اندیشیده ای؟

گفت: چند تن از سران قریش و عطافان را گروگان بگیرید تا شما را تنها نگذارند.

از آنجا سراغ قریش و عطافان آمد و گفت: یهود بنی قریظه از شکستن عهد محمد پشیمان شده و برای جبران این کار، قرار گذارده اند به نام «تعهد جنگ» تنی چند از برگزیدگان شما را بگیرند و به محمد دهنند، بیدار باشید مبادا یهود فریبتان دهنند!

در این بین نمایندگان یهود رسیدند و پیام آوردنده که: برای تأمین دوام جنگ چند نفر گروگان می خواهند. قریش هم باور داشتند که یهود می خواهند آنان را بفریبند و با محمد ساخته اند! از دادن گروگان خودداری نمودند و اختلاف میانشان به شدت درگرفت و اتحادشان شکست!

۲۸ روز از محاصره مدینه می گذرد. مسلمانان را گرسنگی و ناتوانی و سرما از پای درآورده است. اگر محاصره چند روز دیگر بطول انجامد و دیگر قبائل عرب به مهاجمین بپیوندند، کار

دشوار می شود ...

حدیفه گوید شبی تاریک و سرد بود. باد بشدت می وزید و مسلمانان از سرما و وحشت، در پناه سنگها خفته بودند. نیمه شب رسول اکرم-ص- بالای بلندی (موقع مسجد فتح) ایستاده نماز می خواند و با خداوند از سوز دل مناجات می نمود و یاری می طلبید. چند بار مسلمانان را خواند و فرمود: کیست که برود در میان سپاه دشمن خبری بگیرد؟! عده ای خواب بودند و بعضی از وحشت و سرما جواب نمی گفتند. پس از چند بار، من به زحمت برخاسته نزدیک رفتم.

فرمود می شنیدی و جواب نمی گفتی؟!

عرض کردم یا رسول الله، سرما ناتوانم کرده ام. در حق من دعا کرد و فرمود:

برو، فقط خبری بیاور و از هر کاری خودداری نما. من بیرون آمدم، در تاریکی شب از میان سپاه قریش و غطفان خود را به انجمان ابوسفیان و سران رساندم و میان آنها نشستم.

ابوسفیان از طولانی شدن محاصره و عهدشکنی یهود با دلسربی سخن می گفت، ناگاه گفت: هر کس پهلوی خود را بشناسد؛ مبادا جاسوسی از محمد در اینجا باشد! من دست آن کس را که پهلویم نشسته بود گرفتم و گفتم: تو جاسوس محمد نباشی! ناگاه باد شدید در گرفت! چادرها را از جا کند و آتش ها را پراکنده ساخت. دیگهای غذا واژگون شد. شترها رمیدند. شن ها بسر و روی مردم می ریخت. ابوسفیان وحشتزده از جا برخاست و شتر عقال شده خود را سوار شد!

هر چه هی می زد شتر به دور خود می گشت و پیش نمی رفت! فریاد می زد: کوچ کنید. برخیزید.

من خود را گرم و چابک می دیدم و به وضع درهم و برهم و رسای آنها می نگریستم. کسی به کسی نبود. جامه ها به سر کشیدند و بار و بنه سبک را برداشته کوچ نمودند! من نیز برگشتم رسول خدا- ص- را خبر دادم:

«اذکروا نعمه الله عليكم اذ جاثتكم جنود فأرسلنا عليهم ريحًا وجنودًا لم تروها...»

پس از این شکست جنگی و سیاسی و بادی! دیگر اجتماعی برای کفر پیش نیامد و مدینه مورد حمله نگردید.

این مسجد فتح که ما در این شب تاریک در آن ایستاده و اطراف آن را، در شعاع نور ستارگان، می نگریم، به یاد آن روز و آن فتح بزرگ است؛ چند مسجد دیگر در نزدیکی این مسجد، به نام مسجد علی و مسجد فاطمه و بنام دیگر صحابه بالای مرتفعات سنگی برپاست که گویا به یاد همین فتح و نجات مسلمانان ساخته شده است.

در تاریکی شب، میان سنگلاخ، در هر یک از این مساجد نماز گزاردیم و به منزل بازگشتیم.

وضعیت شیعیان مدینه

شیعیان نخاوله زندگی رفت آوری دارند و بیشتر مردمان عفیفی هستند که به باگداری و کشاورزی مشغولند و با دسترنج خود روزی به دست می آورند. در ایام حج هم خانه های خود را به شیعیان اجاره

می دهند و از زوار پذیرایی می کنند. بیشتر ساکنین محل غیر سیدنند! سادات که عموماً در اطراف و دهات به سر می برنند، وضع زننده ای دارند؛ گاه بیگاه، روز و شب، دسته دسته وارد منازل می شوند و با نسبنامه هایی که به دست دارند، با سماجت مطالبه خمس می نمایند؛ آنچه ما دیدیم بیشتر جوان و قوی بودند پیر و ضعیف کمتر دیده می شود! این وضع، شیعیان و ایرانیان را متأثر می نمود.

آقای مرعشی که از جوانان کاری و فعال اهل علمند، پیشنهاد نمود که برای سادات نخاوله نقشه ای باید کشید. آقای حاج ابریشمچی و بعضی دیگر ایرانیان هم این پیشنهاد را پسندیدند تا شاید کمک به سادات، به صورت آبرومند و ثابتی درآید.

با مرحوم حاج یسد محمد تقی طالقانی مذاکره کردیم، آن مرحوم می گفت: اینها و چند نفری که رؤسای اینها هستند، به اینکار تن در نمی دهنند. من به این ها پیشنهاد کردم که مقابل آنچه از این راه از زوار می گیرند، من بطور مستمر سالیانه به آنها می دهم تا در خانه ها برای سوال نرونده ولی نپذیرفتند!

درباره قبور ائمه در بقیع، که شهرت یافت دولت سعودی اجازه ساختن سایه بان داده، سوال کردم، ایشان شرحی بیان کردند که موجب تأثیر شد.

گفتند: پس از آن که به وسیله مذاکرات در اینجا و کراچی و ایران، توجه پادشاه و ولیعهد برای ساختن سایه بانی که زوار زیر آفتاب نباشند، جلب شد، ما خواستیم بدون تظاهرات این کار انجام شود لیکن

ناگهان آقای سیدالعراقین به عنوان نماینده آیت الله کاشف الغطاء در مدینه پیدا شد و شروع به تظاهر نمود! آن روزی که با جمعی به قبرستان بقیع رفتیم، عمله ها را وادار کرد که بیل و کلنگ به دست بگیرند و خود نیز کلنگی به دست گرفت و عکاس شروع به عکس برداری نمود. من از انجام این مقصود مأیوس شدم! بعد از این تظاهر روزنامه های سعودی به علمای شیعه، درباره این عمل، حمله و توهین نمودند و نوشتند:

بی خود علمای شیعه برای این کار تلاش می کنند؛ زیرا که تعمیر قبول مخالف کتاب و سنت و سیره صحابه است (این روزنامه ها را بما نشان دادند) و ما نخواهیم گذارد که چنین کاری صورت گیرد!

سپس آن مرحوم گفت: من هنوز مأیوس نیستم؛ چون شخص ابن سود گفته، اجازه این امور با علمای وهابی است، اگر علمای شیعه با علمای وهابی بحث کنند و آنها را قانع نمایند، هر رأیی که دادند من اجرا می کنم.

آن مرحوم با همت و پشتکاری که داشت، می خواست این کار عملی گردد و دعوتی از علمای شیعه بشود، و با من درباره انتخاب علما مشورت می نمود! و برای آبرومندی شیعه در آنجا، تصمیم داشت حسینیه محله نخاوله را توسعه دهد و تشکیلات تربیتی برای شیعه فراهم سازد. حضرت آیت الله بروجردی هم از هر مساعدتی دریغ نمی فرمود، متأسفانه تقدیر خداوند او را در جوار اجدادش به خاک برد و این آرزوها متوقف شد. امید است که زحمات آن مرحوم به

نتیجه رسد.

پس از چهار روز توقف در مدینه، رفقا آماده حرکتند و حق هم با آنهاست؛ چون مدتی است از خانه و زندگی دور مانده و خبری ندارند و بعضی هم کارهایی دارند که موعدش می گذرد و می خواهند ایام عاشورا در عتبات باشند.

با کثربت جمعیت و بی نظمی و کمی وسائل، معلوم نیست توقف در جده چند روز خواهد بود؟ اگر این عذرها نبود که ناچار باید با رفقا موافقت کرد، دوست می داشتم در مدینه بیشتر باشم، شاید تمام مواضع الهام بخش تاریخی مدینه و اراف آن را از نزدیک مشاهده کنم.

از مواضعی که آرزوی دیدن آن را داشتم، اگر وسیله فراهم می شد، سرزمین بدر بود که جنگ تاریخی میان مسلمانان و کفار در آن روی داد و مسلمانان با عدد اندک و آماده نبودن برای جنگ و نداشتن وسیله، بر مشرکین مجهر پیروز شدند و این پیروزی نخستین قدم پیروزی اسلام در مراحل بعد گردید. ماندن چندی در مدینه با داشتن میزبانی مانند پسر عمومی گرام، مرحوم حاجی سید محمد تقی طالقانی و هوای ملایم، بسیار مناسب بود.

زيارت وداع

اینک باید حرکت کنیم، در مرقد مطهر رسول اکرم-ص- از خداوند می خواهم با فرصت بیشتر و محیط مناسبتری مدینه را زیارت نمایم. ساعتی به طلوع فجر باقی بود که به حرم مشرف شدم، پس از

سلام و نماز، در گوشه‌ای نشستم؛ در این محیطی که هر گوشه آن فکری بر می‌انگیزد و الهامی می‌بخشد و حقیقتی را تجلی می‌دهد، تأمل می‌نمایم:

چه مردمی که در اینجا سخنان رسول اکرم را می‌شنیدند و خود را در بهشت ایمان و اطمینان و سعادت می‌دیدند!

چه آیاتی که در این حجرات بر قلب رسول اکرم نازل شد و بالای منبر و پای ستونهای مسجد تلاوت می‌فرمود.

این آیات قرآن که در دسترس ما است و این مردم در حال نماز و غیر نماز مشغول تلاوتند؛ چون بر پیامبر نازل می‌شد، بدنیش سنگین و روحش متصل به عالمی می‌گردید که قدرت و نورانیت آن هوش و حواسش را یکسره از این جهان می‌ربود. برای خشنودی روح مقدسش کاری بهتر از تلاوت آیات قرآنش نیست. آری در میان این اجتماع ایمان و خشوع و در برابر قبر مطهر سرچشمۀ کوثر ایمان و معرفت، در این هنگام فجر و وزش نسیم صبح، تلاوت قرآن و ترتیل و تفکر در آن، چه لذتی دارد!

چه شود که یک شب بکشی هوا را به خلوص خواهی ز خدا خدا را

به حضور خوانی ورقی ز قرآن فکنی در آتش کتب ریا را

چه شود که گاهی بدنهند راهی به حضور شاهی چو من گدا را

دعای وداع

آن وقت که روحمنقلب و اشکم جاری بود، متوجه شدم که

موقع دعا است، چه دعا کنم؟ آرزوهای شخصی و مادی که مورد توجه باشد ندارم و برضاء و خواست خداوند تسليمم. آرزوی رشد و سعادت مسلمانان را دارم. دلم می خواهد همه به حقایق و عظمت دین مقدسشان پی برند و از اختلاف و شقاق، که نتیجه جهل است، برهند و با این سرمایه و قدرت عظیم دینی که دارند دنیا را از پلیدی و خونخواری و نامنی برهانند.

بیشتر دعاها یم در مظان استجابت نخست برای عموم مسلمانان بوده، آنگاه برای رهایی ایران از چنگال بیگانگان و از پراکندگی و پستی‌ها و آلودگی‌های اخلاقی و اعمال زشت که حیات مادی و معنوی عمومی را تهدید می‌نماید. آنچه درباره خود می‌خواهم فراهم شدن وسیله تربیت اولاد و رشد و ایمان و صلاحیت آنهاست. آنچه از آن پیوسته نگران بودم داشتن اولاد زیاد بود ولی تقدیر، که از اراده و تدبیر بیرون است، به عکس بود. از پذیرایی و روزی اندیشه نداشتم چون پذیرایی و نگهداری اولاد خود وظیفه و عبادت، و روزی با خداوند حکیم است. ولی محیط ایران موجب نگرانی است. نخست باید زمین مساعد تهیه کرد آن وقت بذر را کشت نمود؛ زیرا ریختن بذر در محیط عfonی و لجزار، بذر را از میان می‌برد و بر تعفن می‌افزاید!

محیط فرهنگ و ادارات و ظواهر اجتماع سراسر گندزده شده و این پستی‌ها و بی‌عفتی‌ها و نادانیها، روح‌های حساس را همواره زجر می‌دهد. این حکومت‌های خوب و بدنسبی، شعور ادارک اسرار تربیت و فهم محیط صلاح را ندارند؛ چون خود از میان همین لجزارها

برخاسته اند و خواه نخواه به دست دستجات و احزابی روی کار آماده اند که بیشتر آلودگانند و آلودگی طبیعت ثانوی آنها شده است. از آلودگان پاکی و از ناپاکان صلاح مورد انتظار نیست؟

در روضه رسول خدا-ص- برای اولاد خود ایمان و صلاح می طلبیدم:

«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرَيْاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَقِينَ إِمامًا»

و برای اصلاح محیط فرج ولی خدا و امام منظر یا نایب و نماینده از جانب او را درخواست می نمودم!

آخرین سلام وداع را به پیشگاه رسول حق-ص- تقدیم نموده بیرون آمدم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْأَلُكَ تَوَدُّكَ اللَّهُ وَ اسْتَرْعِيكَ، وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السِّلَامَ، آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِمَا جِئْتَ بِهِ وَ دَلَّلْتَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَمَدِ مِنِّي لِزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ فَانِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا شَهِدتُّ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي إِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».»

به سوی فرودگاه جده

غروب روز شنبه ۲۴ ذیحجه، پس از آن که از هر نفری ده ریال (۲۵ تومان) به عنوان مزور گرفتند، از مدینه به سوی جده حرکت کردیم. به عکس شوفر عرب ابله عاشق پیشه، که هنگام رفتن به مدینه گرفتارش بودیم، این شوفر، جوان با ادبی است از اهل اندونزی و

جعفری مذهب است. بدون مطالبه بخشن و بداخلانی، با راحتی یکسره ما را نزدیک فرودگاه جده پیاده کرد، حجاج هم با رغبت به او بخشن کردند.

سخت ترین مراحل حج، معطلى در فرودگاه جده است برای بازگشت. اینجا نه وسیله راحتی است، نه آذوقه و آبی و نه آسایش و خوابی. حجاج روز در سایه ساختمانها و قسمت سرپوشیده فرودگاه به سر می بردند.

روزی یک بار یا دو بار تانگها [تانکرها] پیت ها را آب پر می کنند. گاه می شود یک قطره آب هم نیست! بیشتر وسیله زندگی هم باید از شهر خریده شود که مسافت نزدیک نیست. هم پولها ته کشیده و هم مزاجها از دست رفته است. اینجا حجاج می فهمند چگونه در دام بعضی از شرکتها افتاده اند که چند هزار بليط فروخته و چند طياره قراصه دارد! از جمله همین شرکت لبنانی شرق اوسط است ه ما را به دام انداخته!

حجاج در تلاشند. به سفارتخانه ها می روند. به رئیس فرودگاه مراجعه می کنند. به هر دری می زنند، همه می گویند: حرکت به حسب نوبت است و تخلف ندارد.

پس از آن که تذکره ها را با دادن نفری ۵ ریال، به ویزا رساندیم و اسم نوشتیم، نوبت ما ۲۹ است. در انتظار طیاره ۲۹، ساعت و روز می شماریم. پیوسته طیاره می نشینند و برمی خیزد ولی کاهش جمعیت معلوم نیست و نمره های طیاره لبنانی، بین ۱۵ و ۲۰ مانده! با مراقبت

سخت دولت سعودی و رئیس فرودگاه، تصور آن که پس و پیش شود نمی‌رود. پس مطلب از چه قرار است؟

اگر آب به اندازه کافی نیست. اگر مستراح هیچ وجود ندارد. اگر از غوغای جمعیت و گرمی هوا و فریادهای متوالی بلندگو خواب نیست! باز بسیار شکرگزاریم که سالمیم و برنج هم به اندازه کافی داریم.

منظره دلخراش بیمارها و قیافه افسرده کسانی که حدس می‌زنند تا یک ماه در اینجا باشند، موجب تسليت است. هواهم گواهی مانند مأمورین دولت حجاز، چهره خشک و خشمگین نشان می‌دهد و از حرکت و بخشش امساك می‌کند! گاهی نسیم مرطوبی از سطح دریا می‌فرستد.

بلندگو نام هر کس را اعلام می‌کند؛ مانند محبوسی که پاسبان زندان برای آزادی، نامش را می‌برد، با شتاب چمدان را برمی‌دارد و می‌دود.

هر طیاره‌ای که پرواز می‌کند، سرنشینانش مرغی را می‌مانند که از قفس آزاد شده و دیگران از نظر حسرت به آنها می‌نگرد!

زیر ساییان محوطه فرودگاه تماشایی است! ایرانی، هندی، چینی، ترک، عرب، آفریقایی و ... دسته دسته با اثاث نشسته اند؛ هر دسته با لغتی سخن می‌گویند و آداب و غذای مخصوصی دارند.

در گوش و کنار این جمعیت سیاههای براق؛ مانند خال، در چهره این اجتماع جالبد. اینها دور هم چند کی می‌نشینند با لغت مخصوصی شمرده شخن می‌گویند. هنگام سخن گفتن، دندانهای سفید و شفاف

آنها از درون چهره سیاهشان آشکار و نهان می شود. حرکات و آداب و رنگ و اندام این سیاهها وسیله تفریحی است برای ایرانیان. چند نفر از آنها با ما هم‌جوارند! حاجی افغانی مقداری تخته جمع کرده و آتشی افروخته، سیاه با وقار قوری خود را روی آتش می گذارد، حاجی افغانی با لهجه مخصوص به او پرخاش می کند و بد می گوید و برآشته قدم می زند. سیاه چند کی نشسته مشغول کار خود است! این خونسردی، افغانی را بیشتر برافروخت و به سوی سیاه حمله نمود، ناگهان سیاهها از اطراف جمع شده غوغایی راه انداختند! یکی از آنها که همسایه ما بود، پس از ختم دعوا برگشت و روی به ما آورد، با زبان بلیغ عربی گفت: مگر خداوند نگفته «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»؟ از همینجا سر صحبت ما باز شد، متوجه شدم که پشت این قیافه سیاه، جهانی از معارف دین و علم و ادب و ایمان است!

در هر موضوعی از مطالب اسلامی با هم سخن می گفتیم، چنانکه من نام وطن او را نشنیده و در نقشه هم ندیده ام، او هم از ایران بی خبر است ولی از حیث روحیه و هدف، خود را از نزدیکان، به او نزدیکتر می دیدم! این برادر سیاه چهره از هوا و آب و جنگلها و نعمتهای کشورش تعریف می کرد و به مسافت به آنجا دعوت می نمود و می گفت ما در برابر مسیحی ها و بت پرستها، مدارس، مساجد و تعالیم منظمی داریم، ولی انگلیسها مانع ارتباط ما با خارجند. پس از سالها که آرزوی حج داشتیم امسال به عده ای اجازه دادند! با طیاره سه روز اغلب در راهیم و هزینه مسافت به حج بسیار گران است.

از مذهب ایرانیان سؤال نمود، شرح مفیضی‌لی درباره عقیده شیعه و در معنای اولوالامر و مقایسه آن با عقاید و تفاسیر دیگر مسلمانان برایش گفتم و او را به مطالعه بعضی از کتابها راهنمایی نمودم، بسیار خورسنده شد. معلوم شد مذهبشان شافعی است و از نام شیعه هم بی خبر است!

گفت مسلمانهای کشور خود را به این حقیقت آشنا می کنم.

گفتم: شاید نپذیرند و شما را بکشند.

گفت: بیشتر مسلمانان آنجا از من پیروی می کنند و اگر انسان به حقیقتی معتقد شد از کشته شدن نباید بترسد! در کتابچه تقویم بغلی من با خط عربی شبیه کوفی نام و نشان خود را اینطور نوشت: انا عثمان من بلد اباذاں المشهرو باضبض. گفت این نشانی نامه به من می رسد.

پس از چهار شب توقف در فرودگاه جده، گفتند شب چهارشنبه نوبت طیاره ۲۹ است. اثاث خود را جمع نموده و خود را آماده کردیم. نیمه شب بیدارمان کردند، برخاستیم و به راه افتادیم؛ خبر دادند اشتباه شده نوبت شما طیاره بعد است. ناگاه متوجه شدیم رفقای شیرازی که از بیروت با هم بودیم و امروز عصر از مدینه وارد شده اند حرکت کردند!

کسانی بیش از یک هفته است در فرودگاه به سر می برند، ما چهار شب است در فرودگاهیم! از میدان فرودگاه خبر دادند که بین ایرانیها و مأمورین شرکت لبنانی کشمکش در گرفته؛ به طرف میدان فرودگاه رفتم دیدم جوان قوی هیکلی را ایرانیها دوره کرده اند، ولی درست زبان یکدیگر را نمی فهمند.

جوان را خواستم تا درست مقصود را بیان کنم، همین که احساس کرد ما از کارش سر درآوردم شروع به فریاد کرد، محکم یقه اش را گرفتم که از دست من به طرف اداره پلیس فرار کرد، من هم چند جمله: ملعون الوالدین و ابن الکلب از پشت نشارش کردم. ایرانیها که در کشور سعودی هر جا خود باختگی نشان می دهند، خصوص بعد از قضیه ابوطالب یزدی! اطراف من را خالی کردند! رفقا ما را به منزل رساندند.

من در جای خود دراز کشیده منتظر حوادثی هستم. پس از چند دقیقه آن جوان با شرطه آمد. من به او نگاه می کردم، او از حاجج سراغ مرا می گرفت! در این ضمن آقای سرهنگ با ورزیدگی اداری که دارد، از تخلفات و پس و پیش نمودن نوبت ها، مدارکی به دست آورد. منتظر صحیم! اول صبح پیش از آن که مأموران شرکت برای ما پرونده سازی کنند، خود را به اتاق مدیر کل طیران رساندم و شرح وقایع را به او گزارش دادم. مأمور شرکت را خواست، با آن که قضایا را فهمید، باز گفت شما خاطر جمیع باشید که در اینجا شرکتها جرأت تخلف از مقررات ندارند!

به منزل برگشتم، معلوم شد آقای مرعشی با آقای سرهنگ برای شکایت به مرکز نمایندگی شرکتها به شهر رفته اند. شخص بالاطلاعی چشم ما را باز کرد. او گفت شرکت لبنانی شرق اوسط وابسته به انگلیسی ها است و وظایف دیگری را انجام می دهد. تازه متوجه شدم که چرا تمام دستگاهها از او حمایت می کنند و نسبت به ایرانیان این

طور رفتار می نمایند!

سفیر ایران بیمار و ناتوان است. کارمندان سفارت آن اندازه گرفتاری دارند که نمی توانند به تمام گرفتاریهای حجاج رسیدگی نمایند، مگر افراد و دسته هایی که از ایران نسبت به آنها سفارش مخصوص شده است!

بعضی از حجاج ایرانی بیمارند، با این وضع ممکن است مدت‌ها در اینجا بمانند! در این بین ماشینی نزدیک ما مقابل سایبان فرودگاه ایستاد، مرد خوشروی پیاده شد و به وضع حجاج شامی رسیدگی کرد تا نزدیک ما رسید. با هم تعارفی کردیم. او خود را معرفی کرد که سفير سوریاست و همراهش شیخ محمد خطیب رئیس «جمعیت تمدن الاسلام» است که از طرف دولت مراقب حجاج شامی می باشد. من هم خود را معرفی کردم، به مناسبت انجمن شعوب المسلمين شناخت. از وضع ایرانیها پرسید که وقایع را برایش شرح دادم. با آن که گرفتار بود و می گفت سفارت سوریا پر از جمعیت و ارباب رجوع است، خود و ماشینش را در اختیار ما گذاشت! اول مرا به سفارت لبنان برد. سفير لبنان پذیرایی گرمی کرد و گفت شما می دانید که نماینده شرکت لبنانی حاجی زینل و پسران او هستند و ما حق دخالت نداریم!

حاجی زینل کیست؟ آنطور که می گویند ایرانی لارستانی است ولی سالهای است از بین عرب و وهابی شده! با هر شرکتی سر و سرّی دارد! هم پول دارد و هم در دولت سعودی نفوذ!

از آنجا به مرکز شرکت آمدیم. سفير سوریا دست من را گرفته از

این اتاق به آن اتاق سراغ پسر حاجی زینل را می‌گیرد. آن طرف سالن غوغایی است! متوجه شدم آقای سرهنگ و آقای مرعشی و عده‌ای ایرانیان جمعند و با مأموران شرکت و جوان دیشیبی به شدت با هم پرخاش دارند. این‌ها فارسی و آنها عربی!

سرهنگ را از معركه خواندم، نزدیک ما که رسید ناگهان روی سیمانها محکم به زمین خورد و از هوش رفت! چشمش را خون گرفته مشتش را گره کرده و به خود می‌پیچید. در حال بیهوشی می‌گوید: فحش داده، به ایرانیها توهین کرده، این الكلب گفته و ... جمعیتی از ایرانی و غیر ایرانی جمع شدند، آب بخ بر بدنش ریختند تا به هوش آمد.

مرجع رسیدگی در اینجا کیست؟ فقط پسر حاجی زینل، جوان خودخواه و مغوری است که چند دانه مو روی چانه گذاشته (چند دانه موی روی چانه یا ریش قبطانی از علائم وهابیت است. گویا سلف صالح هم همین نشانه را داشتند!)

محکمه اطراف میز آقازاده زینل! تشکیل شد، سفیر سوریا و عده‌ای ایرانیها حاضر بودند، مأموران شرکت هم آمدند، جوان دیشیبی هم آمد. همین که چشمش به من افتاد فریادش بلند شد که این به من ناسزا گفته و ایرانیها را وادار کرده که ما را بزنند، زینل زاده و کارکنان شرکت می‌کوشیدند که برای ما پرونده بسازند. در این بین اعضای مؤثر سفارت ایران از قضايا مطلع شده خود را رساندند. هر وقت من می‌خواستم صحبت کنم پسر حاج زینل به عربی می‌گفت: سید! اینجا

ایران نیست که مردم را تهییج نمایی! معلوم شد از شکست اربابها در ایران بسیار عصبانی اند!

آقای سرهنگ مدارک خیانت مأمورین شرکت و وقایع را جزء بجزء بیان می‌کرد و آقایان اعضای سفارت ایران و آقای مرعشی برای حاضرین توضیح می‌دادند. با همه کینه ورزی مشتشان باز و رسوا شدند. این پیش آمد گرچه برای ما پرمشقت بود و احتمال گرفتاریها داشت ولی بخیر تمام شد و موجب آسایش ایرانیان گردید. پس از تلگرافی که به لبنان شد چند روزه تمام مسافران این شرکت را حرکت دادند؛ «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهَرُ بِالسُّوءِ مِنَ الْقُوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ»، نباید تحمل ظلم نمود و باید ظالم را رسوا کرد، گرچه به سخن بد و ناسزا باشد!

حرکت به لبنان و شام

به فرودگاه برگشتیم. مأمور شرکت پس از آن که دست و روی ما را بوسید، با اوّلین طیاره ما را حرکت داد. شب پنجشنبه ۲۹ ذیحجه وارد لبنان شدیم، اجباراً ما را به قرنطینه بردند، اتفاقها و حیاط قرنطینه پاکیزه شده و حمامها به کار افتاده، دو روز ما را نگاه داشتند و بیرون نمی‌توانستیم برویم. شهر هم تعطیل عمومی و انقلاب بود. نتیجه انقلاب آن شد که خوری رفت و شمعون آمد.

روز دوشنبه به شام آمدیم، در محل و منزل شیعیان منزل گرفتیم.

بیشتر حاجات به شام که می‌رسند، مانند کسانی اند که از دوره بیماری برخاسته، بیشتر کارشان کباب خوردن است و پارچه های

ابریشمی خریدن! حاجیان که از بار گناه سبک شده اند در بازارها و خیابانهای شام بارهای پارچه های رنگارنگ ابریشمی و غیر ابریشمی بدوش دارند!

زيارتگاههای شام در اين روزهای ایام محرم، پر از جمعیت شیعه است. زيارتگاههای معروف، قبر حضرت رقیه نزدیک مسجد اموی و زینیه بیرون شام و رأس الحسین در مسجد اموی است. مورد اتفاق قبر رقیه دختر عزیز حسین - علیه السلام - است که در زمان اسارت، چشم از زندگی سراسر مصیبت پوشید!

شبهای اول محرم در مدرسه مرحوم سید محسن امین مجلس منظم و مفیدی است که در تهران هم کم نظری است، شیعه و سنی در آن شرکت می کنند. در ساعت معین، جوانی با لحنی جذاب آیاتی از قرآن را در میان سکوت حاضرین تلاوت می کند، بعد شیخ خطیب با زبان بلیغ متن تاریخ کربلا را بیان می نماید.

ایام عاشورا در کربلا

روز پنجم محرم به سوی عراق حرکت کردیم. کاظمین و کربلا و نجف پر از جمعیت و دستجات است. شب و روز دسته های عزادار در حرکتند. احساسات بسیار شدید و موکب ها باشکوه است. ولی نتیجه تربیتی اسلامی و آشنا شدن به وظیفه روز که مقصد اساسی است، چندان حاصل نمی شود. جوششی است موقع پس از آن خاموشی مطلق. باید در این ایام جوش و خروش و ظهور فداکاری شهدا،

مجالس و محافل منظمی باشد که مسلمانان را به وظایف دین و تکالیف روز آشنا سازد و هدف عالی بزرگان را روشن نماید.

پس از ایام عاشورا، عازم ایرانیم. سفارت از هر حاجی پنجاه تومان باج حج می‌گیرد تا تذکره‌ها را ویزا کند. با سهل انگاری دولت در امر حج و زحماتی که از این جهت بر حجاج ایرانی وارد آمده، دادن این باج تحمیل بود! ولی با دولت ملی و اصلاحی باید مساعدت کرد تا بنگریم ملت را به کجا می‌برد!

بازگشت به ایران پس از دو ماه

روز پانزدهم محرم به سوی ایران حرکت کردیم. هر چه حجاج از گمرک‌های شام و عراق راحت رد شدند، در گمرک ایران دچار زحمت بودند. از هر نفر هفت تومان دیگر باج حج گرفتند، گمرک اجناس هم از هر کس هر چه خواستند می‌گرفتند!

روز هیجدهم محرم همان روزی که دو ماه پیش از تهران حرکت کردیم در میان محبت دوستان و خویشان وارد تهران شدیم.

در نظر بود که در ضمن شرح مسافرت درباره ریشه عقاید وهابی و وضع مفصل کنونی کشور حجاز و دولت سعودی و وضع اعتاب مقدسه عراق بحث بیشتری بشود؛ ولی صلاح در آن بود که کتاب چندان مفصل نشود.

درباره مسائل حج و اسرار آن آنچه بیان شده نظریات شخصی است، در مسائل اختلافی باید به آراء حضرات مراجع عظام

رجوع

نمود و برای فهم اسرار حج، خواندن کتاب «اسرار حج» و کتاب «قبله» تألیف حضرت علامه حاج میرزا خلیل کمره‌ای را توصیه می‌نماییم و از همسفران عزیز آقایان حاج منزه و سرهنگ گنجی و حاج بوستان امتنان دارم که زحمت‌های آنها در این سفر مجال این اندازه مطالعه را به اینجانب داد.

نتایج و تصمیمات انجمن شعوب‌المسلمین در کراچی

چون انجمن شعوب‌المسلمین که در همین سال در کراچی تشکیل شد و در روزنامه‌ها و نشریات ایران تصمیمات این انجمن منتشر نگردید و درخواست تسهیل امر حج و الغای خاوه سعودی از تصمیمات این انجمن بود، در نظر بود راجع به آن شرحی نوشته شود، اینکه به این مختصر اکتفا می‌گردد.

این انجمن در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۷۱ مطابق ۲۰/۲/۳۱ و ۱۰ مایو ۱۹۵۲ از نمایندگان ملی تمام کشورهای اسلامی (غیر از قفقاز و افغانستان) تشکیل گردید، بیش از یک هفته صبح و عصر درباره مسائل عمومی اسلامی بحث شد و سه شب را در میدان جهانگیر پارک کنفرانس عمومی تشکیل داد که در حدود ده هزار نفر در آن شرکت می‌نمودند و نمایندگان کشورهای اسلامی به زبانهای مختلف نیات و تصمیمات خود را با خطابه‌های مهیّج بیان می‌کردند. اصول و مقرراتی که بر آن تصمیم گرفتند و به تصویب رسید و با چند زبان منتشر گردید از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ما نمایندگان ملل اسلامی، با توجه به گذشته با عظمت و روزگار وحدت مسلمانان و آنچه از نیکی و عدالت و سلامت برای دنیا بشریت آوردن، که بیگانگان خود به آن اعتراف دارند، و با توجه به مصائب و گرفتاریهایی که امروز بر مسلمانان در اثر تفرقه و نفاق وارد شده و موجب تسلط نیروهای بنیان کن استعماری گردیده؛ بطوری که هر روز سلطه‌های استبدادی آنها به عنواین مختلف حقوق مسلمانان را پایمال می‌نماید و از طریق دسایس سیاسی و فشارهای اقتصادی و آشوب‌های اجتماعی ملل اسلامی را به زنجیر عبودیت می‌کشاند.

امروز که نیروهای بنیان کن استعماری با هم شاخ به شاخ شده و نیروهای گوناگون شر و وسائل تخریبی خود را در کمین قرار داده و با تشکیل جمیعت‌ها و عنواین فریبند مختلف، مقاصد شم خود را تأمین می‌نماید، ما می‌خواهیم نیروهای خیری که در جهان اسلام است متمرکز نماییم و آنچه از وسائل عدل و احسان در ملل و دول اسلامی است به وسیله یک جمیعت منظم، آماده و به کار اندازیم تا زنجیرهایی که دست و پای مسلمانان را بسته و آنها را از پیشرفت به سوی کمال بازداشته اند پاره شود؛ این هیأت جهانی- اسلامی به نام «منظمه شعوب الإسلامیه» نامیده می‌شود! و خلاصه مقاصدش از قرار زیر است:

۱- نخستین هدف این جمیعت آن است که عقاید اسلامی را در نفوس مسلمانان عموماً پابرجا سازد و به وسیله اخلاق فاضله و آماده ساختن وسائل زندگی از طریق هدایت روشن اسلام آن عقاید را

رشد دهد.

۲- آزاد نمودن ملل اسلامی از جهت سیاسی و اقتصادی، از نفوذ بیگانگان و تمرکز نیروها و سرمایه‌های اسلامی برای خیر دول و ملل اسلامی.

۳- بالا بردن سطح فکری و مادی و کفالت حقوق اجتماعی و سیاسی و کوشش برای اقامه و پابرجا نمودن عدالت اقتصادی میان مسلمانان، مطابق اصول اسلامی و نشر تربیت صحیح، و حفظ از تفرقه و انحلال که پیوسته مانع پیشرفت آنها بوده، تا جهان اسلام موقعیت لائق خود را در میان ملل دنیا احراز نمایند.

۴- توسعه تعلیم لغات مختلف در کشورهای اسلامی تا تفاهم بین مسلمانان آسان شود، و ترغیب برای تدریس لغت قرآن، چون لغت دینی مسلمانان است و بر هر مسلمانی فراگرفتن آن لازم است.

۵- برای عملی نمودن دستور کریمه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ كُفَّارٌ بُخْلُكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» این جمعیت می‌کوشد تا روابط ادبی و اقتصادی بین کشورهای اسلامی محکم تر و موجبات تفاهم و دوستی میان افراد و اجتماعات مسلمانان بیشتر گردد. و قرار شد مرکز این جمعیت در کراچی باشد و مجمع عمومی آن هر سال در یکی از کشورهای اسلامی تشکیل گردد.

در عکس صفحه قبل شخصیت های علمی و تربیتی و سران نهضت های ملی اسلامی در منظمه شعوب المسلمين کراچی دیده می شود:

سه نفری که در ردیف اول نشسته اند، از راست ۱- عبدالحی عباسی از پاکستان ۲- فضیل ورتلانی سعودی ۳- دکتر مصطفی خالدی از بیروت

ردیف دوم نشسته از راست ۱- شیخ صالح عشماوی معاون اخوان المسلمين مصر ۲- دکتر مسورو از اندونزی ۳- شیخ عبدالحامد بدایونی از پاکستان ۴- سید جواد شهرستانی از عراق ۵- سید محمد طالقانی از ایران ۶- سید صدرالدین بلاغی از ایران ۷- آیت الله کمره ای از ایران ۹- شیخ بشیر ابراهیمی از الجزائر و تونس ۱۰- شیخ عابدین صبری از فلسطین ۱۱- سید هادی مرعشی از عراق ۱۲- شیخ محمد فهیم از جامع ازهرا ۱۳- حاج سید رضا زنجانی از ایران ۱۴- چهره‌ری خلیق الزمان مؤسس انجمن.

ردیف سوم ایستاده از راست ۳- یکی از جوانان ترکیه (احمد فتوال کچل و نوری دمکراک، نمایندگان ترکیه در این عکس نیستند) نفر ۵- سید سلیم حسینی، فلسطین ۶- عادل علویه از مصر ۱۰- عبدالعزیز کامل از شبان المسلمين ۱۱- محمود فهمی درویش از جمعیت قادریه عراق ۱۲- شیخ احمد شرباسی از جامع ازهرا ۱۳- میژر سید حسن رضا پاکستانی میزبان نمایندگان از کسانی که در این عکس نیستند مصطفی مؤمن خبر اخبار الیوم و عضو اخوان المسلمين است.

پایان، در تاریخ ۲۵/۴/۱۳۳۲ - ۴ ذیقده ۷۲

بسمه تعالیٰ

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ ه.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سرہ الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسريع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر بنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب نقلین (كتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر بنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده‌ی نویسنده‌ی آن می‌باشد.

فعالیت‌های موسسه:

۱. چاپ و نشر کتاب، جزو و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه‌های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماكن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی‌های رایانه‌ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌ساز، موبایل‌ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

۹. برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره‌های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه:

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان.

در پایان:

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقليد و همچنین سازمان‌ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱-۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



www

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹